

تاریخ عسدی



تاریخ عصر

نوشته:

احمد میرزا عضد الدولہ

شرح حال زنان و دختران

و پیران و بطنن ہیئت

سال سلطنت و نوا و احوال

فعلیت شاه قاجار

- * تاریخ عضدی
- * نوشته احمد میرزا عضدالدوله
- * مؤسسه انتشاراتی سرو - زمستان ۱۳۶۲
- * چاپخانه رستمخانی
- * تیراژ : ۵ هزار نسخه
- * ناشر : شرکت انتشارات سرو - گوهر دشت کرج کتابخانه دهخدا

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ناشر

تاریخ بمعنی خاص خودش شرح حوادثی است که در گذشته اتفاق افتاده. شرح ایجاد و اضمحلال حکومتها، قدرتها، جنگها و بالاخره دگرگونی نحوه زیستن اقوام و ملتها. کتابخانهها در کلیه کشورهای عالم لبریز است از همین نوع کتابهای تاریخ بزبان والسنه مختلف.

کتابی که در دست دارید نیز تاریخ نامیده شده، یعنی نویسنده و مؤلف آن نام نوشته و اثر خویش را تاریخ نهاده و اشارهای از لقب و عنوان تشریفاتی و درباری خود هم بر آن افزوده و بالمال کتابی موسوم به تاریخ عضدی بوجود آورده اما در واقع این کتاب تاریخ نیست چه با شناختی که ما از تاریخ داریم و تعریفی که از تاریخ بطور عام میشود هیچیک از معیارهای متعارف در آن یافت نمیگردد. این کتاب بواقع گزارش و آماری است از درون حرمسرای فتحعلیشاه قاجار یکی از عیاشترین، زن بارمترین، بی لیاقت ترین و بالاخره خودخواهمترین و خون آشامترین شاهان تاریخ سلطنتی این مملکت. پادشاهی که فاقد ابتدائیترین ارزشهای حکمرانی و کشور داری بود و تمام شبها و روزهای زندگی خویش را در میان زنان سپری میکرد و برای بدست آوردن زنهایی که دیدارش را می گرفتند شوهران ایشان را بی گناه می کشت یا گور میکرد. پادشاهی که زنان مطرب و رقاصه و اخیانا "هرجائی را به همسری برمیگزید و از آنها شاهزادگانی بوجود میآورد و به ایشان القاب و عناوین پر طمطراق میداد. این کتاب گزارشی است

از حرمسرای این مرد گامجو و کشور تباہ کن کہ بہ غلط نویسندہ اش نام تاریخ بر آن نہادہ است .

این کتاب یعنی (تاریخ عضدی) نہ کمیاب بلکہ نایاب بود و من گمیک نسخہ آنرا در کتابخانہ شخصی خویش داشتم درین دانستم چاپ و منتشر نشود . وقتی با شرکاء خود در (شرکت انتشارات سرو) نشستیم و بحث کردیم تا دوبارہ چاپ آن تصمیم بگیریم یکی از آقایان گفت (چہ لزومی دارد این کتاب گمہیچ چیز بہ مردم نمی آموزد و ہیچ مجهولی را روشن نمی کند چاپ و منتشر شود و شرکت مبلغ قابل توجہ برای چاپ آن بہ مصرف برساند . . . ؟) در پاسخ این دوست همکار گفتم (اتفاقاً " این کتاب باید منتشر شود تا مردم بخوانند و بدانند دستہای از این پادشاہان کہ تاریخہای فرمایشی در اطراف شجاعت و جنگاوری و فراست و گیاست و عدل و داد و مردم دوستی و نوع پروری ایشان داد سخن داد فاند و شعرا با سرودن قصائد صد و صدوپنجاہ بیتی آنها را ستودہ و ظل الہ و بشیر سعادت و کبیر لقب داد فاند چہ کسانی بودند و با مردم نگون بخت این آب و خاک چہ کردند . این نوع کتب و بخصوص این کتاب خوبست حتی رایگان در دسترس مردم قرار بگیرد تا آنها بخوانند و بدانند فی المثل ہمین فتحعلیشاہ قاجار کہ قآنی شاعر مدیحہسرای ہم عصرش دامن او را مضج فرشتہ عدل الہی و قلب او را منبع انوار خداوند می دانست چقدر کثیف و پلید بود کہ حتی بخاطر یک زن برادر خویش را کور کرد . در زمانیکہ ژنرال دیبیچ سردار روسی با یکصد و بیست ہزار سوار و پیادہ و توپخانہ داشت از رودخانہ ارس می گذشت تا تبریز را محاصرہ و در نتیجہ ہمہ آذربایجان را مورد تہدید و مخاطرہ قرار دہد و سربازان نابسامان و گرسنہ و پای برہنہ ایرانی داشتند با چنگ و ناخن با بیگانگان می جنگیدند تا از شرافت و وطن و دین و ایمان و ناموس خویش دفاع کنند این پادشاہ نابخرد خودخواہ کنیزگان خویش را با لباس و جواهرات و زینت ہای زنانہ کہ مکلفاً " می پوشیدند درون استخر می افکند و بایشان تکلیف می کرد کہ در آب با ہم گشتی بگیرند تا

او بخندد و شاد باشد. نسلها و نسلها باید بخوانند و بدانند که او چگونه مبانی دین را تضعیف میکرد اما به ریا نماز میخواند و مجالس عزاداری تشکیل میداد. مجالس تعزیه که بیشتر تعزیه - گردانهای جوان و خوبرو و خوش صوت را انتخاب میکرد تا تحت عنوان عزاداری تفنن کرده و آواز خوش شنیده باشد. این کتاب شرحی است از همین کارهای زشت و اعمال ویرانگر و آماري است از زنان حرمسرای او که نویسنده پانصد زن ولی مرحوم مورخ الدوله سپهر صاحب ناسخ التواریخ در جلد مخصوص قاجاریه هزار نفر برشمرده و دانسته است. من معتقدم حتی وزارت ارشاد اسلامی بهتر است این کتاب را بعنوان یک سند معتبر تاریخی به خرج خود چاپ کند و در دسترس جوانان و آینده سازان این سرزمین قرار دهد تا همگان بخوانند و بدانند که با ایران چه شد و چه کردند که ما باین سرنوشت گرفتار شدیم. خداوند را با هزار زبان شاگر و هزار قلب سپاسگر شکر می گوئیم که بساط این خودگامی ها برچیده شد و امروز ایران اسلامی به سوئی می رود که شاید دیگر فرصتی برای این ویرانگریها برای هیچ خودگامای بدست نیاید.

و اما این کتاب یعنی (تاریخ عضدی). ناصرالدین شاه قاجار چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه خود مرد عیاش و زن بارهای بود. در مورد حرمسرای او و عیاشی هائی که در قصر فیروزه مجاور دوشان تپه شرق تهران انجام میداد خیلی چیزها گفته و نوشته اند اما او با اینهمه چون جد خویش فتحعلیشاه نمیتوانست باشد. نه اینکه نمیخواست بلکه نمیتوانست چون صرفنظر از عوامل دیگر با گذشت قریب یکصد سال از دوران سلطنت جد خویش موقعیت و شرایط زمان به او اجازه نمیداد. مردم نسبت به دوره فتحعلیشاه بیشتر روشن و آگاه شده بودند و بتهای عظیم سومات درباری در نظرشان شکسته و فروریخته و تا حد زیادی بی مقدار شده بود گماینکه دیدیم سرانجام آزادهای او را با شلیک یک گلوله از پای درآورد و به خیلی چیزها که جای بحث دربارش اینجا نیست خاتمه داد.

ناصرالدین‌شاه درباه جد خویش خیلی چیزها شنیده بود بخصوص در باره عطش سیری ناپذیر او نسبت به جنس زن و چون خودش اینچنین بود یا روی گنجگای و یا بر سبیل تفنن علاقه پیدا کرد که همه چیز را در باره حرمسرا و زندگی خصوصی فتحعلیشاه بداند و حتی از نحوه گذراندن شبهای افسانهای او آنطور که در این کتاب میخوانید آگاه شود. به سؤال از این و آن و تفحص پرداخت و در نتیجه باو گفتند تنها یکنفر هست که شاهد عینی بوده و میتواند جوابگوی این تمنای دل شاه باشد. این شخص احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلیشاه قاجار بود که در زمان حیات پدرش دهسال بیشتر نداشت با این وجود همه چیز را به چشم دیده بود و بهترین گواه و حکایت کننده میتواند باشد. در آن تاریخ احمد میرزا عضدالدوله که قبلاً "حاکم و والی قزوین بود بعلت اینکه در همدان تیول و املاک فراوان داشت به ولایت و حکومت همدان منصوب گردیده بود و در واقع نه برای رفق و فتق امور حکومتی و تمشیت امور و رسیدگی به روال نابسامان زندگی مردم بدبخت بلکه بیشتر برای حفظ منافع خویش در همدان میزیست که مجاور املاک و دارائی خود باشد. شاه قاجار در جریان یکی از سلامها وقتی او را که اینک پیرمردی سفید موی و خمیده و تقریباً "هشتاد و چند ساله بود می‌بیند لبخندی میزند و پس از احوالپرسی خویشانه از او چیزهایی درباره فتحعلیشاه سؤال میکند و در فرجام کار از او میخواهد که آنچه در این زمینه میداند و در خاطرش باقی مانده به صورت یادداشتهایی آمارگونه برای مطالعه خصوصی و تفنن آمیز او برشته تحریر درآورد و به دربار ارسال دارد. پیرمرد امتثال امر میکند و چون به مقر حکومتی خویش برمیگردد این یادداشتها را می‌نویسد.

نگارش این یادداشتها قریب دو سال بطول می‌انجامد. اینهمه مدت برای نوشتن چند صفحه آمار و مطلب برای این و بدین علت بود که اولاً "او پیری فرتوت بود و حال و هوای نوشتن نداشت ثانیاً "خاطرهاش باو یاری نمیگردد. با این وجود آنچه

که نوشته اعجاب آمیز است و خواننده را به حیرت وامیدارد که او با ده سال سنی که داشته چطور اینهمه نام را بیاد سپرده و آنهمه انتساب را در لوح ضمیر خویش محفوظ نگهداشته است. او حتی نام بعضی از خدمتگاران و خواجه‌های درجه چندم را که در آن زمان بهیچ‌شمرده میشدند بیاد داشته و نوشته است.

وقتی نوشتن تمام شد یادداشتها را به ناصرالدین‌شاه داد و شاه در خلوت خود به مطالعه آن پرداخت. احمد میرزا خیلی دلش میخواست نوشتاش تحت نام تاریخ عضدی چاپ و منتشر شود. در آن زمان صنعت چاپ بصورت سنگی به ایران هم وارد شده بود و وجود داشت لیکن ناصرالدین‌شاه ظاهراً "نمیخواست" این کتاب منتشر شود و بدست‌مردم برسد. کسی نمیداند چرا و روی چه محاسبه‌ای او از بازگردانیدن کتاب خودداری کرد و آنرا نزد خویش نگهداشته بود. بهر حال بعد از دو سال بنحوی که معلوم نیست نسخه دست نویس احمد میرزا از خلوت شاه قاجار ربوده شده و به هندوستان آن عصر که بزرگترین و پربارترین مستعمره دولت پادشاهی انگلستان بود فرستاده میشود.

در سال ۱۳۰۶ هجری قمری یعنی اندکی کمتر از صد سال پیش نسخه دست نویس تاریخ عضدی در بمبئی بدست (سلطان محمد آقاخان) پیشوای فرقه اسمعیلیه میافتد و او که ثروتمندترین مرد جهان محسوب میشد و از دربار انگلیس لقب (سر) گرفته بود دستور میدهد به خرج او تاریخ عضدی را چاپ و منتشر کنند. در نتیجه تاریخ عضدی بصورت چاپ سنگی در پانصد یا هزار نسخه انتشار می‌یابد و در ایران و هندوستان توزیع میگردد. پانصد یا هزار نسخه کتاب در مناطقی به آن عظمت و وسعت چون قطره‌ای که بر زمین صحرا چکیده باشد جذب میشود و بزودی کمیاب میگردد. سالها این کتاب کمیاب و احتمالاً "نایاب بود و هرکس نسخهای از آن داشت به هیچ‌بهائی حاضر نبود آنرا از دست بدهد. حتی برخی از کتابخانه‌های رسمی نسخه آنرا نداشتند و برای یافتن کتاب تاریخ عضدی حاضر بودند بهائی چند برابر بپردازند. این

وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی مرحوم گوهی کرمانی که مردی فاضل و ادب دوست خدمتگزار فرهنگ و ادب این کشور بود تصمیم به انتشار مجدد آن گرفت و اینکار را هم کرد و این کتاب را با چاپ سربی در هزار نسخه در قطع رقعی با حروف دوازده نازک بسیار مغلوط و مغشوش انتشار داد و مقدمای بر آن نهاد که با حذف قسمتی از آن که تشکر و ثناگوئی از این و آن است نقل میگردد.

سالها گذشت. این چاپ تاریخ عضدی نیز نایاب گردیده بود. تقاضا برای داشتن آن زیاد شده بود و جمعی از دانش پژوهان و محققین حتی خود را بداشتن یک نسخه زیراکس کتاب راضی میکردند اما آنها که داشتند راضی نمیشدند کتاب خود را در اختیار دیگران قرار دهند که از روی آن زیراکس گرفته شود. بنده که شاهد این گشاکش علاقمندانه بودم و تصادقا "نسخهای از چاپ سربی گوهی کرمانی رانیز داشتم به شرکاء خویش پیشنهاد چاپ مجدد آنرا دادم.

اینک کتاب چاپ شده و در اختیار شماست اما اعتراف میکنم که غلط زیاد دارد و در بعضی صفحات نیز اسامی ناخوانا و مطالب مغشوش است. علت وجود آشفتگی در مطالب و غلط چاپی اولاً " اینست که خواستیم امانت داری نموده و عین کتاب را بدون اعمال نظر و دست بردن در متن و تصحیح اغلاط چاپ کنیم در ثانی نسخه چاپ سنگی آنرا نیافتیم که مقابله کنیم و درست‌ترین مطلب را برگزینیم. ناگزیر بقبول اینهمه غلط تن دردادیم و کتاب را بهمین صورت که می‌بینید زیر چاپ فرستادیم که انشاءالله با بزرگواری می‌بخشید. در پایان برای مرحوم گوهی کرمانی مغفرت آرزو می‌کنم و برای خود و همکارانم نیز التماس دعا دارم والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته.

مدیر انتشارات سرو

مقدمه چاپ مرحوم کوهی کرمانی

بنام ایزد یکتا

کتابی که از نظر خوانندگان می‌گذرد از چند جهت اهمیت را دارد. به مطالب مهمی در این کتاب برخورد می‌کنید که بغیر از این کتاب در هیچ کتاب دیگری نمیتوانید پیدا کنید.

این کتاب تالیف شاهزاده احمد میرزای عضدالدوله پسر فتحعلیشاه قاجار پدر عین‌الدوله است که به نحو بسیار خوبی اوضاع دربار پدر خود و صفات و احوال و کارهای آغا محمد خان را شرح میدهد. مخصوصاً "از قساوت قلب و لثامت طبع سرسلسله قاجاریه مطالب مهمی را در بر دارد.

این کتاب در سال ۱۳۰۴ هجری قمری تالیف و در سال ۱۳۰۶ در بمبئی بخرج جناب سر محمد آقا خان معروف به محلاتی چاپ سنگی شده است. اخیراً "این کتاب خیلی کمیاب شده چنانچه نسخه پیدا میشد به قیمت بسیار گران خریداری می‌گردید حتی نسخهای تا صد تومان (یکهزار ریال) رسید. این شد که تصمیم به چاپ این کتاب گرفتم که به قیمت ارزان در دسترس طالبان کتاب تاریخ قرار گیرد.

علی‌ای حال بعقیده بنده و بسیاری از گسانی که این تاریخ را دیده و خوانده‌اند یکی از بهترین کتابهایی است که در زمان قاجاریه تالیف شده است. اولاً "از حیث انشاء بسیار سلیس و روان بی‌تکلف تحریر شده است و دارای مطالب تاریخی مهمی نیز می‌باشد و شرح حال دربار فتحعلیشاه و تعداد زنها و دخترها و پسرها و نوه‌ها و نتیجه‌های آن پادشاه عیاش خوشگذران مثل اینکه خدا

برای عیاشی و خوشگذرانی خلق کرده است نه برای پادشاهی
کشوری مثل ایران که هزاران سال تاریخ دارد و نور علم و شهرتش
پرتوافکن دنیا بوده است.

از مطالعه این کتاب خیلی چیزها میشود فهمید. تعداد زوجات
زیاد و دخترهای بیشماري که از این زنان پا بعرضه وجود میگذاشتند
وقتی به سن رشد می رسیدند لابد شوهر میخواستند. البته دختران
پادشاه باید شوهرانشان هم مردان متشخص و متعین باشند. این
موضوع سبب شد که تمام فامیل های بزرگ ایران با خانواده سلطنتی
وصلت کنند و بتمام این شاهزاده خانمها جواهرات بعنوان جهیز
از خزانه دولت داده میشد. مثلاً " شما از مطالعه این کتاب
می نهمید که (میرزا حسن خان سپهسالار) بانی مسجد سپهسالار
باغ بهارستان نوه دختری فتحعلیشاه است همچنین خیلی از
رجال بزرگ ایران.

خیلی خوشمزه است گاهی که برای دخترانی که به حد رشد
رسیده و شوهر پیدا نمیشد خود فتحعلیشاه بزبان می آمد مثلاً "
یگروز به (میرزا آقا خان صدر اعظم) میگوید (مگر تو نمیخواهی با
خانواده سلطنت وصلت کنی؟) با کمال ادب عرض میکند (ما برای
خدمتگزاری به خانواده سلطنت آماده هستیم نه برای وصلت.)
آخراً امر یکی از دخترانش را که گویا به (میرزا داودخان) پسر
(میرزا آقا خان) داد که در متن همین کتاب میخوانید.

ماحصل اینکه یکی از گتبی که لازم بود در دسترس عموم
قرار بگیرد همین کتاب است. من خوشوقت هستم که این خدمت
تاریخی بدست این خادم مطبوعات نیز انجام شد.

تهران پانزده اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ خورشیدی

کوهی کرمانی مدیر نامه نسیم صبا

سبب تالیف کتاب

چون جناب فخامت نصاب وزیر انطباعات و مدیر دارالترجمه خاصه و دارالتالیف که نام شریفش مطابق نام نامی و اسم سامی جد بزرگوارش محمد حسن شاه قاجار است و بلقب مرحوم والد ماجد خویش اعتماد السلطنه ملقب و از تربیت و تشویق شاهنشاه کیوان خدم و دارای اسکندر حشم وارث دیهیم جم مالک رقاب الامم السلطان - ابن السلاطین و الخاقان ابن الخواقین .

ناصرالدین شاه غازی خسرو صاحبقران

خلدالله ملکه الاخرالدوران از عنفوان شباب تا زمان شباب اوقات خود را مصروف نشر علوم و معارف نموده و در اغلب فنون و فضایل بر دانشوران اواخر و تواتیل تقدم یافته خصوص در علم تواریخ و اطلاعات بر وقایع تمام کره ارض که خاطر آگاهش مطلع الشمس دانش و بینش و مرآت بلدان عالم آفرینش و تاریخ منتظم ما تقدم و شارح سوانح عالم است بر حسب امر قدر قدر همایون روحانفاده باین فدوی درگاه آسمان پناه ابلاغ فرمود که از واقعات زمان سلطنت خاقان رضوان مکان طاب الله ثراه آنچه شنیده و دیده بعرض برساند اگرچه هنگام افول اختر سلطنت پدر تاجدار خود بیش از ده سال نداشتم لکن هرچه در آنزمان دیده و در نظر بود یا در مدت عمر خود از بزرگان قوم ذکورا " اناثا " شنیده بودم درین مختصر تحریر نموده ارسال خدمت جناب عالی وزیر انطباعات داشتم که به مقتضای المیسور لایسقط بالمعسور حتی الامکان در انجام فرمایش اقدام شده باشد و بتاریخ شهر جمادی الاولی مطابق اواخر سنه ترکیه ایتئیل در زمان حکومت

همدان نگارش یافت امید که منظور نظر کمیا اثر بندگان آستان ملا یک پاسبان گردد.

آغاز حکایات زوجات خاقان مغفور

آسیه خانم

زوجات خاقان جنت مکان چند نمره بودند نمره اول از خانواده سلطنت و سایر شعب قاجاریه و بزرگ زادگان معتبر ایران بودند که عدد آنها قریب چهل بلکه زیاده. سبک خاقان مبرور با این طبقه حفظ احترام کامل بود حتی در حضور آنها با سایر طبقات ابداء التفات نمیشد. روزی یک ساعت حق حضور داشتند مثل سلام‌های رسمی بزرگ حاضر میشدند قاجاریه یک سمت می‌ایستادند مابقی در صف دیگر، به ترتیب شئونات یدران خود می‌ایستادند.

ایجاد این سلام از زمان خاقان شهید آقا محمد شاه و یاسای آنحضرت بود در موقع سلام یک نفر یساول زنانه درب اطاقهای آنها با آواز بلند این عبارت ترکی را می‌گفت (خانم لار گلیر) خانمها منتظر وقت و گوش بر آواز یساول بودند و به سلام می‌آمدند دیگران در آن ساعت مطلقاً حق حضور و تشرف نداشتند بهر یک اظهار مرحمت می‌فرمودند از بعضی تفقد احوال کسان آنها میشد اگر مطلبی داشتند عرض می‌کردند.

سر صف قاجاریه (آسیه خانم) مادر نایب السلطنه مرحوم خواهر امیرخان، سردار بود که زن معقوده دائمه حضرت خاقانی بود. دیگری بدرالینسا خانم دختر مصطفی‌خان عموی خاقان — معقوده دیگر مادر ملک‌آرا خواهر مرحوم سلیمان — خان اعتضادالدوله بود. چهارم دختر شیخ علی خان زند مادر شیخ الملوک که چون از سلسله قاجار نبود در صف بزرگ زادگان جای داشت. معروف است که حاجیه‌بدرن از حضور در این سلام اکراه داشت که زیر دست همشیره مرحوم امیرخان سردار بایستد و میگفت من قوانلو هستم زیر دست (دولسو)، نمی‌باید واقع شوم

این منازعه و بعضی جهات دیگر بحدی رسید که حاجیه بدرن خانم بی‌اجازت از حرمخانه خاقانی بخانه پدر رفت و گویند مطلقه شد. چون یکی از خواهرانش در حباله علی نقی میرزای رکن‌الدوله بود و بطور فرزندی رسیدگی بکارهای صبیّه مرحوم مصطفی‌خان میکرد.

شأن این نجیبه محترمه بدرجه بود که زمان وفات پدرش بحضرت خاقانی عرض و پیغام داد که یکی از جیقہ‌های سلطنتی را بدهید بر سر عماری عموی شاهنشاه بزنم حضرت خاقانی از انجام مراد مضایقه فرمود. بدرن خانم تمام حضور یافته‌گان را جواب کرده گفت تا جیقہ خاقانی نیاید جنازهٔ خانی از خانه بیرون نخواهد رفت، و بالاخره بامر خاقان مغفور (آغامکمل) که از خواجه سرایان زنان آقا محمد شاه بود جیقہ زمرد مشهور بجیقۂ نادری را با نهایت احترام برده سر جنازه زدند.

با این همه احترام که از او منظور میشده بر آسیه‌خانم نتوانست مقدم بایستد زیرا که خاقان شهید رتبهٔ والدهٔ ولیعهد مرحوم را بجائی رسانیده بود که در آن مقام گفتگوی (یوخاری باش) و (آشاقه‌باش) ممکن نبود. بدرن خانم هم بسیار غیور و با خشونت بود بهمین جهت فراق اختیار کرد یا طلاق گرفت. وضع این سلام از زمان خاقان شهید تا وفات مهد علیای بزرگ مادر حضرت خاقانی خیلی منظم بود بعد از آن رفته رفته بعضی از آن زوجات محترمت و بزرگ متفرق شدند. مادرهای شیخ الملوک و ملک‌آرا نزد پسرهای خود رفتند مادر نایب‌السلطنه وفات یافت بزرگ زادگان و دیگر پدران‌شان از اعتبار افتادند بالاخره تا سال دهم سلطنت خاقانی این سلام متروک شد ولی از این طبقهٔ ذوی‌البسوت هرکه باقی مانده بود همان احترام را داشت.

تاج‌الدوله - آغا باجی

چنانچه رسم خاقان مغفور آن بود که در حرمخانه همیشه یکی از زنان پشت آنحضرت را می‌مالید.

مرحومه تاج‌الدوله در زمانی که احتراماتش اوج ترقی یافت مقرر بود . که هرگاه وارد مجلس میشد خانمی که حضرت خاقانی را مشّت و مال میکرد علی‌الغور برمی‌خاست . با این شئونات تاج‌الدوله مکرر دیده شده که هروقت آغاباجی دختر مرحوم ابراهیم خان شیشه وارد اطاق میشد و تاج‌الدوله نشسته بود و خاقان مغفور را می‌مالید با کمال اعتبار و جوانی که داشت در ورود این پیرزن محترمه برمی‌خاست و آغاباجی می‌نشست دست تاج‌الدوله را می‌گرفت به مهربانی تمام در پهلوی دیگر حضرت خاقانی می‌نشاند .

این دختر ابراهیم خان خیلی با اوضاع و تجمل بخانه حضرت خاقانی آمد لکن از شدت تکبر که مبادا در نزد او سر موئی خلاف ادب از کسی واقع شود غالباً " در قصر احدائی خود در امانزاده قاسم می‌نشست . بعد قم را باو دادند . زیاده بر دویست نفر عملجات شخصی او که از قراباغ همراه آورده بود و همه مردمان تشخص رشید بودند مبلغی از مالیات قم بآنها بطور سیور غال مرحمت شد . ملک بیک که از بزرگان قراباغ بود وزارت آغاباجی را داشت . آقا بهرام خواجه محترم و معروف از خواجگان او بود . کیکاوس میرزا و مرصع خانم را برسم پسری و دختری باو دادند . باین معنی که خواهرزاده آغاباجی را برای کیکاوس میرزا آوردند و مرصع خانم را به عباس قلیخان معتمدالدوله نامزد کردند . در حقیقت این دو شاهزاده عروس و داماد او شدند . با همه احترامات شخصی از اول که به خانه خاقان مبرور آمد هیچ طرف میل نشد . شب زفاف قبل از صبح حضرت خاقانی بدون مضاجعت که با حالت جوانی آنحضرت و میل بطرف نسوان عجیب می‌نمود از اطاق بیرون آمده فرمایش کرده بودند که دختر ابراهیم خان بنظرم مانند مار آمد آغاباجی تا بآخر عمر همینطور باکره ماند . گویند صبح آن شب عریضه بطور گله بحضرت خاقانی فرستاد که در عنوان این شعر ترکی غیر موزون را نوشته بود .

یارم گجه گلدی گجه قالدی گجه گیتدی

هیچ بیلدمد عمرم نیجه قالدی نیجه گیتدی

مادر ملک قاسم میرزا - خوش نما خانم - نقیه بادیام خانم

پریخان - نوش آفرین

از این طبقه زنان نجیبه هیچیک طرف میل واقع نشده بودند مگر دختر امام قلیخان افشار ارومی مادر مرحوم ملک قاسم میرزا بقدری خوشخوی و با سلوک بود که ابداً "ملاحظه‌شان نمی‌نمود رضای حضرت خاقانی را بر همه چیز ترجیح میداد چنانچه چند نفر از خدمتگاران خود را با ضمیمه تدارکات لایقه به حضرت خاقانی پیشکش کرد و اکثر آنها مادر شاهزاده واقع شدند که از جمله آنها خوش نما خانم مادرزن سپهدار است و نقیه بادیام خانم مادر شاهزاده اللهوردی میرزا و پریخان ملقبه بسردار خانم مادر ملک ایرج میرزا و غیره. دیگر از این طبقه اولی (نوش آفرین خانم) هم طرف محبت خاقانی واقع شده است. برج‌نوش که از آثار حضرت خاقانست به محبت این خانم احداث و باسم او نامیده شده.

در مراجعت از جنگ با روس با آن پریشانی وضع و خیالات اولیای حضرت و غمگینی خاطر همایون بسلیمان میرزا دستخط شد که تاخمسه باستقبال بیا و آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد نه دل من که دل خلق جهانی دارد با خود بیاور مقصود نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند است که شاه شهید خان مزبور را بنا به مصلحتی میل در چشم جهان بینش کشید.

سایر این نمره و طبقه را شنیده نشد که مطلوبه و طرف رغبت واقع شده باشند بلکه محض تالیف قلوب ایل و عشیره آنها و اطمینان بمرحمت خاقانی اظهار لطف و پاس حرمتشان رعایت میشد. آغاباجی که از همه محرومتر چنانچه نوشته شد بحال بکارت باقی ماند حضرت خاقانی مکرر می‌فرمودند از خویشاوندی با او خوشوقت و مشغوفم. نتیجه این فرمایش الهام اثر در حق سه نفر از شاهزادگان بزرگ صادر گردید که از اردبیل بدون وضع و اسباب بخاک روسیه فرار نمودند.

در ورود قراباغ (گوهرآغا) همشیره آغاباجی بمناسبت آنکه خود را بتمام

اولاد خاقان مغفور بمنزله خاله می دانست زیاده بر هفت هزار تومان از مال خود تدارک و لوازم سفر برای مرحومان ظل السلطان و رکن الدوله و سرکشیک چی باشی فراهم آورد برای همین استحکام خویشاوندی با (آغاز بیگم آغا) مشهور به آغاباجی همشیره زاده او (ماهچه بیگم آغا) دختر حسین خان دنبلی را برای مرحوم حسام السلطنه تزویج نمودند که امیر تیمور میرزا از او متولد شد.

(شاه بیگم آغا) را که همشیره زاده دیگر آغاباجی و دختر علی خان شاهسون ساریخان بنکیلر بود برای مرحوم حاجی سیف الدوله بزنی آوردند این عروسی از عروسی های بزرگ است جشنی بعد از آن نشد و حضرت خاقان بروضه رضوان ارتحال نمود.

معروفست که تاج الدوله بخاقان خلد مکان عرض و استدعا نمود که امینی از سر کار اقدس برود تدارکات موجوده عروسی سیف الدوله را بازدید نماید. سهرابخان نقدی و مهربان جنسی برای رسیدگی این تدارکات مامور شدند یکصد و بیست هزار تومان جواهر و البسه فاخره و طلا و نقره آلات و سایر نفایس موجوده را تخمین نمودند. فرمان همایون صادر شد که یکصد هزار تومان برای عروسی سیف الدوله کافی است بیست هزار تومان دیگر را تاج الدوله در حق صاحبقران میرزا و فرخ سیر میرزای نیرالدوله واگذارد و عروسی این دوشاهزاده هم حسب الامر ضمیمه عروسی سیف الدوله شد. تمام تدارک و خرج آنها را تاج الدوله داد و دختر ابراهیم خان سردار دولو را برای صاحبقران میرزا و دختر مهر علیخان قوانلوی مشهور بعمو را برای نیرالدوله عروسی کردند. روزی که دختر نظر علیخان شاهسون را از اردبیل وارد تهران می نمودند تمام امنای دربار بحکم سلطنت استقبال نموده عروس را از قریه کن تا شهر بر تخت فیل نشاندند. این اول عروسی بود که در عهد سلطنت قاجار بر تخت فیل نشست و یکی از جهات احترام این عروس ملاحظه آغاباجی خاله مجلله او بود.

حضرت خاقان مکرر نوشتجات و تعارفات از جانب آغاباجی برای امپراطوریستهای دول متحابه میفرستاد و از جانب آنها نیز برای آغاباجی تعارفات و نوشتجات می آمد از جمله یک عنبرچه مرصع که تخمه آن زمرد بسیار درشت و دورش یک قطار الماس بسیار ممتاز و دو زنجیر طلای ظریف داشت برای آغاباجی از جانب

امپراطریس انگلستان اهدا شده بود. حضرت خاقانی این پارچه جواهر را به هشت هزار تومان خرید زمانی بطاووس خانم اصفهانیه لقب (تاجالدوله) مرحمت شد عنبرچه مزبور را برسم خلعت که فرستاده به میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله که نویسنده فرمان و عامل خلعت بود و بر تاجالدوله علاوه بر حق تعلیم خط و ربط عالم پدر و فرزندی داشت و اهل بلد و همشهری بودند بر حسب فرمایش خاقانی پانزده هزار تومان رسوم فرمان و خلعت بهای عنبرچه مرحمتی داده شد. این فقره که معروفست چندین دفعه قرض میرزا عبدالوهاب نشاط را مرحوم خاقان به اعطای مبلغی خطیرادا فرمودند یکدفعه آن همین پانزده هزار تومان بود.

تاجالدوله از تربیت نشاط صاحب خط و کمال بود در عرایض بحضور خاقانی مضامین خوب مینوشت. پسری داشت سلطان احمد میرزا نام مشهور به (سیورساتچی) وقتی در بیلاق آقا میرزا قاسم تاجالدوله و سلطان احمد میرزای مزبور با هم بناخوشی و با مبتلا شدند خاقان مرحوم تشریف فرمای (نوا) بودند. سیورساتچی فوت شد و تاجالدوله صحت یافت حضرت خاقانی در تسلیه نامه تاجالدوله این بیت را مندرج فرمودند.

از کسی گر بشکند چیزی قضائی بگذرد خوب شد بر تو بخورد آسبش از مینا گذشت
(تاج الدوله در جواب نوشته بود)

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا سر ساقی سلامت دولت پیرومغان برجا
اوضاع و اسباب تجمل تاجالدوله همه جهت از حرمخانه خارج بود و دستگاهی جداگانه داشت از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره. میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسداله خان که برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم بود وزارت تاجالدوله را داشت و ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ تاجالدوله از دفتر برات صادر میشد. ازین ماخذ معلوم میشود که تفصیل دستگاه چه بوده است. در اندرون هم همه قسم صاحبان مناصب داشت از جمله (آصفه) دختر خانلرخان زند زوجه ملک ایرج میرزا که بسیار زن زرنگی بود بوزارت تاجالدوله اختصاص یافت این بیت از مرحوم محمد رضا میرزا در حق اوست.

بارها بسته بی تنک و کفه مادر چاچوله بازان آصفه
(حسنی بیک) رشتیه معروفه که اسباب تجارت معتبر و عمده داشت در آن

دستگاه (گرگ یراق) بود. شوهر اختیار نمی‌کرد و لباسی متوسط و مرکب از زنانه و مردانه میپوشید میخواست بگوید خواجه مادر زادم میرزا تقی آقای علی آبادی در تعریض باو گفته.

پیر و بکر و بیوفا و بدرک است این جهان گوئی که خود حسنی بیک است دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبر خاقانی بود و در زمان شاه شهید بواسطه تهمتی که باو زده بودند مطلقه شده بچراغعلی خان نوائی تزویج یافت و قریب یکصد سال عمر کرد در آن دستگاه رتبه قائم مقامی داشت. (میرزا ماه شرف) عمه مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی ملقب به منشیه که شکسته را خوب می‌نوشت متصدی انشاء بود.

از دستگاه تاج‌الدوله و شرح التفات حضرت خاقانی باو نمیتوان بتفصیل نگارش داد. از نوروز سلطانی تا سیزدهم عید خاقان جنت مکان با تمام اهل حرمخانه و تمام خانواده شاهزادگانی که در طهران بودند و شاهزاده‌خانمهایی که شوهر کرده و در دارالخلافه حاضر بودند مهمان تاج‌الدوله میشدند درین سیزده روز در خدمت حضرت خاقانی تماما "بعیش و استماع ساز و نوا و بازی مشغول بودند.

تاج‌الدوله مرحومه به همگی آنها عیدی و تعارف میداد و مهربانی مینمود. اطاقها و میهمانداران متعدد برای هریک بفراخور آنها موجود بود. تخت مرصع مشهور به تخت طاوس را تخت خورشید میگفتند شجاع‌السلطنه مرحوم در حکومت طهران تدارک عروسی تاج‌الدوله را دید و شبی که بعمارت خاقانی رفت تخت مزبور را برای خوابگاه خاقان مغفور زدند و از آن شب باسم آن مرحومه موسوم و به تخت طاوس مشهور شد.

پس از آنکه اعتبار شخص تاج‌الدوله زیاد شد شجاع‌السلطنه باجارت حضرت خاقانی میخواست بقیه مدت انقطاع او را بخشیده بعقد دوام خاقان مغفور بیاورد تاج‌الدوله تمکین نکرده گفت: اینهمه التفات ملوکانه از اثر نظرات مسعوده ساعت عقد بوده است بر هم زدن آن عقد میمون کجا روا باشد.

چون این عرض تاج‌الدوله در اول جوانی با وجود نفرتی که عموم زنان از انقطاع دارند و میخواهند معقوده دائم باشند فوق‌العاده موجب خوشنودی خاطر

خاقانی و دلیل وافی بر فطانت و هوشیاری آن مرحومه شد مقرر فرمودند که بالمضاعف بر اوضاع ترقیات او از هر جهت افزوده شود. و امر اعلیٰ بعهدۀ عبدالله خان معمارباشی صادر گردید. یکدست عمارت تام‌الاجرا از اندرونی و بیرونی و حمام شتمل بر تالارهای آئینه متعدد مانند موقع تمکن و نشیمن خود خاقان مغفور که مشهور بعمارت چشمه بود برای تاج الدوله ساختند هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت نبودند که دختر آقا محمد رضای موسیقی‌دان معروف و ملقبه به (شاه وردی خان) و بیکم‌رستم آبادیه ملقبه به (یارشاه) یا چند نفر دختران جواهر پوش که کارشان زدن ساز و خواندن آواز بود اینها هم داخل خدمه حرم مزوجات بودند دیگر اینکه سفرا و حضرا در خدمت تاج الدوله بسر می‌بردند دختر آقا محمد رضا در فن موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود نائل باین استعداد شده بود.

ولی اینها دخیلی بدستگاه بازی کرخانه و بازی گران حضرت خاقانی نداشتند دستگاه بازیگرخانه خاقان یک فصل بسیار مفصلی میباشد وضع آنها و اسم و رسمشان و شئونات و مخارجشان شرح علیحده می‌خواهد هرگاه خوف ملامت نبود تفصیل نگارش گزارش میداد.

سبیل خانم

والده مرحوم شعاع‌السلطنه از اسرای کرمان زمان شاه شهید است در خدمت خاقان مرحوم خیلی با احترام و در حرمخانه مبارکه منشاء آثار بزرگی بود حضرت پادشاهی و تمام شاهزادگان او را خانم می‌گفتند. واسطه عرایض مردم بحضور خاقانی میشد و توسطها می‌نمود از بس نیک محضر و خوش قلب بود مکرر عریضه رعایای خمسه را که از شعاع‌السلطنه پسر خودش تظلم کرده بودند به حضرت خاقانی میداد و میگفت نمیخواهم کسی مظلوم واقع شود و از شاه عالم پناه شکایت نماید اگرچه پسر خودم مصدر ظلم شده باشد باید معزول شود.

پرستاری حضرت خاقان را سفر و حضرا بر عهده خود میدانست. وقت غذا خوردن پهلوی شاه می نشست شاهزادگانی که بودند برای هریک غذا می کشید اگر از برابر خودشان بسمتهای دیگران دست درازی میکردند نهیب میداد مکرر با کفگیر بر سرشان زده بود عبدالله میرزای دارا او را (حمیراء) می گفت.

فخرجهان خانم

(فخرجهان خانم) ملقبه بفخرالدوله دختر سنبل خانم و از صبیای زمان جهانبانی حضرت خاقانی است او را بزنی میرزا محمد خان پسر عمویش دادند نه سال در حباله او بوده و با حالت بکارت طلاق گرفته شوهر اختیار نکرد. در حضرت خاقانی خیلی تقرب و دستگاه و عمارت جداگانه داشت یک اطاق مخصوص هم در عمارت خاصه خاقان برای فخرالدوله معین بود که تمام شاهزادگان وقت شام و نهار بآنجا میرفتند و بهیئت اجتماع در سر سفره حاضر میشدند و در خدمت پدر نامور صرف غذا می نمودند.

حسن جهان خانم

حسن جهان خانم ملقبه به والیه هم از دختران سنبل خانم است که در صباحت منظر و لطف خاطر و سماحت بنان و فصاحت بیان نظیرش بسیار کم بود سبک عرفان داشت و خود را از اهل سیر و سلوک میدانست شعر خوب می گفت این شعر از اوست.

از لبّت یافتم حقیقت می و من الماء کل شئی حی
سالها در کردستان شخصا با کمال استقلال حکومت کرده است (تاجلی بیگم خانم) هم از سنبل خانم است عروس مرحوم ابراهیم خان کرمانی بود و در کرمان وفات یافت.

فاطمه خانم

از بستگان سنبل خانم بود دختری از خاقان مغفور آورد که اسمش (سرو جهان خانم) است از بنات محترمت حضرت خاقانی محسوب میشود پس از آنکه (شاه خلیل الله) را اشار یزد باغواي ملاحسین و اظهار خلوص بصدرالممالک شهید کردند و بملاحظه بازماندگان مرحوم شاه خلیل الله ملاحسین و اعوان او با صدرالممالک مورد دستخط پادشاهی شدند محض حفظ آن خانواده و پاس زحمات میر ابوالحسن خان پدر شاه خلیل الله که خود تا زنده بود لطفعلی خان زند را با آن رشادت به کرمان راه نداد و سرو جهان خانم را بمرحوم آقاخان پسر شاه مزبور داده که آقا علی شاه مرحوم و آقا سلطان محمد شاه حالیه دام اجلاله پسر و نوه سرو جهان خانم می باشند.

حازن الدوله

حضرت خاقانی بزنانی که از خانواده قاجار یا سایر بزرگ زادگان بودند امر فرمود که یکی از شما باید بجای مهد علیا در حرمخانه سلطنت رئیس و مقتدر باشید و مابقی در جمیع امورات باجازه او رفتار نمایند آنچه از نقد و جنس و مقرری بتوسط مهد علیا به شما میرسید آن یکنفر برساند بعد از مشورتها تمام زنهای محترمه عرض کردند که امکان ندارد از ماها یکی رئیس و دیگری مرئوس شوند لکن اگر یکی از جواری مهد علیا بجای ایشان بنشیند اختیار تمام امور حرمخانه مبارکه در کف کفایت او باشد. بنابراین احترام آن مرحومه اطاعت کنیز او بالطبع والرغبه خواهد شد. (کلبدن باجی) که از کنیزان مهد علیا بود باین رتبه انتخاب شده آنچه نقود و اجناس جواهر و غیره در صندوقخانه مبارکه بود متصرف گردید و آن قانون زمان مهد علیا ابداً بر هم نخورد تمام حرمخانه در اطاعتش بودند از مواجب و لباس و انعام و بخشش بهرکس که میرسید بتوسط او داده میشد به

لقب صندوقداری امتیاز یافت و نقش مهرش این بود .

معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان اعتبار این مهر بحدی بود که اگر کرور کرور از تجار و سایرین میخواست بی تشویش تحویل میکردند . اقتدار صندوقدار در حرمخانه سلطنت بحدی بود که یکنفر زن چه از محترمات و چه گیس سفید و کنیزان بی اجازت او نمیتوانستند بحرمانه داخل یا خارج شوند هر وقت زنی میخواست باندرون بیاید یک انگشتی یاقوت بزرگ که علامت رخصت ورود بود بتوسط آقا الماس خواجه خودش میفرستاد درب اندرون آقا یعقوب کرجی آن انگشتی را میدید و بدربان مینمود فوراً " اذن ورود حاصل بود و هرکس میخواست خارج شود آن انگشت زمرد بزرگ صندوقدار را بهمین تفصیل که علامت اجازه و پروانه خروج بود میبردند و مینمودند و از حرمخانه بیرون میرفتند .

در تابستان که تمام اهل حرم بایلات مختلف میرفتند صندوقدار می ماند و خیلی زحمت خانه های آنها را متحمل میشد . از تمهید و عقل و بزرگ منشی و شخصیت که از او مشاهده شد خاقان مرحوم او را بزنی خواست و ملقب به خازن الدوله شد مرحوم بهاء الدوله و سیف الله میزا پسران او می باشند . اجزای خازن الدوله را از میرزاهای زنان و کنیزان متعلق به صندوقخانه اگر بحیطه تحریر درآید هزار صفحه گنجایش ندارد .

(میرزا مریم) از اولاد میرزا صالح طهرانی که مدرسه و بعضی از ابنیه دیگر از او مشهور و مشهود است در خدمت خازن الدوله مستوفیه بود . (میرزا پری سیما) و (میرزا فلک ناز) و چند نفر دیگر محرر او بودند اگر در سفرهای همایون حضرت خاقانی بیکی از خادمان حرم و سایر انگشتی میداد یا اعطای دیگری میفرمود ضیاء السلطنه بخازن الدوله مینوشت که در فلان ساعت جواهر به فلان خاتم التفات شد . میرزا مریم و سایر محررین ثبت میکردند اگر چیزی از نقد و جنس جواهر و غیره داخل یا خارج از خزانه میشد ممکن نبود که خازن الدوله و اجزای او ثبت نداشته باشند . خداوند جل شانہ حافظه و هوشی بخازن الدوله مرحمت فرموده بود که هر وقت هر قسم چیزی حضرت خاقانی از خزانه میخواست فوراً " حاضر میکرد . هر قدر اشرفی بدستش میریختند یا کیسه مهوری بدستش میدادند

میگفت چقدر است نهایت اگر تخلف میکرد در صد یا دویست اشرفی دو یا سه عدد بود که زیاده دو کم از حدس او داشت. هر قسم احجار قیمتی را باندک ملاحظه ارزش و قیراط وزن آنرا طوری تشخیص میداد که هر استاد جواهری میدید تصدیق مینمود و بعد از سنجیدن وزن و قیمت بهمان طور که گفته بود قول او صائب میشد.

بدون احضار بحضرت خاقانی نمیرفت پیوسته با اجزای خود مشغول محاسبه صندوقخانه و انجام امورات اهل حرمخانه بود. دوماه به نوروز مانده میبایست با حضور خسروخان خواجه تمام خلعتهای شاهزادگان و حکام را بقچه بسته بنظر خاقان مغفور برسانند و سریقچه را میرزا مریم بمنویسد و تمام خلعتها باید طوری فرستاده شود که در شب تحویل هریک از حکام در نقاط حکمرانی خودشان خلعت شاهی رسیده باشد و در ساعت تحویل مخلع باشند اگرچه بعضی از بانوان محترمه حرمخانه بودند که هرگاه خازنالدوله به منزل آنها وارد میشد بدون اجازه نمی نشست بلکه در اعلی درجه ادب و فروتنی مطلب خودشان را می گفتند و جواب می شنیدند. تمام بارخانهای که از ولایات درعید نوروز یا در سایر اوقات می آمد یک شیشه آب لیمو یا کیسه تنباکوئی را ممکن نبود بدون فرمایش و تقسیم و تعیین خازنالدوله کسی بتواند دست بزند حتی برای شخص سلطنت هم میبایست خازنالدوله قسمت بدهد که باصطلاح خودشان بخش میگفتند. بقدری محل اعتماد خاقان مرحوم بود که اگر تمام خزانه را می بخشید مختار بود با این اعتبار احتمال میرفت که معادل ده تومان نقد یا جنس را بدون عرض و اجازه شهریاری و ثبت و سررشته دفتر میرزا مریم بکسی نداده باشد.

خیرالنساء خانم

خیرالنساء خانم بلباسی است. یک دختر از خاقان خلد آشیان داشت که به منجم باشی رشتی دادند اسم همشیره خاقان سعید شهید شاهجهان خانم را باو گذاردند باین واسطه همه شاهزادگان و خود حضرت خاقان او را

پی پی می گفتند خیرالنساء خانم نیابت صندوقدار را داشت هر وقت میخواست به خزانه برود چیزی آنجا ببرد یا بیاورد مختار بود . در تمام امورات صندوقخانه هرچه خازنالدوله میکرد باطلاع خیرالنساء خانم و ثبت میرزا مریم بود .

مریم خانم

مریم خانم از طایفه بنی اسرائیل است زن شاه شهید بود و در جمال بی مثال و فرید . بعد از رحلت خاقان سعید شهید حسین علیخان برادر شاهنشاه او را خواستار شد حضرت خاقان اجازه نفرموده در حباله خودشان آورند مرحوم حسینعلی خان اول رنجشی که از برادر تاجور حاصل نمود همین فقره ندادن مریم خانم بود که بتدریج این ماده غلظت یافت و مال کارخان مرحوم به کوری کشید شاهزاده محمود و شاهزاده همایون و احمد علی میرزا و جهانشاه میرزا و سلطان بیگم خانم که عروس مهدیقلیخان بیلربیگی بود و در جوانی بدرود عالم فانی نمود .

ضیاء السلطنه

شاه بیگم خانم ملقبه به ضیاء السلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند . ضیاء السلطنه را مهد علیا والده خاقان در نزد خود نگاهداشته بود بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحومه به ضیاء السلطنه داده شد تمام دستگاه او از حرمخانه خارج و جداگانه بود از طویله و فراشخانه و غیره نوکرهای معتبر داشت از آن جمله شعبان علیخان وزیر ضیاء السلطنه در آن زمان از خوانین بسیار معتبر بود خاقان مغفور منتهای محبت را به ضیاء السلطنه داشت در تحریر و تقریر یگانه بود به مقتضای (الاسماء تنزل من السماء) .

لقبش نمونه از حسن منظر و جمال او بود دستخطهای خاقان مرحوم را می نوشت و

بخصوص نوشتجات محرمانه بهرکس مرقوم میشد به خط ضیاء السلطنه بود نسخ را خوش می نوشت .

مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است عموم برادرها از او احترام تام می کردند ولیعهد مرحوم این بیت را فرموده و به ضیاء السلطنه نوشته اند .
ای ضیاء السلطنه روحی فداک صد کریبان کردم از هجر تو چاک
خاقان مرحوم می فرماید :

نور چشم من ضیاء السلطنه یکشبه هجر تو بر ما یک سنه
در جشن میلاد خاقان همه ساله حضرت سلطنت و حرمخانه و تمام شاهزادگان
ذکورا و اناثا " مهمان ضیاء السلطنه بودند یک پارچه جواهر ممتاز هم به
ضیاء السلطنه در این روز مرحمت میشد ده وجه معینی برای بازی و اشتغال شاهزادگان
تحويل ضیاء السلطنه بود که بطور مراحبه قرض می گرفتند سفرا و حضرا همیشه ملتزم
حضرت بود قصاید و اشعاری که گفته میشد در خدمت خاقان مرحوم قرائت میکرد
اگر توسط و شفاعتی میکرد با آنکه بی شبهه قبول درگاه میشد از بابت مناعت
جانبی که داشت هیچوقت خواهشی نمیکرد و در عهد سلطنت خاقانی هرکس به
خواستگاری او آمد متمکن ننمود تا بعد از رحلت خاقان در سن سی و هفت سالگی
ضجیعه حاجی میرزا محمود وزیر امور خارجه شد . شبی که از حرمخانه بیرون
می رفت مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمد شاه بدیدن ضیاء السلطنه تشریفرا
شدند تمام شاهزادگان تا خانه وزیر امور خارجه باتفاق و احترام ایشان رفتند
وقتی مرحومان حاجی میرزا آقاسی و میر مهدی امام جمعه اعلی الله مقامه برای
عقد آمدند خود ضیاء السلطنه از عقب پرده صحبت و احوال پرسی از آنها میکرد
بحاجی میرزا آقاسی گفت چون شما از عرفان دم میزنید و از طرف حاجی میرزا
مسعود و کالات دارید وکیل منهم باید میرزا نصرالله صدرا الممالک اردبیلی باشد
که سالک طریقت است طبع موزون و شعرهای لطیف داشت .

سیکیم خانم

پرویز میرزای نیرالدوله که در اوقات فراغ خاطر و بزم نشاط ساقی خاقان

مغفور بود وقتی سر برهنه جامی به حضرت خاقانی پیمود و در نظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این مصرع را در حق او فرمایش نمودند (قدح در کف ساقی بی حجاب) به ضیاء السلطنه اشارت شد که او مصرع دیگری را عرض کند مرتجلا عرض کرد (سهیلی است در پنجه آفتاب) اگر این مصرع از دیگران هم باشد. ضیاء السلطنه چنان بموقع خوانده که حق او الا از دیگران است. (سلطان خانم) دختر (الله قلیخان دولو) هم در بزم می‌گساری حاضر میشد تمام ملزومات این کاراز تنک‌ها و جامهای طلا و قهوه سینی‌های طلای مینای ممتاز و مجموعه پوشهای مروارید دوز و غیره سپرده باو بود امان الله میرزای مرحوم از بطن سلطان خانم است.

بدرجهان خانم - سلطان خانم - بدرجهان خانم

خانم باجی - بهمد سلطان

بدرجهان خانم دختر قادرخان عرب بسطامی است پس از آنکه به حکم خاقان شهید وضع ریاست خان مزبور برچیده شده عیالش را اسیرانه از بسطام بطهران آوردند بدرجهان خانم را شاه شهید بحضرت خاقان بخشید اول زنی که بزوجیت خاقان مغفور اختصاص یافته این است و همچنین نخستین اولاد خاقان هم از بطن بدرجهان خانم است که اسمش (همایون خانم) و ملقبه به خانباجی و. زوجه ابراهیم خان ظهیرالدوله بود دختر دیگر هم بیگم خانم ملقبه به (خانباجی) که او نیز از سایر نربین و بنات سلطنت بزرگتر بود از بدرجهان خانم است زوجه مرحوم محمد قاسم خان امیر شد دختر دیگرش (سید بیگم خانم) ملقبه بهمد سلطان که زوجه زکی خان نوری شد حسین علی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه هم از بدرجهان خانم هستند بیگم جان خانم ملقبه به جانباجی را مرحوم خاقان بسیار دوست می‌داشت در سفر و حضر از پدر والا گهر دور و مهجور نمی‌شد همیشه طرف صحبت بود در بذل و بخشش بی نظیر بود و سبک عرفان داشت و از مریدان

مرحوم حاجی ملا رضای همدانی بود هر ساله مبلغی خطیر به طریق نیاز بتوسط ایاز خان و سایر نوکرهای معروف خود از نقد و جنس و غیره بجهت حاجی مرحوم ارسال همدان می نمود این دو دختر که از سایر اولاد بزرگتر بودند خود و شوهرشان هم در نزد حضرت خاقان بسیار عزیز و محترمه بودند ظهیرالدوله و محمد قاسم خان امیر هیچ دخلی بسایر داماهای خاقان مغفور نداشتند مثل شاهزادگان بزرگ در هر سفره شاهانه و مجلس قمار حاضر میشدند و در حرمخانه بسیار با احترام بودند کسی از خدمه حرم و شاهزاده خانمها از آنها حجاب و پرده نداشت.

ننه خانم - حاجیه استاد - طیفون خانم

عزت نسا خانم

ننه خانم مشهور به حاجیه استاد. نمازخانه شاه با یک صندوقخانه مختصری از تنخواه نقد در دست او بود. اصلاً "از نجبای دارالمرز و عمه مرحوم رضا قلیخان لله - باشی مختلص به هدایت است از زوجات زمان جهانبانی حضرت خاقانی بوده است - شاهزاده طیفون خانم دختر ایشان است که زمان رحلت شاه شهید چهار ساله بود حاجیه شاهزاده (عزت نسا خانم) . زوجه مرحوم حاجی میرزا آقاسی هم از بطن او است این دو خواهر در حباله دو موسی خان قجر بودند یکی موسی خان پسر مهدی قلیخان امیرالامراء که شوهر طیفون خانم بود دیگری موسی خان برادرزاده مرحوم خاقان والد ماجد جناب ایلخانی. چند نفر از زوجات حضرت خاقانی که خدمت نمازخانه و ایوان نشیمن شاهانه با آنها بود سپرده به حاجیه استاد بودند و همچنین چند نفر خواجه معتبر و مخصوص مثل آغا علی عسکر و غیره که تنظیف تالارهای سلطانی و افروختن چراغها را در عهده داشتند سپرده بایشان بودند و کمال احترام را در حرمخانه داشتند.

حاجیه شاهزاده (عزت نسا خانم) بقوت پنجه خیلی اشتها داشت با

اکثر از برادرهای والا کهر در حضور خاقانی پنجه می‌کرد و بر حریف فایق می‌آمد حتی می‌گویند وقتی با شاهزاده سلیمان میرزا که خیلی به قوت پنجه بازو معروف بود شرط و عهد بستند حاجیه شاهزاده خانم قهوه سینی نقره را مانند کاغذ پاره کرده بود حضرت خاقانی با حاجیه استاد خیلی مزاح می‌فرمودند شخصا " نه برای مشغولیت خاطر با او قمار بازی می‌کردند خیلی چنانغ می‌شکستند غالبا " حاجیه استاد میبرد اگر اخیانا " وقتی خاقان مغفور میبرد هرکس حضور داشت باید به قاعده ایلات دست بزنند و (کیل) بکشند شعر مخصوصی خود حضرت خاقان میخواند شاید در خاطر نواب ایلخانی مانده باشد. از بنات سلطنت هرچند نفر که شوهر نکرده بودند بطور نوبت و کشیک بر طبق دستورالعمل جده ایلخانی مشغول خدمات مختصه حیاط و اطاق شاهنشاهی میشدند ایلخانی به ملاحظه حاجیه استاد گذشته از مقام نوه برادر بودن مثل شاهزادگان همسال خودش در خدمت خاقانی بود و به چشم پسری دیده میشد نه دخترزادگی.

بی بی خانم - شاه سلطان خانم - ماه آفرین خانم زبیده خانم

بی بی خانم - از اهل مازندران است او نیز از زوجات قدیمه خاقان مرحوم بوده (شاهزاده سلطان خانم) عروس (مهر علیخان عمو) دختر اوست پوشانیدن رخت حضرت خاقانی و آوردن آینه و شانه و بردن رخت حمام با او بود خواجه باجی و رعنا باجی که از خدمه حرم بودند به جهت انجام این خدمات سپرده بی بی خانم بودند خواجه باجی بقیچه و آینه و شانه بر میداشت رعنا باجی برهنه میشد و بجهت مشتمال کردن به گرمخانه حمام میرفت. (ماما فرین خانم) شیرازیه از زوجات حضرت خاقان بود یک دختر آورد اسمش (زبیده خانم) که زبیده عصر خویش است رستم خان قراگوزلو او را برای پسرش علی خان نصرالملک خواستگار شد با نهایت احترام عروسی نمود. زبیده خانم در سلک عرفان و از مریدان مرحوم حاجی میرزا علی نقی همدانی

است کمتر وقتی فراغت از او راد خفیه و جلیه دارد در مدت شصت سال توقف در همدان از این ذات محترمه احدی رنجش حاصل نکرده است با آنکه صاحب همه قسم ریاست و همه طور حکمش جاری بود به زیارت حرمین شریفین مشرف شده بیست کرت به مشاهد متبرکه عراق و ده نوبت به زیارت مشهد مقدس رضوی علیهاالسلام رفته هیچوقت در سفرها اسباب تجمل ظاهری را مایل نیست ولی بذل و بخشش باطنی که احدی ندادند و مخفی که کسی نشناسد بسیار داشته و دارد درویش و فقیر و سید و ملای عرب و عجم از سماحت و کرم این شاهزاده خانم مؤمنه مقدسه در سفر و حضر بهره‌ور شده‌اند کمتر سائلی را محروم گذاشته‌اند از منافع املاک و مقرری خود همه ساله مقداری مخصوص برای مصارف شخصی میگذارد و احدی منکر تقوی و پرهیزکاری و صفات جمیله والده حسینخان حسام‌الملک نیست همه شاهزادگان او را به لقب فرشته می‌خوانند در میان تمام دخترهای خاقان مغفور گویا از این حاجیه شاهزاده کسی آسوده‌تر نباشد و اینطور اسباب عزت و سعادت استغنائی ذاتی بانضمام احترام خود و ثروت اولاد و طول عمر و خلوص نیت برای احدی از آنها مجتمع نشده است.

سن ایشان اکنون که سنه یک هزار و سیصد و چهار هجری است قریب به هشتاد سال می‌باشد از تمام بنین و بنات که اکنون در این نشاه فانی هستند بزرگتر است در هنگام مرض و ناخوشی‌ها ابداء به طبیب رجوع ننموده آنچه از مرشد خود شنیده است بجهت معالجات رفتار می‌نماید و آنچه را از مرشد شنیده به استخاره تسبیح اکتفا می‌نماید شب زنده‌داری و حتی الامکان ریاضت بدن و نخوردن حیوانی و سایر آداب که مقدمه تزکیه نفس و بی‌اعتنائی بعالم فانی است منظور میدارند. در مخارج تعزیمداری ائمه هدی و اقامه مجلس ذکر مصائب و مناقب ایشان بی‌اختیار است کاروانسرائی مدور بوضع مخصوصی برای اقامت زوار در قریه تاج آباد متعلق باحفاد مرحوم حاجی ملا رضای همدانی بشراکت مرشد خود حاجی میرزا علی نقی مرحوم و بگفته ایشان ساخته که هفت یا هشت هزار تومان در آن خرج شده و هنوز فی‌الجمله ناتمامی دارد. پلی در نزدیکی (روان) که رود عظیمی در آنجا روانست ساخته برای مخارج این پل امیرزاده احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا زمانی که حاکم همدان بود شرکت نموده است دو دانگ قریه لاله چین

را برای تعزیه‌داری و روشنائی کربلای معلا وقف نموده‌اند از حاجیه شاهزاده بعضی کرامات و خارق عادات هم حکایت می‌کنند.

آنچه خود مشاهده کردم و شاید بعضی بگویند اتفاقی افتاده این است که بیان میشود و بر مردمان مجرب مخفی نیست که هرگاه بنای ظهور آثار از این خلق محبوب باشد تفاوتی در میان ذکور و اناث و غنی و فقیر نیست. (هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصد).

وقتی در سفر مشهد با شاهزاده محترمه همسفر بودم و هوا در اعلی درجه حرارت بود در منزل میامی دو نفر زوار ناخوش بودند قدری یخ در پیش‌آبدار من بود حاجیه شاهزاده برای آن مریضهای زوار یخ خواست قدری از آنرا فرستادم ثانیاً "فرستادند و یخ خواستند پیغام دادم که برای خودمان در این‌هوای گرم لازم است جواب داده بودند که یخ برای همراهان ناخوش لازمتر است مضایقه نکنید و فردا بجهت شما یخ فراوان خواهد رسید یخرا هرچه بود فرستادم و بطور تعجب و تعریض گفتم (یقین از یخچالهای همدان فردا یخ خواهد رسید). صبح همانشب حاکم سبزواری نیرالدوله پرویز میرزا باستقبال آمده یخ بسیار همراه آوردند. روزی در مشهد مقدس بدیدن او رفتم تنباکوی حاجیه شاهزاده بد بود یک کیسه تنباکوی خوب از منزل برایش فرستادم سه روز بعد سه کیسه تنباکو آصف‌الدوله برای من فرستاد. از جمله خیرات او همه ساله مبلغی برای متولی وقاری و روشنائی بقعه باباطاهر که مدفن حاجی میرزا علی نقی مرشدشان نیز در آنجا می‌باشد مقرر است بقعه و صحن امام زاده یحیی واقع در همدان را حسام‌الملک به خواش ایشان عمارت نمود مبلغی مصروف آن داشته‌اند اشعار بسیار از مراثی و قصاید و غزلیات در دیوان او دیده شده که بعضی از آن در این اوراق درج میشود در اشعار جهان تخلص میکند.

(از جمله اشعار او اینست)

درده بمن ای ساقی زان می دوسه پیمانه کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که در این مستی خود نیز روم‌آزید غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته‌است جهان حیران مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه
گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو

گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن در شعلهء عشقش دلا پروانه شو پراونه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانهها خواهی دلا عارف شوی میخانه شومیخانه شو

در شب هجران گدازم همچو شمع روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رخت استادهام از روی شوق اربیائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی گه بسوزم گه بسازم همچو شمع
خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام
هر زمان ریزد بگام خشک من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان پانهم در کوی دوست لطف او گر شامل آید می نهم گاهی دگر

والده حسام السلطنه - حاجیه مریم خانم

والدهء محمدتقی میرزای حسام السلطنه از بختیاری است حاجیه مریم خانم
هم از بطن اوست که به رستم خان پسر میرزا محمد خان بیگلر بیگی دادند بعد
از هفت ماه رستم خان وفات یافت روز سیم فوت او خود حضرت خاقان به مجلس
تعزیت تشریف فرما شدند در همان روز محض التفات به بیگلر بیگی دست مریم خانم
را بدست اللهیار خان آصف الدوله دادند که جز سالار سایر اولاد آصف الدوله
از حاجیه مریم خانم می باشند .

گوهر خانم

گوهر خانم - همشیرهء آصف الدوله را هم از بیگلر بیگی برای خودشان
خواستگاری فرمودند که از زنان معقودهء حضرت خاقانی است پس از وفات مرحومه

والده و لیعهد مردحوم گوهر خانم بعقد دائمی درآمد یک دختر آورد و خود بدرود جهان گفت دختر را باسم ماد رنامیدند . (گوهرخانم دوم) را به رستم - خان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله دادند که بعد از فوت او زن شاهرخ خان برادرش شد این دختر هم بواسطه احترام مادرش در خدمت خاقانی خیلی محترمه بود خان بابا خان و حاجی محمدخان فرزندان رستمخان و شاهرخ خان می باشند . از گوهرخانم مادر رستمخان و شاهرخ خان هم دختر مرحوم مصطفی خان عمو داخل در انجب نجبای سلسله میباشند .

بیگم جان خانم - زنان کشیک

(بیگم جان خانم) از اهل قزوین است رکنالدوله و امان وردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن او می باشند از زوجات عصر جهانبانی خاقانی بوده گستردن رختخواب و لوازم راحت حضرت خاقان در عهده او بوده زنانی که شب به کشیک خدمت می آمدند او خبر میکرد شبی شش نفر مرسوم بود که در سر خدمت کشیک بنوبت می آمدند دو نفر برای خوابیدن در رختخواب که هر وقت بهر پهلویی که راحت می فرمودند آنکه در پشت سر بود پشت و شانه شاهانه را در بغل میگرفت و دیگری می نشست و منتظر بود که هر وقت به پهلوی دیگر غلطیدند او بخوابد و پشت شاه را در بغل آورد و دو نفر هم بنوبت پای شاه را می مالیدند یک نفر نقل و قصه می گفت یکنفر هم برای خدمت بیرون رفتن و انجام فرمایشات در همان اطاق بسر می برد و زنهای کشیک سه دسته بودند که در میان خادمان حرم برای این خدمت انتخاب شده بودند زحمتشان زیاد بود تمام در تحت حکم و دستورالعمل والده رکن الدوله بودند در حقیقت خدمات شخصی خاقان با والده رکن الدوله و والده شجاع السلطنه و جده ایلخانی بود و این سه نفر هم به حسب احترام و شئونات در عرض یکدیگر بودند در میان زنهای کشیک سه نفر سرکشیک بودند اول :

بیگم خانم

بیگم خانم والده یحیی میرزا و جهانسوز میرزا که برادر خواهر مادر ملک قاسم — میرزا بود بعد از فوت عمماش با نهایت احترام او را از ارومیه آوردند عمارت سروستان که بمادر ملک قاسم میرزا متعلق بود با تمام اثاث البیت و جواهر حتی کنیزها و خواجههای او را به بیگم خانم دادند زن بسیار محترمه و نجیبهای بود .

مهرنسا خانم

دوم (مهرنسا خانم) همشیره محمود خان که از نجبای خوانین دنبلی بود اولاد نداشت .

نوش آفرین خانم

سرکشیک سیم (نوش آفرین خانم) دختر بدرخان زند والده اعتماد السلطنه و قمر السلطنه بود .

ننه خانم

(ننه خانم) بارفروشی که بالاخره کارش بالا گرفت و ملقبه به مهد علیا شد کامران میرزا و اورنگ میرزا و بزم آرا خانم و احترام الدوله که متعلقه صاحب دیوان است از اهل کشیک بود .

گل پیرهن خانم

گل پیرهن خانم هم از آرامنه، تفلیس و مادر اعتضادالسلطنه و عباسقلی میرزا و خاور سلطان خانم عیال میرزا نظر علی حکیم باشی بود از اهل کشیک است.

ملک سلطان خانم

دیگر (ملک سلطان خانم) همشیره محمد ناصر خان ظهیرالدوله والده، ملک زاده از اهل کشیک است این چند نفر زنانی بودند که در رختخواب میخوابیدند.

شاه پرور خانم - نازک بدن خانم - زاغی اصفهانی

(شاه پرور خانم) قراچه داغی و (نازک بدن خانم) قراباغی و (زاغی اصفهانی) این سه نفر نغال بودند شش نفر هم برای مالیدن پای حضرت خاقان و سه نفر برای رجوع خدمات که اسمشان ایاقچی گفته میشد که تمام هیجده نفر و منقسم به کشیک بودند و شبها بر حسب اخبار والده، رکن الدوله در اطاق خوابگاه سلطنت حاضر میشدند.

خانم کوچک

(خانم کوچک) دختر تقی خان و نبیره کریمخان زند است نظارت خانه

اندرونی خاقان مرحوم در دست او بود روزی ده مجموعه و شبی ده مجموعه شام و ناهار که تمام مجموعه‌ها و سرپوش‌های آن نقره بود از عمارت طنابی و طنابی بعمارت خیمه که محل نشیمن خاقان مرحوم بود می‌آمد.

وقت کشیدن غذا صندلی بسیار بزرگی می‌گذاشتند خانم کوچک ملقبه به ننه کوچک که برعکس نهند نام زنگی کافور بقدری بزرگ بود که در کمال اشکال حرکتش می‌دادند بر آن صندلی می‌نشست و سایرین دست بسینه برابری می‌ایستادند. در حضورش این شام و ناهار کشیده میشد و مجموعه‌ها را در پارچه سفیدی می‌گذاشتند کوچک سرش را مهر می‌کرد ده نفر از جمله حرم‌ها که حاضر بودند و ذکر اسامی آنها لزومی ندارد با لباسهای فاخر و آلات جواهری که داشتند مجموعه‌ها را بر سر می‌گذاشتند. اگر شب بود کنیز هر یک در پیشاپیش خانم خود فانوس نقره‌ای در دست داشت و مجموعه بر سر خانمها بود بهمین هیئت شام را می‌بردند. این ده نفر با آنکه بعضی ماد شاهزاده بودند تا وقتی که غذا کشیده میشد روبروی ننه کوچک که هیچ اولادی نداشت می‌ایستادند. جای اینها هم که حمل مجموعه می‌نمودند در حضور خاقان مرحوم نبود بلکه در میان دری اطاق بود حق ایستادن در خود اطاق را نداشتند و مخصوصاً "باسم کنیزان میانداری پادشاه خطاب میشدند در عاشورا هم اسباب شبیه خوانی و رتق و فتق تکیه زنانه از بابت تعزیه خوانی شبها سپرده به ننه کوچک بود.

خیرالنسا، خانم

منبر روضه خوانی روز حکمش با (خیرنسا خانم) مادر حیدر قلی میرزا دختر مرتضی خان برادر زاده شاه شهید بود که روز عاشورا خودش بمنبر می‌رفت و اشعار سینه زنی می‌خواند تمام اهل حرم در پای منبر سینه می‌زدند.

گل بخت خانم

(گل بخت خانم) ترکمانیه در حباله شاه شهید بود.

کوچک خانم - بازیگر خان

(کوچک خانم) تبریزیه زوجه سلیمان خان اعتضادالدوله بود هردو آنها جزو حرم‌های حضرت خاقان شدند (استاد مینا) که زن مصطفی خان عمو و شاگرد مهرباب ارمنی اصفهانی بود با (استاد زهره) که زوجه جعفر قلیخان عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی بود و هریک از آن دو زن در علم موسیقی بی‌نظیر بودند و مهرباب و رستم استاد آنها از معارف اهل این فن و بر آقا محمدرضا و رجبعلی خان و چالانچی خان مغنیان آن عصر سمت استادی داشتند زوجه حضرت خاقانی نبودند ولی خاقان مغفور آنها را بخانه خود آورده بودند مقرری و موجب و همه اسباب تجمل بجهت آنها مقرر بود.

تمام بازیگرها که بحسب تعداد بالنسبه پنجاه بل متجاوز بودند سپرده به این دو استاد و در حقیقت دو دسته بودند که تمام اسباب طرب از تار و سهار و کمانچه و سنتور زن و چپی‌زن و ضرب گیر و خواننده و رقاصان دو قسمت بودند نصف آن دسته استاد مینا و نصف دیگر دسته استاد زهره خوانده میشدند. این دو دسته هم پیوسته با هم رقابت و عداوت داشتند بلکه در میان حرمخانه ضرب‌المثل بودند اگر خصومتی در میان دو نفر میدیدند میگفتند مثل دسته استاد مینا و استاد زهره منازعه می‌نماید دسته استاد مینا سپرده بگل بخت و دسته استاد زهره سپرده به کوچک خانم بود عمارت ومسکن و جیره و موجب و نوکر و خواجه برای بازیگران حتی اسب سواری و طویله و امیراخور و جلو دارشان از اهل حرمخانه خارج بود کوچک خانم و کل بخت خانم در اداره خودشان همان تسلط خازن‌الدوله را نسبت به سایرین داشتند.

مبلغ کلی در سال موجب و مخارج بازیگرها و بازیگرخانه بود هر وقت احضار می‌شدند احدی از سایر اهل حرمخانه نخواستہ حق حضور نداشتند اکثر اوقات باغ قرق میشد و بازیگران آنجا می‌رفتند یا در اطاق بزرگ طنابی این مجلس فراهم می‌آمد تمام رقاصها یک قبای اشرفی که هزار عدد با جاقلی بر آن دوخته شده بود داشتند کمرها و عرقچین‌ها تمام جواهر با گلو بندهای خوب و گوشوارهای

ممتاز لباس رقاصان این بود سایر اهل طرب و بازیگر خانه مثل سایر اهل حرم جواهر بسیار خوب داشتند در مجلس هم دو سمت می‌نشستند استاد زهره و استاد مینا سر صف بودند گل بخت خانم و کوچک خانم در حضور ایستاده بودند نسبت بهر یک از بازیگران اگر التفات می‌شد بدست آنها و بتوسط آنها بود اگر عرضی داشتند آنها عرض می‌کردند در قصر قاجار اکثر اوقات بازیگرها سوار می‌شدند و سر سواری می‌زدند و میخواندند رقاصها اسب می‌تاختند ولی معه‌ها هریک از دو دسته در یک خیابان حرکت می‌کردند.

میگویند بازیگران هر وقت میخواستند از عمارت خودشان حرکت کنند های و هوی آنها در عمارتهای مجاوره بلکه در جائیکه دو حیاط فاصله بود قسمی بلند میشد که قطع می‌نمودند. پادشاه بازیگرها را احضار نموده معلوم است پنجاه نفر خانم که اقلاً "پنجاه کنیز هم داشتند یکصد نفر زن که همه کارشان منحصر در عیش باشد تا چه وجه قیل و قال خواهند داشت خواجهائی که برای خدمت آنها معین شده بود پیش رو میافتادند کنیزها پشت سر می‌رفتند. غالباً "چالمهائیکه تنگهای شراب و جامهای طلا و نقره در آن بود بدوش بر می‌داشتند این وضع تا مدتی خیلی آراسته و پیراسته بود کم کم بعضی از آنها مادر شاهزاده شدند از حیاط بازیگرها بیرون آمدند بعضی را حضرت خاقان مطلقه نموده بامرای دربار تزویج فرمودند اکثری از شوهران آنها خیلی معتبر بودند مثل ذوالفقارخان سردار، سردار عیسی خان سردار و غیره در اواخر دولت آن وضع بآن ترتیب باقی نمانده بود صبحها آقا محمد رضا و رجبعلی خان و چالانچی خان به معلم خانه می‌آمدند لباس بازیگرها طوری بوده که بجز صورت هیچ چیز آنها پیدا و نمایان نبوده خواجهها می‌نشستند آنها مدتی پیش استاد مردانه مشق می‌کردند بعد از آمدن منزل در وقت معین استاد مینا و استاد زهره هریک مشغول تعلیم دسته خود می‌شدند در مجلس که بازیگران حضور بهم می‌رسانیدند. اکثر اوقات آقاخان پسر مصطفی خان عمو که در آنوقت بحکم حضرت خاقانی از دیدگاه محروم شده بود طرف صحبت و گفتگو بلکه همسایر و همزانی خاقان بود و کمال مرحمت باو میشد حتی مکرر گفته است با التفات بی‌نهایت حضرت خاقان ابداً "بخیالم نمی‌رسد که چشمی داشتم و از اینکه مرا کور کرده‌اند افسرده خاطر باشم شخص

آقاخان قاجار هم بسیار خوش محاوره و شیرین کلام و با فهم بوده مثل سایر قاجارهای آن عهد بدزبانی و خشونت طبع نداشته است .

مشری خانم - شاه‌پسند خانم

مشری خانم از اهل شیراز است مدتها طرف التفات حضرت خاقان واقع بود هیچیک از خادمان حرم بیش از او صاحب اولاد نبوده با آنکه چند تن از اولادش وفات یافته بود بعد از فوت حضرت خاقان سه پسر و چهار دختر داشت اسامی آنها از اینقرار است : (محمد مهدی میرزا) (محمدامین میرزا) (محمد هادی میرزا) (حب نبات خانم زوجه میرزا محمدخان عمو) (پاشا خانم زوجه سهرابخان صندوقدار) (فرزانه خانم زوجه حسینعلی خان معیرالممالک) (مهر جهان خانم عروس قاسمخان قوللر آقاسی باشی) مشری خانم در علم موسیقی مهارت کامل و بالفطره آوازی سرشار داشت گویند شبی خاقان مرحوم با (شاه‌پسند خانم) مادر کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا در طبقه اول برج جهان نما بعشرت و راحت بسر می بردند مشری خانم در طبقه دوم بود این شعر را به آواز بلند خوانده بود .

بالای دوست چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سربنهم زیر پای دوست
آقا اسمعیل پیشخدمت باشی در مهتابی خانه خودش که در محله دروازه
شمیران و درین زمان متعلق باولاد مرحوم مویدالدوله است همین شعر را شنید
و نوشت . برج جهان نما مشرف به باغ و میدان ارک بود بعضی چنین گویند پیشخدمت
باشی آنشب از اصفهان آمده در دروازه بسته بوده است در (یکه برج) نزدیک
دروازه شاهزاده عبدالعظیم تا صبح می ماند و این شعر را به آواز مشری خانم از
با م یکه برج شنید و نوشت و زمانی که بحضور خاقان مشرف شد عرض کرد که
صدای مشری خانم بطوری دیشب بگوش من رسید که شعرش را نوشتم . بالجمله
این خانم ، قریب صد سال عمر کرد در آخر هم حالت طرب و مسرت از و نمایان

بو دهیچوقت او را مهموم و افسرده ندیدند هر وقت حضرت خاقان به سفری عزیمت می فرمود در هنگامی که چکمه و شلوار می پوشیدند مشتری خانم باید مشغول خواندن باشد در سفر آخر تشریف فرمای اصفهان میشدند مشتری خانم برسم مالوف مشغول خواندن این بیت شد (بیت)

تو سفر کردی و خوبان همه گیسو کردند از فراق تو عجب سلسله ها برهم خورد
حضرت خاقان مضمون بیت را بقال بد گرفته متغیر شدند و بی اختیار فرمودند
انا لله و انا الیه راجعون و در همان سفر از ساحت اصفهان به گلزار جنان رفتند
خاقان خلد مکان به فال و تعبیر خواب نجوم و اختلاجات و بعضی فقرات دیگر از
این قبیل بسیار معتقد بودند چنانچه از حکایت ظاهر گردید خیلی امور را به
فال نیک گرفته بودند مثلاً .

طرلان خانم

دختر اللهیار خان سبزواری طایفه غلیج لر که از زوجات معتبره محترمه بود و در
سال دوم سلطنت به خانه شاهانه آمد . از سبزواری ، او را با کمال احترام و اوضاع
تجمل آوردند شب تحویل حمل عروسی این خانم بود در آن سال اتفاقاً " به
حضرت خاقانی خوش گذشته بود تا آخر عمر حتماً " باید شب تحویل را مرحوم
خاقان در خانه (طرلان خانم) مهمان باشد شام را آنجا بخورد و لباس تحویل
را آنجا بپوشد همه ساله در این شب با طرلان خانم در یک رختخواب می خوابیدند
با آنکه در اواخر طرلان خانم پیر شده و به مکه رفته بود این رسم و شگون ابداً " بر
هم نخورد (حاجیه طرلان خانم) اولادی نیاورد در سال سی ام از سلطنت شاه
خلد آرامگاه مرحومه شد . در وقت استهلال مجموعه اسباب ماه دیدن را هما خانم
مادر جلال الدین میرزا برمیداشت آینه و قرآن و بعضی دعاها و چیزهای دیگر در
آن بود با تاج الدوله خدمت خاقان می رفتند بعد از دیدن ماه و زیارت کلام الله
و غیره خاقان مرحوم بروی تاج الدوله نگاه می فرمودند بعد از آن آقا بهرام
خواجه قرباغی که یکی از خواجه های آغاباجی دختر ابراهیم خان شیشه بود

میآمد و بشقاب نباتی می‌آورد حضرت شاهانه دهان خود را شیرین میکرد .
 این آقا بهرام در عهد جوانی یوسف وقت خود بود کمتر کسی بآنطور
 دارای صباحت و ملاحیت دیده میشد در اواخر دولت خاقان با منوچهرخان و
 خسروخان خواجه همدرجه بود بعد داخل رجال و ارکان دولت محسوب شد .
 بسیار موقر و متشخصانه حرکت میکرد اوقاتی که ذوالفقارخان سردار بجنگ فتحی
 خان افغان مامور شد شبی حضرت خاقان در عالم رویا ذوالفقار خان را دیده
 بودند که برهنه و بدون لباس به اطاق پادشاه وارد شد و بشدت می‌لرزید حضرت
 خاقان از این واقعه بطوری پریشان خاطر شدند که نیمه شب حاجی میرزا محمدلله
 شعاع السلطنه را که در علم تعبیر بی‌نظیر بود احضار و با کمال تشویش خواب را
 بیان فرموده تعبیر آنرا خواستند حاجی به عرض رسانید که این خواب رویای
 صادقانه و آیت فیروزی است از آنرو که ذوالفقار شمشیر فتح است و برهنگی آن
 بر آمدن از غلاف و لرزیدنش حرکت و حمله بر دشمن است فتح با ذوالفقار خان
 خواهد بود گویند تاریخ رویا را ثبت نمودند مطابق با روز فتح ذوالفقارخان و
 شکست فتحی‌خان بود .

وقتی که تدارک عروسی شاه رضوان پناه را می‌دیدند و جشن بزرگ مرحومه
 مهد علیا طاب ثراها بود درین بین شاه مرحوم بشدت ناخوش شده شبی حضرت
 خاقان در خواب دیدند که شاه مرحوم را خواجه کرده‌اند در نهایت افسردگی
 بیدار شده حاجی میرزا محمد را احضار و صورت خواب را با اضطراب خاطر ملوکانه
 که از آن حاصل شده بود دبیان فرموده بودند عرض کرده بود خواجه بمعنی بزرگ
 و آقا است کسی را که پادشاه عالم بزرگ کند و آقائی بدهد اعلی درجه شرافت و
 خواجگی برای او خواهد بود . خاطر همایون از حسن تعبیر بغایت خوشوقت شد .
 همه ساله حاجی میرزا محمد مبلغی مرسوم و موجب و خلعت میگرفت و
 خدمت محوله باو همین تعبیر خواب بود در سیزدهم عید نوروز تمام اهل
 حرمخانه میبایست در باغ پادشاهی حاضر شوند و باغ قرق شود .

مادر شاه قلی میرزا - آی باجی - غنچه دهن

گنجشکی

مادر (شاه قلی میرزا) که دختر محمد علیخان زند بود باتفاق (آی باجی) دختر مجنون خان پاژکی می بایست به عمارت کلاه فرنگی شاه شهید که مجلس تحویل در آن جا منعقد میشد و بعد از تحویل درهای آن بسته بود بیایند احدی بخوانچها و مجموعهای اسباب تحویل دست نمی زد روز مزبور درب اطاق باز میشد این دو خانم در حضور حضرت خاقانی دو ظرف از آن خوانچها برمیداشتند و میان باغ انداخته می شکستند بعد از آن تمام اهل حرمخانه آن ظرف را بایست بشکنند و اسباب هفت سین را یغما کنند. بیکدیگر می ریختند و فریادها و خنده ها و زدوخوردهای غریب میشد بعد از اتمام این کار (غنچه دهن) و (گنجشکی) که از خدمه حرم بودند دو نفر کنیز سیاه تنومند را که یکی (گل عنبر) و دیگری (مشک عنبر) نام داشتند و سپرده به مادر الله وردیخان جبه دار بودند می آوردند و مادر الله وردیخان مزبور از خدمتکاران والده مرحوم خاقان بود که در حیاط مشهور به عباسعلی منزل داشت بلور خانها و چینی خانها و فرش خانها و رختخواب خانها سپرده باو بود مشارالیه با غنچه دهن و گنجشکی که مشاطگی گل عنبر و مشک عنبر را کرده بودند می آمدند این دو کنیز قوی هیکل را می آوردند زنهار جمع میشدند این دو کنیز را با لباس میان حوض می انداختند. و آن دو نفر در میان حوض آب مشغول کشتی میشدند مابقی در اطراف حوض هایهوی میکردند بعد که کنیزهای مشارالیه از آب بیرون می آمدند موقع شاباش میشد خود خاقان بدست مبارک شاهی زیادی می باشیدند همه اهل اندرون در آن موقع بهم میریختند از خانمها و شاهزاده خانمها و خادمان حرم بلکه غلام بچه و خانه شاگرد و خواجه سرایان بر کله یکدیگر می زدند پول را از زمین می ربودند آنوقت شاهزادگان می آمدند بحضور آش ماست مخصوصی که طبخ حضوری بود و دیگها بر سر بار بود یک گاو دوش چینی یعنی کاسه که دسته داشت و او را شیرخوری می گفتند هریک

در دست داشتند و با همان ظرف آش از دیگها برداشته می خوردند . غذا در آن روز منحصر بهمین آش بود و بهمین طریق مذکور خورده میشد بعد از صرف آش در خدمت حضرت خاقان مشغول به قمار میشدند در این قمار الله یار خان آصف الدوله و منوچهرخان معتمدالدوله و سپهبدار هم حاضر بودند بر دو باخت زیاد میشد .

روز سیزده عید باید بدین منوال بگذرد روزهای برف هم اگر به شکار نمی رفتند مجلس قمار فراهم بود شبها هم همیشه اسباب قمار در کار بود جز شب جمعه که تمام شاهزادگان در حضور خاقان می نشستند ظل السلطان دعای کمیل را بلند میخواند و همگی با او میخواندند و بعد از صرف شام مرخص میشدند هر وقت میل به قمار نمی فرمودند شاهزادگان را مرخص می نمودند خودشان بیشتر به خواندن تاریخ مشغول بودند یا محمد ولی میرزا را میخواستند او از تاریخ حکایت میکرد . منوچهرخان معتمدالدوله ایچ آقاسی باشی و خواجه باشی بود وقت شام و ناهار از بیرون باندورن می آمد این شام و ناهار سوای شام و ناهاریست که نهنه کوچک ترتیب میداد خوانچها بر سر خواجهها بود آقا سعید آفتابه لکن طلا را از بیرون برمیداشت معتمدالدوله پیش روی خوانچه بود آغا سعید در عقب او صدرالدوله با صفر سن بجهت نیابت نظارت همراه خوانچه بود درب حیاط چشمه که میرسیدند آفتابه لکن را خود معتمدالدوله بدست می گرفت و می آورد بر زمین میگذارد و میایستاد تا خوانچها را خواجههار و بر روی اطاق مشهور به تنبل خانه که در آن شام و ناهار چیده میشد میگذارند و به فرمایش والده شعاع السلطنه وضع سفره فراهم می آمد .

الاکوز خانم - شمای از حال منوچهرخان طردالباب - گوشت خانم

الاکوزخانم قرا باغی که از کنیزهای آغا باجی بود و مادر سلطان حسین میرزا می باشد با غنچه دهن باجی و دونفر دیگر از کنیزهای میاندری که سابقاً "حالت آنها

نوشته شده است شبی یکنفر بعد از چیدن سفره می آمدند و سری فرود می آوردند معلوم میشد که شام یا ناهار حاضر است یکی از آنها بحضور شاه می آمد دیگری به حضور شاهزادگان که در بالاخانه مخصوص فخرالدوله نشسته منتظر اخبار بودند میرفت پس از آنکه حضرت خاقان بر سر سفره می آمد شاهزادگان نیز حاضر شده اذن جلوس حاصل می کردند عقل و دولت و کفایت منوچهرخان معتمدالدوله از عهده تحریر خارج است شان او بطوری بود که اکثرا " اوقات در کارهای بسیار عمده دولتی طرف مشورت خاقان واقع میشد که وقت قمار با فرمانفرما و ملکا را و سایرین روبروی خاقان مرحوم می نشست و حریف آنها بود بلکه غالباً " خاقان مرحوم می فرمودند من با منوچهرخان شریک هستم در همان زمان ملقب به معتمدالدوله بود ولی رسم حضرت خاقان این بود که از شاهزادگان و اهل حرمخانه و طبقات نوکر احدیرا به لقب خطاب نمی فرمودند . منوچهرخان باین لقب و آن تقرب و منصب همان آفتابه لگن را با کمال افتخار برمیداشت هر وقت حضرت خاقان بیرون می رفتند معتمدالدوله پیش روی شاه بود و در عقب او گوهرخانم که از زنان محترمه و دختر لطفعلی آقای قاجار از بنی اعمام خاقان مرحوم بود مشارالیه چماق طلای بزرگ در دست داشت پیش از آنکه شاه به عمارتی وارد شود او وارد میشد و باواز بلند میگفت (گلچین) از کنیزان و غلام بچه گان خواجه - سرایان هرکس در عمارت بود بزودی پنهان می شدند بعضی از خانمها اگر میخواستند در پائین ارسی همان اطاق ایستاده بودند گاهی حضرت خاقانی اظهار بآنها می فرمود اگر مطلبی داشتند عرض می کردند .

وضع نشستن خاقان مرحوم در سفره

بهاءالدوله و شعاع السلطنه و سیفالدوله هم هر وقت در طهران بودند بسمت چپ و در صف شاهزادگان کوچک جای داشتند

وضع نشستن در سر سفره خاقان مرحوم این بود که در سه سمت سفره شاهزادگان می نشستند یکطرف طول و دو طرف عرض جای آنها بود . ظل السلطان

روبروی حضرت خاقانی می نشست سایرین به ترتیب سن خود از طرفین ظل السلطان می نشستند یک قسمت دیگر که ضلع طول سفره واقع و محل جلوس حضرت خاقانی بود طرفین ایشان که مسافتی خالی بود در جانب راست هر وقت مرحوم ولیعهد رضوان مهدیا شاهزاده، محمدعلی میرزا یا فرمانفرما یا ملک آرا بودند می نشستند و در جانب چپ شاهزادگان کوچک بودند و بنابر احترام مادرهاشان داخل در آن سه سمت نمی شدند برخلاف یاسای شاه شهید خاقان خلد مکان در ایستادن اولادش ملاحظه بزرگی و کوچکی و آقاوایی رامی فرمودند نه رعایت نجابت و اصالت طرف و مادر را والا حساب آباء هرکه بحسب سال کوچکتر بوده زیر دست می ایستاد سوای مرحوم ولیعهد که از عهد سلطنت خاقان سعید شهید تا زمان پادشاهی پدر والا گهر خود در هر موقع بر سایر اخوان مقدم بود.

در موقع سلام ایستادن در اطاق بهیچوجه مرسوم نبود در سلام شاه شهید که مطلقاً "احدی در اطاق نمی ایستاد." اوایل سلطنت خاقانی هم بهمان یاسا گذشت در اواسط دولت والده، شعاع السلطنه و تاج الدوله و خازن الدوله عارض شدند که مرحمت حضرت خاقان چگونه مقتضی است پسرهای ما با درجه و شانی که دارند زیر دست بعضی از برادرهایی دیگر که شانی ذاتی ندارند بایستند و مثل بهاء الدوله و شعاع السلطنه و سیف الدوله در صف نعال کیقباد میرزا و شاپور میرزا واقع شوند حضرت خاقان مقرر فرمودند که شاهزادگان مفصله الاسامی (شعاع السلطنه) (بهاء الدوله) و (سیف الدوله) و (سیف الله میرزا) (نیرالدوله) (فرخ سیر میرزا) و (عضدالدوله) داخل صف سلام نباشند بلکه در اطاق بایستند. چون کیکاوس میرزا را هم دختر ابراهیم شیشمای به پسر خود قبول کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت لهذا بنا بر خواهش آغا باجی او نیز از ایستادن در صف معاف و داخل در اطاق میشد و با شاهزادگان فوق می ایستاد دیگر احدی حق ایستادن در اطاق را نداشت این اجازه و تدبیر را هم خاقان مرحوم محض آن فرمودند که وضع احترامات بزرگی و کوچکی و ملاحظه کبر سن از میانه اولادشان برداشته نشود.

مادر ملک آراء - خدیجه خانم - زینب خانم

مادر ملک آراء که همشیره خان اعتضادالدوله است زوجه مهدی قلیخان برادر شاه شهید بود که ابراهیم خان عمورا از آن مرحوم آورد بعد از وفات مهدی قلیخان شاه بود که ابراهیم خان عمورا از آن مرحوم آورد بعد از وفات مهدی قلیخان شاه شهید دختر دای خودشان را به خاقان مرحوم دادند و در حرمخانه خاقانی ملک آراء و دو همشیرماش از او متولد شدند که یکی (خدیجه خانم) ملقبه به حاجی شاه زوجه اسمعیل خان ملقب به سپهسالار پسر اعتضادالدوله بود و دیگری زینب خانم زوجه مریخ شاله برادر زاده مرحوم خاقان است.

زمانی که ابراهیم خانرا با مادرش شاه شهید بخانه خود آورد شکر و شادی می فرمود که حالا صاحب سه پسر هستم که مقصود خاقان مغفور و حسین قلیخان برادرش و ابراهیم خان ظهیرالدوله است. یکنفر زنی که مرحوم خاقان بموجب شرحی که قریبا "نگاشته میشود خودشان برای هریک از شاهزادگان تزویج می فرمودند در حضرت شاهانه دارای انواع احترام بود. زنهای نجیبه و متشخصه حضرت خاقان هم در خدمت خاقان شهید خیلی محترمه بودند بخصوص در حق والده مرحوم ولیعهد رضوان مهد بقدری شاه شهید التفات و احترام می فرموده که مرحومه مهد علیا والده خاقان غالبا "از این باب ملول و باطنا" مکدر بودند چنانچه در تولد مرحوم ظل السلطان جیقه الماس شاخه دار تخمه لعل را بتوسط نساباجی که یکی از بزرگ زادگان طالش و از زوجات حضرت خاقان بود و گوهرشاد خانم عروس خان نایب قاجار دولو از بطن اوست فرستاده که بر گاهواره مرحوم ظل السلطان آویخته که همیشه در سلامهای رسمی ظل السلطان آن جیقه را میزد. چون والده مرحوم ولیعهد زود مرحومه شد نساباجی علی شاه مرحوم را بزرگ کرد و مشهور به مادر ظل السلطان شد از والده مرحوم ولیعهد و ظل السلطان یک دختر هم متولد شد که (گوهر ملک خانم) مشهور به شاه بی بی است چون محمد امین خان نسقچی باشی قاجار دولو مادرش همشیره امیرخان سردار بود و با ولیعهد رضوان مهد خاله زاده بودند شاه بی بی را باو تزویج نمودند ولی از

شدت تند خوئی طلاق اختیار کرده بعد با مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام مزاجت او واقع شد. بجهت همین طلاق گرفتن او نسقچی باشی مرحومان خاقان خلد مکان و ولیعهد غفران مهد باطنا " از او رنجیده شدند می گویند ولیعهد مرحوم همیشه می فرمودند گوهر ملک خانم خواهر من نیست بلکه خواهر ظل السلطان است دخترهای قاجاریه که به زنی شاهزادگان به خانواده سلطنت می آمدند چند قسم شئونات داشتند که در حق بزرگ زادگان غیر سلسله قاجاران رسم و نقرات نبود اولاً " عروسی که به خانه سلطنت برای یکی از شاهزادگان می آمد اگر از سلسله نبود در تخت روان می نشست و آنچه از ایل جلیل بود باید به کجاوه شتر بنشیند مهار شتر را وقت سوار شدن عروس یکی از اقوام معتبر داماد می بایست بگیرد تا عروس سوار شود.

وقتی که دختر فتحعلیخان دولو را که والده مرحوم ولیعهد باشد برای خاقان مغفور می آوردند می گویند خود شاه شهید برای تالیف قلوب و دلربائی از طایفه یوخاری باش تشریف بردند و مهار اشتر را گرفتند که عروس سوار شود ثانیاً " یک کلاه پنبه دوزی مفتول مثلث در خزانه بود که عروسهائی از سلسله جلیله را سه روز بعد از عروسی عروس را بر روی تخت بسیار بزرگی می نشاندند آن کلاه را بر سر آن می گذاردند جیقه مرصع بزرگی بر آن کلاه می زدند. زنهای خوانین قاجار دور آن تخت (چوبی) می کشیدند درین (چوبی) می بایست تمام زنان تراکه که آنوقت برسم کرد بودند بیایند چوبی بشکند اگر عزائی هم روی میداد زنهای ترکمان در حرمخانه بهمان قاعده ایلیت مشغول عزاداری بودند. شاه شهید و خاقان مرحوم مکرر می فرمودند ما با ترکمان همسایه و همخانه هستیم از ایل ما جداگانه نیستند در عیش و عزا می باید یا ما باشند اسم عروسها را گلین خانم خطاب می کردند و آن کلاهی که بر سر گلین خانمهای سلسله قاجاریه می گذاشتند اسمش (دنگه) بود این عروسها یک مفاخرتی بسایرین داشتند که به لفظ ترکی می گفتند ما (دنگلی کلین) هستیم ثانیاً " عروسی که از سلسله بود وقتی که او را می آوردند باید اجاق مطبخ سرای حضرت خاقان را ببوسد بعد او را به حضور ببرند رابعاً " این عروسهای از سلسله بطور ایلیت از برادر شوهرشان رو نمی گرفتند رسم و یاسای حضرت خاقان آن بود که یک نفر زن متشخصه بعقد دوام

برای هریک از پسرهای والا کهر می گرفتند و آن زن بود که می باید به لقب گلین خانم خطاب شود. طلا و نقره و جواهر و ملبوس و اثاث البیت و سایر لوازم این عروس را می بایست خازن الدوله از خزانه بدهد بعد از آن یک زن اگر شاهزادگان زنی از هر قبیله و از هر قبیل می خواستند بگیرند مختار بودند و مخارج در عهده خودشان بود بیشتر عروسهائی که خاقان مرحوم برای پسرهای خود می آورند از ایل جلیل بودند از این تفصیل ذیل معلوم خواهد گردید معدودی که از سلسله و خانواده های سایر بزرگان بودند گلین خانم مرحوم ولیعهد دختر میرزا محمد بیگلر بیگی قاجار دولو است که در عصمت و بزرگ منشی ثانی رابعه و بلقیس محسوب میشد والده شاه مرحوم است (گلین خانم) شاهزاده محمد علی میرزا دختر احمد خان بیگلر بیگی مراغه ای است.

(گلین خانم) محمد علی میرزای ملک آرا گلپری خانم ملقبه به سرای ملک دختر مرتضی قلیخان برادر شاه شهید است (گلین خانم) محمد ولی میرزا نیز دختر مرتضی قلیخان است گلین خانم حسینعلی میرزای شجاع السلطنه دختر ابراهیم خان سردار قاجار دولوست.

گلین خانم محمد تقی میرزای حسام السلطنه دختر حسینخان دنبلی بیگلر بیگی خوی است که همشیره زاده آغاباجی دختر ابراهیم خان شیشه بود. گلین خانم علی نقی میرزای رکن الدوله دختر مصطفی خان بردار شاه شهید است. گلین خانم شیخعلی میرزای شیخ الملوک هم دختر میرزا محمدخان بیگلر بیگی و خاله شاه مرحوم است. گلین خانم محمدرضا میرزا نیز دختر مرحوم میرزا محمد خان است. گلین خانم علی شاه ملقب به ظل السلطان دختر حسین قلیخان برادر خاقان است. گلین خانم عبدالله میرزای دارا دختر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار قوانلو دائی شاه شهید است. گلین خانم امام وردی میرزای کشیکچی باشی دختر محمد خان قاجار قوانلوی ایروانی است. گلین خانم حیدرقلی میرزا دختر مهر علیخان قاجار قوانلو برادر زاده شاه شهید است. گلین خانم محمود میرزا نیز دختر محمدخان ایروانی است. گلین خانم همایون میرزا دختر میرزا شفیع صدر اعظم است. گلین خانم الله وردی میرزای ملقب به نواب دختر حسین قلیخان برادر مرحوم خاقان است. گلین خانم

منوچهر میرزا نیز دختر آن مرحوم است خط شکسته را درست و خوب می‌نوشت و
طبعی موزون داشت این شعر از اوست :

(شعر)

چشمه آن لب‌ت از چشمه حیوان بهتر منزل و منظرت از روضه رضوان بهتر
آنکه در بندگیت داده سرو دستاری بودن در گهت از تخت سلیمان بهتر
گلین خانم اسمعیل میرزا و احمد علی میرزا نیز دخترهای مرحوم حسین
قلیخان بودند .

گلین خانم کیقباد میرزا دختر حاجی رضا قلیخان قاجار دولو است گلین
خانم بهرام میرزا دختر لطفعلی آقای قاجار قوانلو از بنی‌اعمام خاقان است
گلین خانم شاه پرور میرزا نوه مرحوم میرفندرسکی از اجله سادات است که
همشیره مرحوم میرزا غلامشاه باشد . گلین خانم ملک قاسم میرزا دختر مرحوم
میرزا بزرگ قایم مقام از سادات هزاره است . گلین خانم سیف‌الله میرزا نیز از
سادات و نوه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله است . علیرضا میرزا ملقب به حکیم
گلین خانم نخواست و نگرفت و جان خود را خلاص کرد جهان‌شاه میرزا نیز تقلید
او را کرد جهان‌سوز میرزا و عباسقلی میرزا و اورنگ زیب میرزا و سلطان حسین
میرزا هم گلین خانم نگرفتند گلین خانم هرمز میرزا و صاحبقران میرزا دخترهای
ابراهیم خان سردار قاجار دولو بودند گلین خانم ملک ایرج میرزا دختر خانلرخان
زند که از طرف ما در عمه زاده حضرت خاقان و ملقبه باصفه بود وزارت تاج -
الدولمرا داشت . گلین خانم سلطان مصطفی میرزا نیز دختر خانلرخان عمه زاده
خاقان است گلین خانم کیکاوس میرزا دختر فرضی بیک شاهسون ساریخان بیگلو
همشیره زاده آغاباجی است . گلین خانم سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله دختر
نظر علیخان شاهسون ساریخان بیگلو و او نیز همشیره زاده آغاباجی دختر ابراهیم خان
شبشه‌ایست . گلین خانم شاهقلی میرزا و دختر محمدخان نایب قاجار دولو
است گلین خانم محمد مهدی میرزا دختر مهر علیخان قوانلو برادر زاده شاه
شهید است . گلین خانم فرخ سیر میرزای نیرالدوله نیز دختر مهر علیخان و
گلین خانم یحیی میرزا نوه مهر علیخان مزبور است گلین خانم کیخسرو میرزا و
پرویز میرزای نیرالدوله دختران مرحوم محمد باقرخان بیگلر بیگی قاجار دولو

خالوی شاه مرحوم هستند. گلین خانم کیومرث میرزای ابوالملوک دختر محمد حسنخان نسقچی باشی قاجار دولو است. گلین خانم سلیمان میرزا دختر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که از طرف مادر دخترزاده حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم شیرازی است و همشیره بطنی ابراهیم خان ناظر می باشد بقدری خوش سیما بود که حسب الامر خاقان هر وقت خدمت شاه میرسید می باید بهیچ قسم آرایش نکرده باشد (محبوب خوب روی چه محتاج زیور است) گلین خانم فتح الله میرزای شجاع السلطنه دختر ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار قوانلو برادرزاده شاه شهید است گلین خانم ملک منصور میرزا دختر حسینقلی خان بیگلر بیکی ارومیه دائی زاده خودش است گلین خانم بهمن میرزای بهاءالدوله دختر مهدی قلیخان قاجار دولو بیگلر بیکی استرآباد است. گلین خانم سلطان سلیم میرزا دختر جهانگیر خان نوه صادقخان شقاقی است گلین خانم محمد هادی میرزا نوه میرقلیخان قاجار قوانلو است گلین خانم علیقلی میرزای اعتضاد - السلطنه دختر حسنخان افشار است گلین خانم کامران میرزا و سلطان ابراهیم میرزا دختران حسینقلیخان و نوه محمد خان قاجار قوانلو بیگلر بیکی ایروانند. گلین خانم سلطان احمد میرزای عضدالدوله دختر امیرخان سردار قاجار دولو خاله زاده مرحوم ولیعهد هست گلین خانم محمد امین میرزا دختر حسین علیخان قاجار دولو نوه مصطفی خان برادر شاه شهید است گلین خانم جلال الدین میرزا دختر شهباز خان دنبلی است گلین خانم امان الله میرزا نوه حسین قلی خان قاجار عزالدینلو است.

چون در صفحات قبل ذکری از خواجه سرایان حرمخانه حضرت خاقانی نشده مختصری از شئونات مرحومان منوچهرخان و آغا بهرام یاد کرده شد مناسب دید که شمه از حالات محفوظه بقیه خواجهها نگارش دهد خصوصاً آنکه جهت اشتهاری داشته اند که بکلی متروک نباشد بلکه این طبقه نوع استحقاقی دیگر دارند زیرا که از آنها اصل ثابت و نسل باقی درین عصر نمانده که بقای نام و نشان آنها باشد اگر چندی دیگر بگذرد کان لم یکن شیئا " مذکوراً " خواهند بود.

در زمان خاقان سعید شهید خواجه سرایان بسیار کم بودند آغا جعفر معتبر و مابقی که معدودی میشدند سپرده باو بودند وضع آن زمان با زمان سلطنت

خاقان مغفور تفاوت کلی داشته اهل حرمخانه در زمان سلطنت شاه شهید که بانوی حرم مهد علیا والده حضرت خاقان مرحوم بود جلودارهاشان زنهای تراکه بودند که یدکهای آنها را می کشیدند آبداری و قبل منقل را کنیزها میزدند امکان داشت که مردی متصدی خدمت یکی از اهل حرم باشد ولی در زمان سلطنت خاقان خواجه سرایان بسیار بودند که بعضی از آنها در طی اوراق قبل مرقوم گردید و برخی اکنون نگاشته میشود .

(آقا کمال) که امورات اهل بازیگر خانه در دست او بود منتهای جلال را داشت و کارهای خیر ازو صادر میشد کاروانسرای رباط کریم از بناهای اوست موقوفاتی به قاعده قرار داده بود گویا آن موقوفات رفته رفته از میان رفته و میرود و آن رباط رو بخرابی خواهد گذاشت .

(آقا یعقوب) که در هنگامه قتل ایلچی خود را به روسها بست اهل اسلام در آن بلوای عام او را قطعه قطعه کردند یکی از خواجهائی بود که رسیدگی به اسباب اطاق حضرت خاقان می نمود و با آغا علی عسگر و چند نفر دیگر در حقیقت داخل اداره جده ایلخانی بودند زمانی که مقتول شد سی هزار تومان نقد و جنس متروکات داشت .

(یعقوب خان خواجه) که نان و گوشت و روغن برنج و هیزم و ذغال و سایر لوازم کارخانه حرمخانه بفراخور هریک بدستیاری او و پدر میرزا تقی مشرف که از اول دولت شاه شهید تا آخر دولت شاه مرحوم به مشرفی حرمخانه و کارخانه باقی بودند عاید میشد از معتبرین خواجهها بود بعد از وفاتش هفتاد هزار تومان اشرفی نقد از صندوقخانه او بخزانة دولتی وارد شد سوای املاک و سایر مخلفات (آغا مبارک) و (آغا سید ابراهیم) و (غلام تاج) هر سه خواجههای تاجالدوله بودند که بقول عوام از شدت تشخص باج بهیچ یک از این خواجهها نمیدادند .

(آغا الماس) خواجه خازنالدوله مختار ورود و خروج تمام اهل حرمخانه بود منتهای شخصیت را داشت .

(آغا سعید) در اواخر خود را باستقلال نایب معتمدالدوله منوچهرخان می دانست (خسروخان) تا ممکن بود خودش را داخل این طبقه نمیکرد و بلکه باشی بود زیرا که می گفت پدر من در گرجستان از پدر منوچهرخان نجیب تر بوده

هر قدر منوچهرخان آرام بود خسروخان تنندی داشت در هر کاری که سختی و شدت عمل لازم داشت به تدبیر خاقان مرحوم او را مامور می‌کرد چندان اعتقاد به عقل او نداشت دولت و اعتبار او را اکثری از اهل عصر حاضر دیده‌اند حاجت بشرح آن نیست.

(آغا حسین بلوچ) از اسرای شاه شهید بود با نهایت تجمل حرکت میکرد و از نمره او اقلاسی نفر دیگر بودند که سامی آنها در نظر نیست (حاجی میرزا علیرضای خواجه) (ه) برادر حاجی قوام شیرازی بود خاقان مرحوم بقدری از او احترام میکرد که خسروخان و منوچهرابدا " بآن درجه نبودند همیشه حاجی دایی خطاب می‌فرمود جهت این خطاب از قول صدرالدوله بود چون والده ابراهیم - خان ناظرهمشیره حاجی میرزا علیرضای مذکور بوده آنها او را حاجی دایی می‌گفتند حضرت خاقان هم محض التفات و احترام اینطور می‌فرمودند.

در ذکر بعضی از جشنهای بزرگی که برای بنات محترمت حضرت خاقان مغفور اسکنما لله فی غرف الجنان واقع شده که حالت تاریخی دارند و امثال آن اگر در زمان خلفای عباسی و سایر اتفاق افتاده کمثل السائر اشتها و در صفحه روزگار انتشار یافته است.

عروسی عصمت الدوله

عصمت الدوله مجنون خان پازکی که سلفا عن خلف باولاد فتحعلیخان قاجار جد بزرگوار حضرت خاقان بخلوص طویت رفتار می‌نمودند و پس از نهضت شاه شهید از شیراز و وصول موکب ایشان بخار و ورامین مجنونخان مزبور حامل پیغام و واسطه اصلاح مابین خوانین قوئل و دولو بود. بعد از آنکه آی باجی دختر خان مشارالیه بزنی حضرت خاقان درآمد دختری آورد که اسمش سلطان بیگم و ملقبه به عصمت الدوله بود این اول دختریست که خاقان مرحوم بخارج از سلسله قاجار دادند حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی که در آن اوقات کوکب اقبال و طالعش در اوج ترقی بود با آن سخاوت سرشار و سایط بسیار از

اندرون و بیرون برانگیخت و سلطان خانم را برای پسر خود ابراهیم خان خواستگار شد. تمام روسای قاجاریه شمشیرها بر کمر بسته آمدند در اطاق نقاشخانه جنب تخت مرمر نشسته بالصراحه گفتند هرگاه این وصلت که مایه تخفیف شئونات سلطنت است واقع شود از نوکری استعفا خواهیم نمود گویند مرحوم فتعلیخان کاشانی ملک‌الشعرا چون با مرحوم صدر اصفهانی کدورتی داشت تخم این خیالات را کاشت حضرت خاقان فرمودند:

شما در ایلیت هرچه بگوئید صحیح میدانم اما میرزا محمد خان بیگلربیگی از طرف شما و علی‌نقی میرزای رکن‌الدوله از جانب من تشکیل مجلس مشاورت نمایند هر قسم نتیجه مذاکرات شما شد ما را در آن سخنی نخواهد بود. بهمان نتیجه متقاعد شوید فرمایش شاهانه را اطاعت نمودند همانا بیگلربیگی مزبور رفتاری داشت که بهیچوجه میل قلبی حضرت خاقان را از دست نمی‌داد پس از انعقاد مجلس امر همایونی را مرحوم رکن‌الدوله بدین موجب ابلاغ و گوشزد روسای قاجار نمود که آنچه برادرزادگان شخص من بودند تدارک و مخارج از خودم داده عروسی آنها شد بنی‌اعمام و محترمین ایل جلیل هم از قوئلو و دولوهریک خواستگاری نمودند شرف مصاهرت یافتند و هنوز دختران زیاد در حرمخانه هستند اگر مایه و ثروتی دارید که شاهزاده خانمهای متعدد را نگاهداری کنید بسم‌الله خواستگار شوید و مضایقه نمی‌رود و الا چگونه راضی میشوید که دختران من در حرمخانه بمانند و به یکی از اعیان حضرت داده نشود بیگلربیگی که وکالت از روسای قاجار داشت ابلاغ این فرمایش را تصدیق نمود و روسای قاجار را نیز از یوخاری باش و آشاقه باش مصاهرت ابراهیم خان پسر صدر را امضا نمودند و نخستین عروسی که از خانواده سلطنت به خارج سلسله داده شده همین بود.

سقاوت جبلی حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که در عصر خود حاتم را ثانی بود با وزارت مملکت ایران معلوم است در همچو موقع که میخواهد دختر از خاقان بگیرد چه اقتضا و اثری خواهد داشت و به چه تفصیل اسباب این عیش فراهم آمده هیچیک از دختران خاقان باین وضع و اثاث تجمل عروس نشده مبلغی شال‌های کشمیری بجای پنبه و کهنه میان‌مشعل‌ها سوخته شد و چقدر کیسه‌های اشرفی که مرحوم صدر بجای شاهی شاباش و نثار میکرده است و چه

جواهر نفیسه که بر سر عروس ریخته شده بذل و بخششی که مرحوم صدر روز عروسی ابراهیم خان ناظر برای اعتبار و افتخار خود بکار برده چشم روزگار کمتر دیده است و شرح آن موجب تطویل خواهد بود این سخن پایان ندارد عبداللہ خان امیرالدولہ اصفهانی هم برای پسرش میرزا علی محمد خان که وزیر ابن الوزراء محسوب بود از خاقان مرحوم استدعای دختر نمود بمناسبت آنکه اصفهانی و اهل ملک بودند با تاج الدوله میخواست خویشی حاصل نماید. خورشید کلاه خانم دختر تاج الدوله را برای پسرش مستدعی شد خاقان مرحوم منتهای میل را باین مطلب داشتند زیرا که محسنات صوری و معنوی میرزا علی محمد خان هم همه قسم جلب قلوب می کرد و مستعد انواع ترقیات و برتری بود - در حسن صورت بی مثال بود در کفایت و درایت ثانی نداشت همچنانکه در سن پانزده سالگی بکرات عدیده با پدرش مجادله میکرد که چرا بخصوصیت فرمانفرما و شجاع السلطنه چشم از بندگی مرحوم ولیعهد پوشیده است در همان عنفوان شباب بنظر حقیقت دیده و دانسته بود که عاقبت این کار بد است و از اولاد و امجاد حضرت خاقانی آنکه برازنده تاج کیانی گذاردن و بر تخت مرمر آمدن باشد ولیعهد مبرور طاب ثراه است همیشه اصرار داشت که روی کاغذ را لمس نماید و میگفت اگر بقاعده عرف این شان برای من حاصل نشود به قانون شرع انور خواهد شد در زمان پدر با آنکه خیلی جوان بود همیشه با ارباب علم و کمال بسر میبرد. و خودش هم در اغلب فنون دارای مقام بلند بود - خط نسق و نستعلیق را خوب می نوشت در نظم و نثر عربی و فارسی بسیار فصیح بود اشعار او در عربستان و ایران البته مشهود صاحبان کمال گردیده این دو شعر را در بدو جوانی و حوادث سن که طبعش به علم فقه و اصول مایل نشده و هرچه داشت اصول بود گفته و چون در حقیقت عالم سیاحت ملکه طفولیت این طرز بیان متحسن بود ذکر آن شایسته است والا قصاید عربیه و غیره که گفته بسیار است.

دوش که بودم حریف چنگ و چغانه مطرب مجلس نواخت این بترانه
 زلف طرب را می است شانه به تحقیق می چو نباشد نه زلف باد نه شانه
 چندین شعبه ریاضی را تکمیل نموده و سایر علوم را بدرجه عالی تحصیل

کرده بود در تیراندازی و اسب دوانی در عصر خود بی نظیر بود این شرح بینهایت کسزو حسن یار گفتیم زمانی بود که در عین جوانی در عجم بود پس از آنکه به عراق عرب رفت درجهٔ فهمش بجائی رسیده بود که مرحوم شیخ مرتضی رضی الله عنه مکرر فرموده است وقتیکه میرزا علی محمد خان نظام الدوله در مجلس درس من حاضر نیست نمیدانم چه می گویم وقتی که حاضر است آنچه که میگویم در کمال ملاحظه می گویم مهر خود را بطوریکه دلش میخواست بر روی کاغذ زد و فقیهی کامل شد که بهمه کوره رفته و از هر جا با خبر بود .

این شرح را از مرحوم آقا میرزا تقی علی آبادی شنیدم که میگفت چون فیما بین فرمانفرما حاکم فارس و سیف الدوله حاکم اصفهان بجهت قرب جوار غالباً " گفتگوهای ناگوار بود تاج الدوله از امین الدوله کدورت داشت و هر قدر حضرت خاقان اصرار در دادن خورشید کلاه خانم به میرزا علی محمد خان فرمود تاج الدوله انکار و کراهت داشت و اینکار در عقد امتناع بود خاقان مرحوم به امین الدوله فرمود یکی دیگر از دختران خود را میدهم امین الدوله عرض کرد مقصود خورشید کلاه خانم است که مادرش در این اوان بانوی بانوان است می باشد من و تاج الدوله اهل اصفهانیم هرگاه این ملاحظات در میان نباشد این شرافت هم ازین غلام مسلوب ماند . بهمین گفتگوها گذشت و این فقره موقوف گردید .

چون علی الرسم تمام اهل قلم به شال کلاه و دو لاغ و جوخابارانی که لباس سلام آن عصر بود و صبح از منزل خود بخانهٔ امین الدوله میرفتند و از آنجا به درخانه می آمدند روزی به قاعدهٔ معموله به منزل امین الدوله رفتم دیدم حالت امروز بر خلاف روزهای دیگر است جمعی کثیر از زرگر و سایر محترمه با جمعی از تجار و جواهر فروشان در این دیوانخانه ریخته اند و امین الدوله با کمال بشاشت مشغول خریداری شال و جواهر و بعضی فرمایشات متعلق به عروسی می باشد . از تفصیل استفسار کردم فرمود فرصت گفتگو ندارم بروید اطاق نظام الدوله تفصیل را از او جویا شوید گفتم نظام الدوله کیست گفت میرزا علی محمد خان .

روانهٔ منزل میرزا علی محمد خان که جوان و صاحب حسن صوری و معنوی بود شدم پس از اظهار مهربانی جویای مطلب شدم گفت : دیروز که شما در خدمت امین الدوله از دفترخانه بیرون آمدید و من هم در خدمت شما بودم میرزا یوسف

پیشخدمت آمد که شاه ترا می خواهد وقتی شرفیاب شدم که در باغ گردش می فرمودند مرا بگوشه احضار فرموده و فرمایش کردند درب حرمخانه تاج الدوله را که از حرمخانه شاهنشاهی و بازیگرخانه خارج است میدانی؟

عرض کردم بلی فرمودند آغا مبارک خواجه تاج الدوله را میشناسی؟ عرض کردم بلی فرمودند برو منزل آغا مبارک بنشین تا بگویم چه باید کرد حسب الامر اطاعت نموده بعد از آنکه بیای بالا خانه آغا مبارک آمده مشارالیه بملاحظه احترام من زود بصبح عمارت آمد هنوز با او رسم سلام و علیک تمام نشده چوبی بدر خورد آغا مبارک چوب را که دید بی اختیار و هراسان مرا گذاشت و بسمت در اندرون شتافت و بدون تأمل مراجعت کرده گفت شاه است و شما را می خواهد همینکه نزدیک بدر آمدم شاه فرمود اندرون بیا اطاعت نموده قدم در حرمخانه گذاردم لکن از شدت واهمه و خجلت نزدیک بود قالب تهی نمایم حضرت خاقان ملتفت شده دست مبارکشان را به کمر من انداخته با کمال مهربانی مرحمت مرا تا وسط عمارت برده به آواز بلند فرمودند تاج الدوله بیا بیا بیا هلاکوخان پسر شجاع السلطنه آمده است پسر زاده های ما ماشاء الله بزرگ شده اند بطوریکه شناخته نمی شوند. تاج الدوله در حالیکه سرتا پا غرق جواهر بود آمده با نهایت مهربانی اظهار التفات بمن کرد و در خدمت شاه و تاج الدوله وارد اطاق مرصع خانه تاج الدوله شدیم که پستی و مخده مرصع و مسند مرصع و متکاهای مرصع و دشکهای مرصع و کشته سوزها و مجمرهای مرصع در آن اطاق بود و پرده های مروارید دوز آویخته بود من مثل بید میلرزیدم و از خجالت عرق می ریختم تاج الدوله فرمود هلاکو از دیدن من تنها شرم می آید امشب عمارت قبله عالم خواهی آمد و صد نفر مثل مرا خواهی دید پس چه خواهی کرد خاقان مرحوم فرمود تاج الدوله قدری نبات بیاور تاج الدوله حقه مرصعی پر از نبات آورد شاه قدری به دهان خود گذاشت و قدری به دهان تاج الدوله و فرمود قدری نبات به دهان هلاکوخان بگذار و رویش را ببوس تاج الدوله حسب الامر معمول داشت و من از کمال حیرت و دهشت مبهور بودم حضرت خاقان بی اختیار خندیدند و فرمودند این میرزا علی محمدخان پسر امین الدوله است اگر بنوکری و دامادی قبول داری انشاء الله مبارک است و به میل شاه رفتار کرده والا ما ترا بیک مرد اجنبی نمودهایم حال اختیار

با خودت می باشد تاج الدوله عرض کرد ثقرب امین الدوله و پسرش را در حضرت شهریارى باین درجه نمی دانستم حال که دانستم غیر تسلیم و رضا کو چاره آغا مبارک را خواسته بودند برو پیش خازن الدوله جبه ترمه که دیروز پوشیده بودم بگیر و بیاور آغا مبارک اطاعت نموده جبه را آورد و بدوش من انداخت فرمایش شاهنشاهی مجدداً "به آغا مبارک شد که میرزا علی محمد خان را ببر پیش عبدالله خان پدرش و بگو لقب نظام الدوله پدرت را باو التفات کردیم و خورشید کلاه را به لقب شمس الدوله مفتخر نموده بزنی نظام الدوله دادیم در نهایت استعجال مشغول تهیه عروسی باش.

میرزا تقی خان علیها رحمه میگوید گویا من آنروز نظام الدوله را بر مسند صدارت نشسته دیدم زیرا که خط و سواد و کفایت و مصاهرت پادشاه و وزیرزادگی اباعن جد برای او جمع بود تا این جا بیانات مرحوم میرزا علینقی علی آبادی بود ولی :

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست همین نظام الدوله در زمان اقتدار پدر از ایران دربدر شد و به عربستان رفت . جهت این جلای وطن آن بود که نصایح او را امین الدوله پدرش قبول نکرد از مرحوم نایب السلطنه خائف گشته تا سه سال به تدابیر عمل آنچه داشت حمل بهنجف اشرف کرده شبی که از فین کاشان با پنجاه نفر زبده سوار که همه از طایفه مادرش و از لره های رشید اصفهان بختیاری بودند حرکت نمود تا بغداد هفت روزه رفتند .

مادر میرزا علی محمد خان خواهر حاجی هاشم خان است که حکومت اصفهان را داشت از بس ظلم نمود خاقان مغفور او را کور و معزول نموده سیف الدوله را در سی و شش سالگی حاکم اصفهان فرمودند .

در این مسافرت که میرزا علی محمد خان بیست و پنج منزل را هفت روزه طی نمود شمس الدوله را که شانزده ساله بود لباس مردانه پوشیده و همراه بردند میرزا ابوالحسن یغمای جندقی که نویسنده نظام الدوله بود حکایت کرد که میرزا علی محمد خان قبل از آنکه سوار شود به چادر من آمد و همچو گمان میکرد که از خیال فرار او مطلع نیستم فرمود یغما پدری مثل امین الدوله و شرافت دامادی

خاقان مرحوم با یقین باین مطلب که شایستهٔ صدارت ایران هستم حکومت کاشان و شئونات حالیه هم که هست بگذارم و بوادی غیر ذیروح فرار کنم پس فرق مابین من و ابراهیم ادهم چیست؟

یغما گوید در جواب گفتم یک فرقی در میان است که ابراهیم ادهم علاقهٔ دنیوی را گذاشت و از او دوری کرد شما تعلقات دنیا را پیش فرستاده دنبال آن میروید.

مرحوم امینالدوله با آنکه درین عروسی مخارج گزاف نمود مع هذا مرحوم خاقان فرموده بود خواستی تقلید پدرت را کرده باشی و از من دختر گرفته باشی ولی اشخاصی که بخشش‌های صدر را در عروسی ابراهیم خان دیده بودند در عروسی پسر تو این شعر را می‌خواندند:

گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر یار
از کمال محبت و مرحمتی که خاقان مرحوم به شمسالدوله داشت شبی که او را به خانهٔ نظامالدوله بردند فردای آن بدون فاصله حضرت خاقانی به خانهٔ امینالدوله تشریف فرما شدند امینالدوله سوای شال و امتعهٔ نفیسه دوازده هزار تومان پول نقد پای انداز کرده بود تمام آن را خاقان مرحوم به شمسالدوله بخشید فرمان حکومت کاشان را همانجا با اسم عضدالدوله نوشته شد و نظامالدوله به نیابت عضدالدوله حکمران کاشان گردید تا زمانی که از آنجا به عراق عرب فرار نموده بقیه عمر خود را در آنجا گذرانید و در آن اماکن مقدس آثارش از آفتاب مشهورتر است اثاث مطلع خانه خود را تاجالدوله در بدم جلوس شاه مرحوم بآن حضرت پیشکش کرد الا دو پردهٔ مروارید دوز که یکی به نجف و دیگری به کربلا حمل شده یک پردهٔ مروارید هم خازنالدوله به روضهٔ کاظمین شریفین فرستاده تذهیب چهار گلدستهٔ کوچک آنجا از آثار حاجیه خانم دختر مصطفی خان عمو است.

عروسی ننه‌انزه خانم - عروسی سپه‌دار

چون دوست علیخان و اجدادش همیشه اظهار ارادت به حضرت شاه شهید

و مرحوم محمد حسنخان سردار قاجار پدر شاه شهید میکردند و مادر حسین علیخان معیرالممالک که معروفه به حاجیه خانم بود با حاجیه کاشیه که از سلسله مرحوم ملک الشعرا است از کسانی بودند که معاشر و مونس والده حضرت خاقان محسوب میشدند و خاقان مرحوم باین دو نفر زن محترمه نهایت التفات را داشتند و اکثر در حرمخانه بسر میبردند باین مناسبات در وقتیکه فرزانه خانم را به حسین علیخان معیرالممالک میدادند بجهت قدمت خدمت دوست علیخان و الفتات بمادر حسین علیخان دیناری از معیرالممالک نخواستند تمام تدارک دختر خودشان را خازن الدوله از خزانه داد در حق سهراب خان نقدی و غلامحسین خان سپهدار هم این قسم معامله شد ولی سپهدار بزرگ پسر غلامحسن خان سپهدار چون شخصا " صاحب مکنت بود آنچه به عروس او مرحمت شده بود قیمت آنرا نقد به خازن الدوله تسلیم کرد .

دخترهایی که به قاجاریه و سایر میدادند

عروسی والیه

دخترهایی که حضرت خاقان به برادرزادگان خودشان یعنی اولاد حسین - قلیخان مرحوم دادماند تمام تدارک را مثل عروسی پسرهای خود از خزانه می دادند دخترهایی که به سایر قاجاریه میدادند هرچه آنها می آوردند در کم و زیاد آن فرمایش نمی فرمودند و بآن دخترها زیاده بر سایر که به خانه غیر سلسله قاجار می رفتند ملاحظه و اعطا میشد پس از آنکه چند خاتون محترمه از بنات سلطنت به خانواده غیر سلسله قاجار مرحمت شد و فتح این باب گردید امان الله والی کردستان به خواستگاری والیه همشیره شعاع السلطنه اقدام نمود چون خسروخان هم بسیار خوش سیما بود و امان الله خان پدرش بعضی مستدعیات این وصلت را عرض کرده بود که می خواهم به واسطه یکنوع بستگی مخصوص به شاهنشاه ایران دست مجاورین و همسایگان بدامن ملک موروث و موقع فرمان گذاری من دراز نشود

در جواب عرض یا عریضاش حضرت خاقان این بیت را مرقوم فرموده بودند :

قران آفتاب و ماه میمون دل احباب و اعدا شاد و پر خون

این عیش هم از عیشهای بسیار بزرگی است که بزرگان خانواده بنی اردلان با سلطنت قاجاریه موصلت نموده‌اند تفصیل آن موجب اطناب و تطویل خواهد شد .

پس از اجازه و مرخصی مان‌الله خان از حضور خاقان که برای تهیه عروسی رخصت خواست حضرت خاقان فرمودند فی‌امان‌الله برای پیش کش این فرمایش که خیلی با موقع و مناسب بود والی مشارالیه ده هزار اشرفی نقد و پنج قطار قاطر تخت روان که هریک معادل صد تومان تقدیم شده بود و بیست قالیچه ممتاز قیمتی پیش کش کرد .

در همان سفر یکی از خادمان حرم سلطنت را خاقان مرحوم طلاق داده با جواهر و اثاث تجمل و غیره به امان‌الله خان والی التفات فرمودند . از حرمخانه باشخاص محترم این قسم التفات میشده است . محمد صادق خان کروی هم استدعای این التفات را کرد که از خادمان حرم عالی باو التفات شود یکی از زوجات را با جواهر آلات و تجملات ممتاز باو التفات فرمود که والده جناب حسین علیخان امیر نظام است .

آقا علی اکبر که بعد از آقا سید اسمعیل سمت پیشخدمت باشی و نوکری داشت .

شیرین شاه - شیرین جهان خانم

(شیرین شاه) که خیلی خوش سیما بود با اثاث و آلات جواهر باو التفات شد که جده مادری معیرالممالک حالیه دوست محمدخان است .

شاهزاده قیصر خانم همشیره جهانسوز میرزا را که از دختران محترمه حضرت خاقان و مادرش دختر حسینقلیخان بیگلر بیکی ارومیه بود بعد از فوت

محمد ولیخان محض آنکه به سلیمان خان صاحب اختیار التفات مخصوصی شده باشد باو مرحمت فرمودند. خاقان مرحوم امان‌الله خان را که در آن عهد شیخ قبیله قاسملو بود با همشیره‌اش حاجیه خانم احضار فرموده فرمایش کردند دخترم را بصرافت خاطر خود به سلیمان خان میدهم من و امان‌الله خان هر دو در حق او باید پدری کنیم چون والده سلیمان خان زن بسیار معززه بود حضرت خاقان خیلی باو اظهار مرحمت می‌فرمودند این جشن هم از عروسی‌های بسیار بزرگ بود که از طایفه محترم افشار به خانواده سلطنت وصلت و مصاهرت شد.

عروسی معتبر دیگر که ازین سمت رود کرج تا آن سمت رود ارس صدای مبارکبادش بلند بود عروسی (شیرین جهان خانم) همشیره سیف‌الدوله بود که در سن چهار سالگی او را حسین خان سردار قاجار قزوینی برای مهدی قلیخان پسرش که در آنوقت هفت‌ساله بود عقد کرده است. این شاهزاده خانم را از تهران تا ایروان بیک تحمل و احترامی بردند که نمی‌توان بیانی کرد بیست جفت کجاوه کنیزان و خدمه او بودند که روپوش کجاوه همگی ده یک دوزی گلابتون بود روپوش تخت روان مرواریددوز و سه عدد قبه مرصع بر آن منصوب بود و قاطرهای تخت بیراق طلا داشتند سردار مزبور سوای کنیزان و غلامان و طلا و نقره آلات و زر مسکوک معادل سی‌هزار تومان املاک ایروان را جزو صداق عروسی خود قرار داد که همان املاک بعد از مصالحه با روسیه مانند سایر ولایاتی که گرفتند گرفته شد چونکه صد آمدند نود همراه اوست.

سیف‌الملوک میرزای پسر مرحوم ظل‌السلطان را ولیعهد رضوان مهد برای دست بدست دادن عروس و داماد از تبریز بایروان فرستاد چنین حکایت میکرد که پس از دست بدست دادن آنها سردار یکشب جواهر بر سر عروس و پسر خودش شادباش کرد که چون شان من نبود که از زمین چیزی بردارم از کم و کیفیت آن مطلع نشدم زمانی که بمنزل مخصوص خود آمدم دو دانه لعل و سه دانه زمرد در میان کلاه و شاه ترمه کمر من افتاده بود که در قزوین آن پنج قطعه جواهر را به چهار صد تومان فروختم از این روایت مشت نشانه خروار و اندک گواه بسیار میتواند بود فاعتبروا یا اولی الابصار.

اولاد همین مهدی قلیخان که دخترزادگان مرحوم خاقان هستند دور

نیست اکنون غالب آنها برای معاش یومیه خود محتاج باشد درین جشن تمام خوانین آن سوی رود ارس که خود را مالک همه چیز می دانستند عوت شده بودند حاکم کنجیه و شکی و شیروان و شیشه و بادکوبه ورود بار و طالش و سالیان و بسیاری از معتترین و روساء درین ضیافت بودند گویند حسینخان سردار وقتی گفته بوده است که از اجزاء و اداره خودم و حکام همسایه و دوستان و اقاریم درین عروسی معادل یکصد هزار تومان برسم مبارکباد از شال و جواهر و نقدینه و غیره آوردند و بازای آن هریک را بغراخورشان از جهیزه و خلعت و انعام فروگذار نکردم. بعد از این عروسی مرحوم ولیعهد بملاحظه احترام و مهربانی که به همشیره خود فرموده باشند با مختصری از خرم به ایروان تشریف بردند درین تشریف فرمائی حسینخان سردار حسن خان ساری اصلان تشریفاتی که بعمل آورد مانند از حوصله تحریر خارج است.

(خاتون جان خانم) مشهوره به دختر اصفهانی از حرم های حضرت خاقان بود بک دختر داشت اسمش شمس بانو خانم که به حاجی میرزا موسی خان پسر میرزا بزرگ قائم مقام داده شده هزار تومان تدارک حضرت خاقان از خودشان به این دختر دادند و چیزی از حاجی میرزا موسی خان نخواستند. در خانواده قائم مقامی او را شاهزاده سعادت می گفتند وقتی که این عروس را می بردند جیقه که پنج قطعه زمرد بر آن منصوب و مهر مبارک حضرت سیدالسادین علیمالطواه والسلام در میانش بود بدست خودشان بر سر شمس بانو خانم زدند و فرمودند این مهر مهر انوار در خانواده اجداد قائم مقامی بوده بعداً "بخزانه آمده اکنون که ترا باین خانواده بزرگ سیادت دادم مهر را نیز ببر که در همان دودمان بماند. مدتها آن مهر مبارک نزد همشیره میرزا ابوالقاسم قائم مقامی زوجه ملک قاسم میرزا بود البته هنوز در خانواده قائم مقامیها می باشد مرحوم ضهاسب میرزای مویدالدوله بطوریکه نگاشته شد تفصیل مهر حضرت و جیقه زمرد را روایت کرده و العهده علیه.

(درخشنده گوهر خانم) که از بنات سلطنت و دختر زلیخا خانم ترکمانیه بود به میرزا اسماعیل خان بندی مشهور به (حلال خور) دادند خان بی بی خانم از دختران حضرت خاقان و مادرش خیرالنسا خانم بلباسیه بود به منجم باشی

رشتی دادند و آغا بیگم خانم را که از بطن شاهنواز خانم کرجیه بود به میرزا علی ملا باشی هزار جریبی مشهور به دودانگه دادند. سبب وصلت آنها به خانواده سلطنت آن بود که آقای میرزا خانلر حلال خور پدر بر پدر به سلاطین قاجار و اجداد امجادشان خدمت گذار بوده‌اند و همچنین پدران منجم باشی در هنگامه کیلان و مقدمه هدایت خان و سابق بر آن خدمات عمده به تقدیم رسانیده بودند میرزا علی ملا باشی دو دانگه نیز اباعن جد و خلفا عن سلف خدمتگار بودند بعد از فوت ملا باشی پدر میرزا علی خاقان مرحوم در حق مشارالیه خیلی اظهار مرحمت می‌فرمودند ولی خود میرزا علی آن متانت و جوهر میرزا اسماعیل خان بند پی و منجم باشی رشتی را نداشت. بعضی فقرات از ملا باشی ناشی شده که اختصاراً "اشارتی بدان میشود از جمله حضرت خاقان شنیده بود که مشارالیه شرب می‌کنند و روزهای برف کار و گفتارش منحصر" بصرف شراب و حرف شراب است روزی از زمستان در بین باریدن برف او را احضار فرمودند هرچه عذر خواست مسموع نیفتاد تا با عمامه و عصا درنهایت وقار حاضر شد با آنکه علی‌الرسم می‌بایست باطاق بیاید کیفیت خمر و عالم مستی او را بر آن داشت که در کنا رحوض ایستاده تا سری به تعظیم و کرنش فرود بیاورد اگر فرمایش لازمی باشد بشنود و مرخص شود از حالت او بحضرت خاقان عرض کردند فرمایش شد ارسی را بالا زنند و به ملا باشی فرمودند بیا بالا ملا باشی در کنار حوض نشست و عرض کرد بالا نمی‌آیم شاه اگر لطف بی‌عدد راند بنده باید که حد خود داند خاقان مرحوم فرمودند اکنون حد ترا معلوم و خاطرنشان خواهم نمود چوب زیادی بمیرزا علی زدند از این فرمایش شاهانه که وقتی فرموده بودند ملا باشی بقدری نامربوط گفت که فلان و بهمانم فهمیدند معلوم میشود سواد و فهمی هم نداشته است صدایش بقول عوام دو پوسته بود زیر و بم حرف می‌زد و ریشش دراز بود گویا حالت نمامی و نفاق هم داشته نشاطی خان این شعر را در حق او گفته:

دودانگه دوصدای دور و دودل دوزبان خدای کیش فلان دید و ریش بهمان داد
بملاحظه آنکه پیوسته شاه شهید و خاقان رضوان مکان اهل دارالمرز را
پیراهن تن خود خطاب می‌فرمودند میرزا اسداله خان نوری لشکر نویس باشی
زمان خاقان شهید و میرزا آقاخان لشکر نویس باشی زمان حضرت خاقان که درین

عصر همایون مقام صدارت عظمی یافت باین پدر و پسر که بر اکثر اهل شمشیر و قلم مقدم بودند خیلی میل داشتند که دختری از خانواده سلطنت بدهند ولی آنها فروتنی کرده گفتند حق خدمت بخانواده شاهی است نه وصلت و خویشاوندی بالاخره خاقان مغفرت نشان فرموده بودند حیف است خانواده شما منتسب به سلسله سلطنت نشود (سید بیکم خانم) ملقبه به همدم سلطان همشیره فرمانفرما را که از دختران بسیار محترمه خاقانی خاله اعیانی مرحومه خلد جایگاه مهد علیا طاب ثراها میباشد بزنی خان نوری دادند و برای این عروسی جشن بزرگی در شیراز فراهم آمد.

خرم بهار خانم - نوش آفرین خانم

(خرم بهار خانم) احترام الدوله همشیره کامران میرزا است خود حضرت خاقان در سفر شیراز دست او را بدست جناب صاحب دیوان میرزا فتحعلیخان گذاشتند و بجای قوام فرمایش کردند دخترم عروس تو می باشد. این عروس و داماد آنزمان خیلی کوچک بودند مجدداً فرمود خیلی افسوس میخوردم اگر دلجویی کامل از بازماندگان حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم نکرده بودم عمر خاقان مرحوم کفایت انجام این عروسی را نکرد در زمان شاهنشاه میروور باتمام رسید.

نوش آفرین خانم که منتسب و تقرب او سابقاً نگارش یافت (ماه نوش لب خانم افتخار السلطنه) را که از بطن اوست به میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوانخانه دادند جهت این مواسلت آنکه حاجی زین العابدین پدر همین میرزا نبی خان از تربیت شدگان میرزا محمد خان بیکر بیکی بود که در هیچ کاری بی مشاورت حاجی مشارالیه اقدام نمیکرد بعد از شهادت خاقان سعید و پراکنده شدن اهل اردو از قلعه شیشه و بودن حضرت جهانبانی در شیراز و داعیه سلطنت علی قلیخان برادر شاه شهید درمازندران و هنگامه صادق خان شقاقی و یاغی بودن اکثر

روسای ایران علی قدر مراتبهم تفصیل حالت میرزا محمد خان بیگلربیگی و قلعہ داری و خدمتگذاری او در تواریخ زمان سلطنت قاجار مبسوطاً " یاد کرده شده در مدت قلعه داری او مهد علیا والدۀ خاقان به بیگلربیگی فرموده در تمام خزائن موجوده دولت هر تصرفی شما بنمائید امضاء میدارم مگر یک خزانه مخصوص که یک کرور زر مسکوک در آن است و نذر کرده ام زمانی که پسر من بر تخت سلطنت متمکن گردید این مبلغ تماماً " به مصارف خیریه برسد .

مساجدی که خاقان مغفور در بلاد عمده بنا نموده که همه جا باسم مسجد شاه یا جامع سلطانی معروف است با ضریح نقره و گنبد طلای کربلای معلی و گنبد طلای کاظمین علیها السلام و حضرت معصومه بنت موسی ابن جعفر (ع) و ضریح حضرت ابوالفضل علیها السلام که با تمامی او در زمان شاهنشاه جنت آرامگاه با تمام رسید و درهای نقره بعضی اماکن مشرفه و مدارس و سایر آثار خیریه که در ارض اقدس فرموده اند غالباً " ازین مبلغ یک کرور بوده است . اما مسجد شاه همدان که بموجب (الاماکن اقبال و ادبار) بدبخت مسجدی بود که مبالغی خرج شد و اکنون ناتمام است و ناتمامی آن موجب شده که مامن دزدان و اشرار و قماربازان گردیده در صورتیکه خیال اتمام او نباشد اگر منهدم شود و سنگ و آجرش بمصرف بعضی پلها و مساجد مخروبه آنجا برسد یادگار چندی که ساخته شده وجه و اجاره آن بطور مشروع صرف تعزیمه داری و سایر وجوه میراث شود بهتر است از این مسجد که اسم خراب و رسم خرابات دارد .

بالجمله بیگلربیگی دولو بقدری محرمیت در خدمت شاه شهید داشت که مهد علیا والدۀ خاقان رضوان مکان از او حجاب نمیگرفت همین قدر در قدر و منزلتش کافی است که در مشاورت از قوانلو و دوللو سلیمانخان اعتضادالدوله و میرزا محمد خان بیگلربیگی اکثر اوقات طرف اعتماد شاه شهید و حضرت خاقان بودند خاقان شهید هر وقت به سفری میرفتند خانه و خزانه و حرمخانه هر چه بود سپرده به بیگلربیگی میشد . بعد از رسیدن خبر شهادت خاقان شهید انارالله برهانه آنچه لازمه تدارک و مخارج قلعه داری بود از مرحومه مهد علیا میگرفت و بمصارفی که صواب بود می رسانید پولی که از خزانه بیرون می آمد شبها بیرون می آوردند حامل مبلغ خودش بود و حاجی زین العابدین و آقا جعفر سابق الذکر و

آقاگرازی که در رشادت خیلی معروفست و این آقا اگر سوای آقا کرازی و آخر زمان خاقان مرحوم است .

پس از آنکه کوکب سلطنت خاقان مرحوم طلوع نمود و شد آنچه شد وقتی مرحوم ولیعهد و علی نقی میرزای رکنالدوله در خدمت خاقان مرحوم مستدعی شدند که دختری به بنی خان التفات شود حضرت خاقان فرمودند خدمات حاجی زینالعابدین را از مهد علیا شنیده‌ام و مطلع هستم که میخواست او را لقب خانی بدهد خودش از بابت کدخدا مردی که داشت قبول نکرد بنا بر زحمتی که پدر میرزا بنی خان کشیده است نه به خواهش شما دختری که مادرش محبوبتر در قلب من است باو میدهم و افتخار السلطنه را بدین موجب به امیر دادند .

مرحوم ولیعهد و رکنالدوله در این عروسی خرجها کردند و حق بزرگی و آقائی را باعلی درجه بجای آوردند با آنکه خاقان مغفور از بزرگان سلسله خیلی احترام میفرمودند گوئیا خاقان شهید بیش از آن ملاحظه جناب روساء و محترمین قاجار را داشته‌اند . تفصیل ذیل نمونه از احترامات اکابر و معمرین قاجار در خدمت سلاطین این سلسله جلیله آشکار و مکشوف می‌نماید .

حاجی محمد قلیخان آصفالدوله میگفت زمانیکه غلام بچه بودم در فصل تابستانی خاقان مرحوم به (سوهانک) تشریف برده بودند دره بود مشهور به شاهپسند که درختان آلبالوی بسیار داشت قنادان نظارت خانه نقل بر سر درخت ریخته بودند ظل السلطان و جمعی از شاهزادگان در رکاب مبارک پیاده از سوهانک بسوی دره میرفتند در بین راه مهدی قلی خان بیگری دوللو با چکمه و شلوار معزولا از حکومت استراباد مراجعت کرده بود سری فرود آورد چشم خاقان مغفور که باو افتاد عنان اسب را کشیده در کمال مهربانی احوالپرسی فرمودند و امر کردند سوار شود بیگلر بیکی عرض کرد آقا زادگان من خصوص ظل السلطان پیاده باشند من سوار شوم دور از ادب است خاقان فرمودند تو پیر مرد هستی و آنها جوانند تو دولو هستی و آنها قوانلو پیش از سلطنت شما خودتان را کمتر از ما نمیدانستید حالا باید جوانهای ما خودشان را از پیران شما کمتر بدانند سوار شو مهدی قلی خان سواره بر ابر اسب خاقان می‌آمد و شاهزادگان پیاده در جلو بودند تا به منزلگاه و چادر رسیدند .

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه

بیگلر بیکی در نهایت جسارت عرض کرد چه تقصیر کردم که مرا از استرآباد معزول کردی خاقان مرحوم در نهایت ملائمت قسم یاد کردند که شاه شهید را در خواب دیدم و بمن فرمودند استرآباد خانه ما می باشد خانه مرا بدست دولو مده مهد بقلیخان حکایت خواب و فرمایش خاقان شهید را که شنید بی اختیار به خاک افتاد مثل آنکه وحی آسمانی با و نازل شده باشد (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه) دیگر لب از گفتگو بسته اظهار چاکری و شکرگزاری نمود و دو رشته تسبیح مروارید از جیب خود بدر آورد که بسیار ممتاز بودند با بیست دانه زمرد سوراخ کرده بسیار نفیس و عرض کرد این جواهر از خانه تراکمه بدست من آمده آنچه در حکومت استرآباد بدست آورده ام صورتش را بخاک پای مبارک میدهم هرچه بمن مرحمت میشود و هرچه پسند طبع همایون می افتد مختارند صاحب جان و مال نیستم خاقان مغفور ازین ادب دانی بیگلر بیکی بسیار منبسط شده به ظل السلطان فرمودند بیگلر بیکی حسته و از سفر آمده است روانه سوهانک شده حمام برود تا ما هم بیائیم بعد قبای تن خود را که دارای سجاف ترمه بود دادند و گفتند برای بیگلر بیکی ببر و بگو این قبائی است که امروز در تن من بود همانطور که عرق سفر شما خشک نشده عرق من هم درین قبا خشک نشده است عرق شاه میمنت دارد بپوشید حسب الامر شاهانه اطاعت کردم بیگلر بیکی به پیشخدمت خود گفت خورجینی که در ترک اسب من است بیاور بده محمد قلی ببرد خدمت شاه آن خورجین را سربسته بحضور آوردم تسبیح صد دانه زمرد ممتاز و دو پارچه جواهر آلات زنانه ساخته و سیصد عدد اشرفی در آن بود و چون بیگلر بیکی گفته بود خلعت بهای تو هم در خورجین است حضرت خاقان سی دانه اشرفی بمن التفات فرمودند و فرمایش به بیگلر بیکی شد که ما چهار شب در سوهانک هستیم شما هم بمانید و بشهر نروید مشارالیه بحکم همایون رفتار نمود.

عروسی در سوهانک

در آن چهار شب گل سیما خانم همشیره خازن‌الدوله و شرف خانم و همشیره تاج‌الدوله را به سوهانک آورده گل سیما خانم را ملقبه به کرجی خانم فرموده با آلات جواهر زیاد بزنی بیگلربیگی دادند و شرف خانم را ملقبه به ظل تاج کرده به ظل‌السلطان دادند سمنبر خانم چرکسی را ملقبه به (باش آچق) نموده او را برای خودشان گرفتند این سه فقره عیش در سوهانک بعمل آمده منتهای دلجوئی از مهدی قلیخان بیگلربیگی فرمودند. باش آچق مزبوره و هما خانم والدهٔ جلال‌الدین میرزا و دو نفر دیگر از خادمان حرم غالباً "لباس فرنگی میپوشیدند. مناسب لقب از آن بابت است.

حکایاتی چند هم در تبیین مراتب احترام روسای قاجاریه نزد خاقان پس از آنکه سلیمان خان اعتضادالدوله متهم به بعضی خیالات شد از حکومت آذربایجان با اقتدار و استقلالی که داشت بچاپاری به طهران آمد که غرض معاندین خود را مشهود پیشگاه شاهنشاه بدارد و یکسره باصطبل خاصه پادشاهی رفت محض اینکه صورت حال بعرض حضرت خاقان رسید خودشان باصطبل تشریف فرما شده با کمال احترام و محبت دست سلیمان خان را بدست گرفته به عمارت و تالار سلطنت آوردند این مطلب خود مشخص است که میرزا شفیع صدر اعظم هروقت خدمت مصطفی خان و علی قلی خان اخوان شاه شهید طاب ثراه مرحوم امیر قاسم خان و ابراهیم خان ظهیرالدوله گذشته از دامادی در مقام فرزندی بودند مشرف میشده با شال کلاه میرفته و قلمدانش را روبروی خودش میگذاشته و در پیش آنها می‌نشسته است معلوم است پس از آنکه میرزا شفیع صدراعظم ایندرجهٔ احترام را می‌نموده دیگران چه میکردند. در هیچ مجلس و هیچ سلام احدی از نوکران گویا بر قاجاریه مقدم نبودند زیرا که قائم مقام با آن احترام در نزد ولیعهد جنت مکان امکان نداشت که بر امیرخان سردار و ابراهیم خان سردار تقدم بجوید یا بر پیر قلیخان سردار قاجار شامبیاتی سبقت نماید.

وقتی در اوان طفولیت در حضور خاقان مرحوم بودم و مشاهده کردم حاجی میرزا علیرضا که از خواجه‌های معظم وزیر زادهٔ محترم بود دست مصطفی

خان عمو برادر شاه شهید را گرفته می‌آورد همینکه مصطفی خان وارد اطاق شد و نظر خاقان مرحوم بریش سفید و قامت خوش او افتاد از جا بلند شده و بملاحظه سنگینی گوش او بلند فرمودند (عمو سلام علیک) نودر میرزای پسر مهدیقلی میرزای - ملک آرا که قدری خفت عقل داشت و در خدمت حضرت خاقانی جسور بود عرض کرد شاه آقا این پیر مرد که چشم ندارد چرا تواضع فرمودید خاقان مرحوم بی‌اختیار سیلی سختی بروی او زده فرمودند ای پدر سوخته تو که چشم داری و می‌بینی چرا تواضع نکنم؟

حاجی محمد حسین خان مروی عزالدینلو که با والده خاقان جنت مکان منسوب و از یک شعبه بودند و ملقب به فخرالدوله بود بقدری اهمیت داشت که مدت بیست سال مخاطب بودن در سلام لفظ (قربانت شوم) که لازم و ملزوم به این منصب بزرگ است ازو شنیده نشد وقتی که حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی ملقب به نظام‌الدوله شد چون خان مروی باو میلی داشت از اعطای این لقب به صدر کراهِت داشت حضرت خاقان برسم مالوف که همیشه فرمایشات سلام را بلغت ترکی و بصوت بلند ادا می‌فرمودند و غالباً "فرمایشات ملوکانه از تخت مرمر در دیوانخانه میرسیده است فرمودند صدر را به لقب نظام‌الدوله سرافراز کردیم. خان مروی بترکی عرض کرد (ناظم غیر منتظم‌وار) شاهنشاه را از این جواب خوش‌نیامده و به تغیر فرمودند (ناظم غیر منتظم‌نه‌در) عرض کرد (هاضم غیر منهضم) یعنی ترب در ترب ازین سؤال و جواب معلوم میشود که قاجاریه بچه درجه می‌خواستند زبان ایلیت را از دست ندهند بخصوص فخرالدوله که صاحب کمالات و دنیا دیده و سیاحت کرده بود اما خیلی آهسته حرف می‌زده برخلاف محمد صادق خان دنبلی که مدتی در سلام مخاطب بود و صدای عرض او در جواب فرمایش شاهانه بلندتر از صدای حضرت خاقان بوده است فخرالدوله در جواب دوستی و دشمنی حرف را طوری بموقع میگفت که به گفتن یک مطلب تمام اولاد نادرشاه را تمام کرد.

پس از استیصال خانواده نادری و گرفتاری نادرشاه ثانی و سایر اناث و ذکور آنها وقتی خاقان مرحوم باو فرموده بودند میباید باولاد نادرشاه مؤنه بقدر کفاف داد که محترماً "محفوظ بمانند خان مروی چون با افشاریه خصومت

داشت عرض کرد بملاحظه اینکه دنیا دار مکافات است و جزای کردار بد به قیامت نمی ماند فتحعلیخان بزرگ جد شما را نادرشاه کشت اکنون که فتحعلیخان زنده شده و نادرشاه بدستش گرفتار است موقع انتقام می باشد فوراً " حالت خاقان مرحوم منقلب شده و افشاریه کور شدند و درگور شدند .

اسم نادر میرزای پسر شاهرخ شاه اسم جدش بود همچنین اسم خاقان مغفور اقتباس و مطابق اسم جد بزرگوار خودشان فتحعلیخان مرحوم بوده وقتی حسین علی میرزای فرمانفرما با کمال اقتداری که داشت خواسته بود باستهای ریش فخرالدوله که بعضی از موی آن سیاه و بعضی سرخ و بعضی سفید بود نطقی کرده باشد جوابی بسیار ناگوار شنیده بود که فخرالدوله گفته بود ای گوساله مادر حسن بفهم چه میگوئی مقصود از حسن در این لطیفه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر بطنی فرمان فرما بود . با جان محمدخان قاجار دوللو که ایل خانی بود خاقان مرحوم بقدری خصوصیت میفرمودند که اکثر شبها از در کوچک مشهور به دریچه خانه خان مزبور که به آنجا نزدیک بود می رفتند و با خان صحبت میکردند . گویند سلطان خانم نوه جان محمد خان را که والده امان الله میرزا است شبی از خانه جان محمدخان در زیر جبه یا خرقة خودشان پنهان نموده بسرای سلطنت آورده برای خودشان عروسی کردند و بجان محمدخان پیغام دادند که رسم ایلیت آن است که از یکدیگر دختر می دزدند منم دختر شما را بهمان عنوان آورده ام شما هم یکی از دختران مرا برای پسران خود میخواهید بیائید بدزدید مختارید .

مخصوصاً " طبع خاقان مرحوم با احترام از حفظ حالت نجبا خیلی مایل بود با آنکه ذکور طبقه نادرشاهی را به مصلحت ملک داری بطور مرقوم بعضی مقتول و غالباً " از حله بصر عاطل شدند اناثیه آنها در کمال احترام بودند . یکی از دختران شاهرخ شاه را خود حضرت خاقان گرفتند چند دخترش هم به حسین قلی خان برادر خاقان و فضل علیخان و سایر شاهزادگان دادند یکی هم به محمد قلی میرزای ملک آراء داده شده مادر سلطان بدیع میرزای صاحب اختیار حکمران استرآباد بود . آن که از حرمهای حضرت خاقان شد یک دختر آورد و مانند زن حسین قلیخان مرحوم مادر زین العابدین خان است و بعد از حسین قلیخان به

مرحوم محمد علی میرزا داده شد و دو دختر از شاهزادهٔ مرحوم آورد زن فضل علی خان مادر محمد ولی خان ریش مشهور به عمو بود. سایر اولاد شاهرخی که طبقهٔ دویم و سیم بودند اناث آنها بزنی شاهزادگان مرحمت شد والده سیف‌الملوک میرزا وسیف‌الدوله میرزا حاجیه آغا زوجهٔ ظل‌السلطان دختر قهار قلی میرزا است از زنان بسیار محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت بود زن شیخ‌الملوک مادر نظرعلی میرزا و زن اماموردی میرزا مادر امامقلی میرزا و زن محمد رضا میرزا مادر رضا قلی میرزا و غیره‌ها هریک در خانه شاهزادگان بودند در خدمت خاقان مرحوم بسیار احترام داشتند و چون نسبت خود را از جهتی به صفویه میرسانیدند همگی خیلی اظهار تقدس و تکبر میکردند تکبرشان هم بهدر نمی‌رفت و با آنکه در ظاهر بخانهٔ دشمن بودند اما احترامشان باعلی درجه در هر موقع ملاحظه میشده است ملاحظاتى که خاقان مرحوم در باب احترام و حفظ شئونات نجبا میفرمودند در طی حکایت ذیل مشهور میشود.

از عبدالعلی میرزا پسر سلیمان میرزای شاهرخی که علمدار ملایرتیول او بود و اکنون تیول من است شنیدم که میگفت چون عمام زوجهٔ شیخ‌الملوک بود پدر مرا با این مناسبت بعد از کور شدن به ملایر فرستادند و این قریه را هم به اسم تیول بما مرحمت کردند وضع پریشان ما و تفقد ننمودن شیخ علی میرزا موجب شد که زمان تشریف آوردن خاقان مرحوم به قم پدر من مال و تدارک مختصری فراهم نموده به قم رفتیم که مدد معاش از شاهنشاه تحصیل کنیم پس از ورود قم پدرم عریضه نوشت و به من که در آنوقت نه سال بیش نداشتم دستورالعمل داد که بروم درب حرمخانه غلام بچه و خانه شاگرد زیاد در آنجا هستنند بلکه خود را در میان آنها باندرون رسانیده عریضه را تقدیم دارم صورت و شمائل حضرت خاقانی را هم از محاسن بلند و رسا و چشم و ابروی گشاده و قامت و اندام موزون و مطبوع بمن خاطرنشان نمود بر حسب گفته پدر رفتار نموده قدم به اندرون گذاشته با غلام بچه و خانه شاگردان داخل شدم دیدم آن کسی که پدرم میگفت با شب کلاه وار خالق در میان رختخواب نشسته است فوراً وارد اطاق شده عریضه را داده پس از خواندن فرمودند از اطاق بیرون برو و در آنجا بمان بسیار ترسیدم که یقین مرا هم مثل پدرم نابینا خواهند ساخت بدکاری کردم که باین

جسارت وارد شدم بعد از لمحّه یکی از خادمان حرم را خواستند بعد فرمودند این صاحب عریضه را بگو بیاید . وقتیکه رفتم دیدم کلاه بر سر گذاشته و یک عبای توری بدوش انداخته‌اند فرمودند پدرت کجاست عرض کردم در قم است از وضع ماها و رفتار شیخ‌الملوک با ما استفسار کردند و جواب عرض کردم پس از آن فرمودند تمام اهل حرم که اینجا هستند هر یک یکدست لباس خوب بیاورند همگی برقابت و هم‌چشمی یکدیگر رخت‌های خوب آوردند چهار بقچه بسیار بزرگ بسته شد تمام لباس زنانه بود بضیاء السلطنه فرمودند صد تومان پول نقد بیاورد و به شیخ علی میرزا بنویس سالی صد تومان به‌مقرری سلیمان میرزا بیفزاید .

امان‌الله خان افشار را خواسته و به آغا سعید فرمودند این بچه را با این بقچه‌ها و تنخواه نقد بده بدست او و دواسب سواری بنابر ایلیت افشاری باید امان‌الله خان به سلیمان میرزا بدهد و او را بملایر بفرستد . عرض کردم پدرم استدعای شرفیابی حضور مبارک را دارد یکصد تومان دیگر هم التفات شد و فرمودند دیدن پدر کور پیر تو لزومی ندارد و آنچه میخواست داده شد . میگفت وقتیکه از علمدار روانه قم شدیم سه تومان پول داشتیم زمانیکه برگشتیم مبلغی از نقد و جنس آورده بودیم . لباسهای زنانه را چون خیلی فاخر بودند زنهای شیخ‌الملوک خریدند از همان وجوهات ملکی در علمدار خریدیم نگارنده این اوراق گوید هنوز اولاد سلیمان میرزا گذرانی که دارند از همان ملک علمدار است و مقرری بسیار جزئی که باقی مانده رعایتی که من بقدر قوه در حق آنها کرده‌ام بعد از من انشاء‌الله اولادم در زیر سایه مبارک شاهنشاه جمجاه روحنا فداه در باره آنها خواهند فرمود .

اکثر از قاجاریه در بودن مواقع با خاقان مرخوم بزبان ساده ایلیت سؤال و جواب می‌نمودند .

گویند وقتی حضرت خاقان به حسینقلی خان کوسه عنی‌الدینلو فرمودند پر پیر شده و شنیدم در عروسی مادر من از اشخاصی بودی که خوانچه شیرینی بر سر داشته از خانه پدرم بخانه والدہام می‌بردید حسین قلی‌خان عرض کرد در عروسی مادران بودم اما شیرینی و خوانچه و خانه در میان نبود کشمش بود و بادام در میان پرپاش یعنی طبق چوبی از این آلاچیق بآن آلاچیق بردیم

خاقان مغفور بسیار خندیدند و در حق او اکرم فرموده فرمایش کردند تو راست میگوئی خداوند عالم ماها را از آن اطاقهای چوبین باین عمارات رنگین دلنشین رسانید (ذالک فضل الله یوتیه من یشاء) . وضع حرمخانه خاقان مرحوم بطوری بود که با آن کثرت خادمان و جمعیت امکان نداشت در میان زوجات و اولادش برودتی شود یا صحبتی بمیان آید که اسباب کدورت شهریار نامدار باشد اوقات تشریف داشتن در اندرون را غالبا " به صحبت قمار و اظهار مهربانی باهل حرمخانه میگذرانیدند اهالی حرمخانه از ظاهر بقسمی با هم مودت داشتند که مکرر واسطه انجام کارهای راجع بیکدیگر میشدند و قتیکه شاهزادگان به حرمخانه میآمدند در آن موقعیکه شایسته حضور و حق شرفیابی بود تماما " با بشاشت و خوشنودی میآمدند و میرفتند فرضا " بعضی که نسبت به بعض دیگر وضع ظاهرشان ناقص بود خم بآبرو نداشتند و چشم و گوش همه بلکه حواس و هوششان بر آن بود که بوجود مسعود شاهانه بد نگذرد حضرت خاقان هم بهر یک علیقدر مراتب هم نوعی مرحمت و رفتار میفرمودند که دل تنگی حاصل نکنند مثلا " زنانی که اولاد نداشتند از اولاد دیگری را باسم فرزندی بآنها میداد و مادرهای حقیقی آنها جرئت نمیکردند روی اولاد خودشان را ببوسند که مبادا آن مادر صوری که متصدی زحمت آلام اوست دلتنگ شود که صاحب اولاد دیگرست و نگاهداری با من است مخصوصا " زنهای نجیبه که بی اولاد بودند و اولاد دیگر بآنها برسم فرزندی داده میشد بهمین اسم برای اسباب تجمل از بیرون و اندرون فراهم میفرمود با دختران و پسران خودشان فرد به فرد به زبان مهربانی فرمایشاتی میفرمودند که غالبا " شاکر بودند حتی با اطفال کوچک همینقدر که فرصتی بدست میآمد به مضمون شعر مولوی رفتار می نمودند :

چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد
بخاطر دارم که با کامران میرزا برادرم در میان اطاق بزرگ سلطنتی حرمخانه بودیم حضرت خاقان فرمودند بیائید تا هر سه قاپ بازی کنیم در بین قاپ بازی پرده اطاق بالا رفت و مرحوم ولیعهد وارد شده تعظیم کرد خاقان مرحوم بدون اینکه تغییر در حالتشان عارض شود فرمودند عباس میرزا تو با یکی از این برادرانت شریک شو من با دیگری شرکت نموده بازی کنیم ولیعهد مبرور اطاعت امر فرموده

بنای بازی شد آنوقت به مرحوم ولیعهد فرمودند هیچ میدانی چقدر لذت دارد که من با پسرهای هشت نه ساله مشغول بازی باشم و مثل تو پسری که خداوند عالم به کمتر پدری داده است از در درآید .

روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

ولیعهد مرحوم فوراً " بخاک افتاد سجده شکرگزارده بعد دست به جیب خود کرده بیست اشرفی بمن و ده اشرفی به کامران میرزا التفات کرده عرض نمودند که عرایض لازمه دارم بچه‌ها را مرخصی بدهید بروند پائین آنها در نهایت خرمی و سرور مشغول گفتگو شدند و ما با کمال شادمانی مرخصی حاصل کردیم .

والده عبدالله میرزای وارا

از سادات بود و خود شاهزاده سید ادبای عصر خود و در صحبت مناسب گفتن و مناسب خواندن نظماً و نثراً یگانه بود با حضرت خاقان مرحوم بدون ملاحظه پدر و فرزندی بیانات خوب میکرد هر وقت دلتنگی برای پدر بزرگوارش حاصل میشد میفرمود دارا بیاید و رفع خیالات مرا بنماید کتاب قانون خود را بدون آنکه کسی حاضر باشد محرمانه برای خاقان مرحوم میخوانده و با پدر والاگهر صحبت‌های قانونی بمیان می‌آورد مانند در علم نجوم بقدری مهارت داشت که در حین وفات با کمال صحت از خانه خودش بخانه ضیاء السلطنه همشیره خود رفته گفت درین هفته حالت خود مرا بقانون احکام نجوم در زوال می‌بینم در همینجا خواهم بود اگر هفته بخوشی بگذرد بمنزل میروم و اگر نگذرد شما مرا بافوس تمام بمنزلی که باید بفرستید خواهید فرستاد و در همان هفته وفات کرد اشعار بسیار خوب دارد این رباعی را بطور رمز بخاقان مرحوم که غالباً " در اشعار خود و غیره آن حضرت را پیر فلک میخواند . نوشته است .

ای پیر فلک تو پیر کردی همه را از دولت و عمر سیر کردی همه را دادی دل و چنگال بموران ضعیف بر شیردلان دلیر کردی همه را این شعر نیز از آن مرحوم است که حسب الوصیه بر سنگ قبرش نقش شده .

بعد از هلاک ما گذری گر بخاک ما آهسته نه قدم بدل دردناک ما علم نجوم را در پیش برادر خود شاهزاده محمد ولی میرزا تحصیل کرده که احکامات مطابق واقع آن مرحوم را در بسیاری از مواقع تمام اهل خراسان و یزد و غیره مطلع هستند . کلمات ظریف دارا در نزد قدمای قم خیلی اعتنا با و اعتبار بود . خاقان مرحوم زنی داشتند سکینه خانم نام که بدواً زن ناظر حسین قلیخان برادر شهریار بود پس از آنکه حسین قلیخان بنای مخالفت گذاشت و روزگارش بگردید بعضی از نوکرهای او مقصر شدند از جمله شوهر سکینه خانم بود که به طناب افتاد . سکینه خانم را مرحوم خاقان گرفتند برخی از نکته سنجان گفتند کشتن شوهر برای بردن زن بود هرمز میرزا و بهرام میرزا از بطن او میباشند . در زمان سلطنت شاهنشاه خلد جایگاه هرمز میرزا خود را بدستگاه حاجی میرزا آقاسی انداخت و داخل آن اداره شد دارای مرحوم وقتی در بین صحبت گفته بود (هرمزان و حرامزان) هرمز میرزا خدمت حاجی تشکی کرد و حاجی به حضور مبارک عارض شد که دارا بعضی مضامین در حق محترمین میگوید که از جمله این فقره است و شایسته مواخذه شدید میباشد شاهنشاه مرحوم که از گفته حاجی ابداً تخلف نمی فرمود دارای مرحوم را به مقام مواخذه آورد که هرمزان یعنی چه فوراً عرض کرد که هرمزان هرمز میرزا برادر عزیز مکرم من است اما هرمزان حاجی بهرام میرزا برادر کوچک او می باشد تغییر شاهنشاه مرحوم بخنده و صحبت و مرحمت بدارا مبدل شد مبحث لذت و مصیبت کتاب قانون خیلی مفصل است بعضی از فقرات مبحث لذت سبق نگارش یافت این چند فقره هم از مبحث مصیبت است (شب بیاید و اشتها نیاید مصیبت) (خانم بیاید و خادمهاش نیاید مصیبت) (خمار بیاید و شراب نیاید مصیبت) (قمار باشد و پول نباشد مصیبت) والذکر مثل حظ الانثبین را در قانون عنوان مطلبی کرده که معنی آنرا اهل قانون میدانند میگفت عوض سی پاره بیست پاره در مجلس ختم بگذارید که مقصود اوراق آس باشد خلفای چند در قانون مشخص کرده بود خلیفه اول ابوالفتح میرزا پسر

شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و د خلیفه دوم مرحوم فیروز میرزای فرمان فرما بود نشاطی خان که شاعری بد زبان بد صورت و پرطمعی بود همه کس را هجو مینمود و شاهنشاه مبرور از او بسیار بدشان می آمد اتفاقاً " خبر وفات مرحوم دارا و نشاطی خان در یکروز بشاه مرحوم رسید فرمودند اگر از مرگ نشاطی خان نشاطی دست نمیداد از غصه فوت دارا بیم هلاک داشتم .

طوطی شاه

(طوطی شاه) که از طایفه زندیه متوقف اصفهان بود پس از آنکه داخل حرمخانه خاقان گردید خیلی محترمه واقع شد و طرف میل خاطر بود این غزل را در حق او فرموده اند که مطلعش اینست .

این پری کیست که در منظر خاقان آمد همچو بلقیس به مشکوی سلیمان آمد
تمام غزل در دیوان حضرت خاقان مضبوط است قلیل زمانی طوطی شاه در حرم بحالت احترام ماند و از این عالم رحلت نموده و در جوار حضرت عبدالعظیم علیهما السلام مدفون شد باغ طوطی معروف است قاری و مقبره اش مدتها دایر بود پس از وفات او چندی خاقان مرحوم افسرده خاطر بودند از همه ولایات دختر خواستند شاید یکی از آنها بطلعت طوطی شاه شباهتی داشته باشد (شاه پرور خانم بای بردی قراجه داغی) در این میانه شبیه طوطی اتفاق افتاد او را طوطی نما میگفتند نگارنده گوید طوطی شاه را ندیده ام اما طوطی نما خوش نما نبود حق همانست که پیشینیان گفته اند (هرچه در دل فرود آید در دیده نگو نماید) .

وقتی شاه رضوان جایگاه از هرات به همشیره خودشان مرحومه بیگم خانم جانباجی دستخط فرموده بودند که تمام جده و عمها را از جانب من احوال پرسی نمائید حتی آن وایت را مقصود آن حضرت از آن همین شاه پرور خانم طوطی نما بود که صورت و قد و بالایش بسیار بلند بود و مراد از ایت سکینه خانم سابق – الذکر مادر هرمز میرزا و بهرام میرزا که چشم و دهانی گشاد و صدائی خشن داشت الاسماء تنزل من السماء .

ختائی خانم غنچه دهن خانم

ختائی خانم و مروارید خانم و غنچه دهن خانم و چند نفر دیگر از خادمان حرم متصدی قهوه و غلیان و گلاب نبات و قهوه دارچینی و سایر امور متعلق به قهوه خانه خاقان بودند. غلیان ها طلا و مرصع و قهوه خوریها و پیالهای مرصع و طلا و سینیهای طلا و نقره و سایر ملزومات و اسباب چایخوری که در آن قهوه دارچینی و گلاب نبات صرف میشد و شرح آنها مطول میشود تمام تحویل این چند نفر خادمان حرم بود که بعضی صاحب اولاد هم بودند از جمله (آلاگوز خانم) مادر صاحبقران میرزا که سوای آن آلاگوز سابق الذکر است ریاستی بر این چند نفر داشت اما خودش در اداره والده شعاع السلطنه بود و باین مناسبت بعد از فوت او صاحبقران میرزا را که در آن وقت در مهد رضا (ع) بود فخرالدوله همشیره شعاع السلطنه به فرزندى نگاهداشته و هم بدین سبب تقرب وافى در خدمت پدر بزرگوار بهم رسانیده بمنصب امارت توپخانه مفتخر گردید.

این خادمان قهوه خانه همه صاحب جواهر و خانه و اثاث تجمل بودند علاوه بر مقرری و مواجب و ملبوس که بآنها میرسید تقریباً "از انعامات شاهانه و شتلهای قمار و تعارفات شاهزادگان خصوصاً آنهایی که حکومت داشتند و بدارالخلافة میآمدند در سالی ۱۵ هزار تومان بل تجاوز بآنها میرسید بسیار وقت شده بود که یک غلیان بموقع برای فرمانفرما و ملک آرا و آن طبقه از شاهزادگان برده یکصد اشرفی بل زیادتر گرفتارند.

بسا اوقات بود که غلیان و قهوه نمی دادند و میگفتند شما حق ندارید که غلیان و قهوه از قهوه خانه پادشاه بخواهید بهمین لطایف الحیل شال و پول و جواهر می گرفتند بودن منافع دیگر هم بود و عاید این چند نفر میشد.

از جمله فقره (سلطان حق) بود که به ازای هریک تومان که بجهت شاهزادگان و اهل حرم باین اسم می بردند گاهی میشد که برای خوش آمد خاقان مرحوم و تملق بتاجالدوله شاهزادگان و شاهزاده خانم ها و خانم ها ده تومان به آنها تعارف میدادند.

در بیان سلطان حقی

سلطان حقی و جهی بود که خاقان مرحوم هروقت با یکی از حرم‌ها مضاجعت می‌فرمودند برای زوجات و بنین و بنات سلطنت می‌فرستادند .

دیگر کیک یا امثال آن بود که اگر از پیراهن خاقان مرحوم هرگاه گرفته میشد می‌فرمودند فلان کنیز قهوه‌خانه ببرد بفلان شاهزاده بدهد و فلان مبلغ را بگیرد و آن را شاهزادگان می‌کشتند که چرا بر بدن مبارک اذیت وارد آورده است .

دیگر آنکه هر وقت موی زلف مبارک را می‌زدند گاهی می‌فرمودند برای فلان زن از خادمان حرم یا شاهزاده خانم‌ها یا عروسهای محترمه سلطنت ببرند خادمان قهوه‌خانه که آنرا می‌بردند مبلغی از این باب تعارف می‌گرفتند .

اما این امتیاز بسیار کم داده میشد زیرا که بهریک از خوانین حضرت خاقان موی زلف خود را التفات می‌فرمود مبلغی هم میداد که برود جواهر نفیسه و قیمتی بخرد و آن موی را در جواهر نشانده بر سر خود نصب کند . فقره موی سر خیلی مایه افتخار بود و هرکه از آن موی مبارک بر سر خود زده بود بر همگنان تفاخر بخرج میداد و برای خود امتیاز کلی داشت .

خدیجه خانم

خدیجه خانم همشیره محمد زمان خان عزالدینلو که به مرحومه مهد علیا والده حضرت خاقان خویشی و نسبت قریبی داشت از زن‌های بسیار محترمه بود فرخ سیر میرزای نصرالدوله را به فرزندى او مرحمت کرده بودند کنیزی داشت مشرف نام وقتی از خانم خود رنجیده شد در موقعی که خدیجه خانم ناخوش بود و اطبا منضجی تجویز کرده بودند نیرالدوله هم طفل و مریض بود مشرف کاسه دوغ را مسموم نمود و قاشقی از آن به فرخ سیر میرزا دادند خدیجه خانم و دایه طفل هم هریک پیاله خوردند خانم و دایه باندک فاصله وفات یافتند و نیرالدوله

بسلامت ماند بحکم شهریاری مشرف خادمه را به دهان خمپاره گذارده و مکافات دادند.

شرح حال محمد زمان خان مشارالیه و خاتمه کار او در تواریخ سلاطین قاجار مسطور است و مجملی از آن در این چند سطر نگاشته میشود:

ایل جلیل قاجار که در رشادت همیشه بر سایر طوایف برتری داشتند از تمام شعبه‌های آن جلادت و جرئت قوانلو بر دیگران در مواقع حرب مزیت و امتیاز داشت دوللو همیشه به حسن تدبیر و مال‌اندیشی معروف بودند عزالدینلو در جدال بسیار عجول و متهور بودند چنانچه قاجاریه همیشه آنها را (شربشرانلو) که بزبان ایلیت خودشان مفشوش کاریست و در عرب (لفلوف) می‌گویند می‌گفتند. مهد علیای بزرگ دختر محمد آقای عزالدینلو می‌باشد. طایفه شامباتی هم از خوانین معروف بوده که در جنگهای خراسان و آذربایجان و غیره جان خود را بر کف گرفته در راه دولت خدمات نمایان کرده‌اند چنانکه خدمات اسمعیل خان و پیر قلیخان سردار در رزمهای شجاع‌السلطنه در خراسان و جنگهای ولیعهد خلد مکان در آذربایجان ثبت تواریخ مبسوطه شده در وقتیکه محمد زمان خان امیر خان عزالدینلو در استرآباد و شاهرود و بسطام رایت تمرد افراشتند و جلیل‌آقا که از معارف قاجار سپانلو بود در آن هنگامه بدست محمد زمانخان مقتول گردید.

پس از شکست یافتن و دستگیر شدن محمد زمان خان و امیرخان و یاران آنها لطفعلی خان کتول هردو را با جمعی از اهل طغیان در چمن (نمکه) دامغان به خدمت حضرت خاقان آورد حسب‌الحکم پس از تعذیب به چوب و تازیانه آنها را لباس زنانه پوشانیده بسرخاب و سفیداب غازه نموده دور اردوی شاهانه گردانیدند و بعد هردو بردار را از دیدگان محروم ساختند. محمد حسینخان شامبیاتی هم که در این واقعه با آنها همدست و همدستان بود حکم فرمودند بند از بندش جدا شود ولی مشارالیه چندان قوی دل بود که تا پایان کار آه نکشید و هیچ نگفت مگر اینکه وقت قطع مفاصلش جلاد آب دهن برویش انداخت ازین حرکت متغیر شده خشونت نمود که تو مامور بقطع اعضای من هستی نه مامور بقطع احترام من همانا فضلعلی بیک شامبیاتی را که جد محمد حسین آقای مزبور باشد مرحوم

فتحعلیخان جد سلاطین قاجاریه بکیفر خیانتی به قتل رسانیده بود و پسر فضلی بیک را مرحوم محمد حسن شاه قاجار به مجازات تقصیری کشته و محمدتقی آقای پسر او را مرحوم شاه شهید حکم به قتل فرموده و به خاقان خلد مکان که در آن اوان ولایت عهد داشت فرموده بودند پسر محمدتقی آقای شامبیاتی که محمدحسین آقا نام دارد و جوانی است مانند جد و پدر خود عصیان خواهد ورزید او را قسمت تو گذاشتیم که باید به قتل برسانی. حضرت خاقان حسب الوصیه پس از ظهور او و همدستی با مجید زمان خان و امیرخان امر به قتلش بطور مرقوم فرمودند.

دیگر از وصایای حضرت شاه شهید عروسی مرحومه رضوان مکانی مهدعلیای ثانی بود که در سال ششم از سلطنت حضرت خاقان واقع شد و از عیش های بسیار بزرگ بود که مردم ایران را آزادی هفت شبانه روز کوس زده شد و معنی حریت را فهمیدند تمام بزرگان قاجار و رجال دولت با اقتدار رخصت یافتند که بهر قسم دلخواهشان باشد مشغول شادی شوند. همه طبقات اوقات خود را به شادمانی گذرانیدند خاقان مرحوم درین جشن بزرگ به میرزا شفیع صدراعظم فرمودند یا یک پیاله شراب بخور و با این اشخاص سرخوش باش یا جریمه بزرگی از تو خواهم گرفت صدراعظم دادن جریمه را بر گرفتن ساغر ترجیح داد و حسب الامر پنج هزار تومان ترجمان را فوراً تسلیم نمود خود را از خوردن آنچه نخورده بود معاف داشت و چون میخواست تقدس خود را بر علمای آن عصر معلوم نماید تفصیل این فرمایش شاه و عرض خود و ادای جریمه را به میرزا ابوالقاسم قمی نوشت مرحوم میرزا در جواب نوشته بود بسیار غلط کردی که یک پیاله شراب حلال که به حکم سلطان بود نخوردی میخواستی آن پیاله را صرف کنی و پنجهزار تومان را برای فقرا و ضعفا مبدول داری.

زمانیکه خاقان مرحوم مهد علیای دوم را به ولیعهد مبرور دست بدست می دادند فرموده بودند این وصلت به وصیت و فرموده شاهنشاه شهید است که دختر میرزا محمدخان بیگلر بیکی را عباس میرزای ولیعهد خودم بدهم پسری که که از این عروس متولد میشود بنام شاه شهید نامیده شود تتمه این وصیت در موقع خود نگارش خواهد یافت.

حضرت خاقان رضوان مکان در سال بیست و سیم از سلطنت خود شاهنشاه خلد آرامگاه محمد شاه غازی را از آذربایجان به دارالخلافت احضار فرموده مرحومه مهد علیای سیم را که به حسب نسبت از دو مهد علیای پیشین انجب بود برای ایشان عروسی فرمودند نسبت آن مرحومه طاب ثراها باین تفصیل است والد ماجدش مرحوم امیر قاسم خان قوانلو پسر مرحوم سلیمان خان اعتضادالدوله خالوی حضرت شاه شهید است که خلفا بعد سلف در ایل جلیل قاجاریه نام بردار بودند و مادر امیر قاسم خان نیز از محترمین زندیه بود و نسبت به سلسله کریمخان وکیل میرسانید با والده ظهیرالدوله محمد ناصر خان دوللونسبت نزدیک داشته اند والده مهد علیا دختر خاقان مغفور از بطن دختر قادر خان عرب بسطامی است که از خانواده های بزرگ ایران محسوبند فرمانفرما و شجاع السلطنه خالوی اعیانی مهد علیای مرحومه هستند این عیش بزرگ هم از وصایای بزرگ خاقان شهید است که بخاقان جنت مکان فرمودند دختر میرزا محمد بیگلر بیکی دوللو را برای عباس میرزا که ولیعهد دولت و از طرف دربار دوللو می باشد بگیر تا پسرش که نام مرا بر او گذارده به محمد میرزا نامیده میشود مانند پدر از دو قبیله بزرگ قاجار نسبت و نژاد داشته باشد. خالوی من سلیمان خان در راه دولت زحمات عمده کشیده است دختری از خودت به پسر او بده و دختری که از پسر او خواهد شد اکنون نامزد محمد میرزا کردم و پسری که از محمد میرزا خداوند خواهد داد از هر دو طرف نبیره تو خواهد بود آنوقت همه قوانلو همه قوانلو این لفظ را شاه شهید تکرار نموده و از کمال ذوق و شادمانی بر پای ایستادند.

حضرت خاقان به ملاحظه همین وصیت در آن عروسی و جشن فرمودند که امروز روح شاه شهید را حاضر می بینم به قاسم خان امر فرمودند در حضور من تو و ملک آرا و حیدر قلی میرزا و ابراهیم خان ظهیرالدوله به قانون ایلیت باید چوپا بکشید آنها در نهایت مسرت اطاعت فرمایش را کردند ظل السلطان هم برای این کار دامنی بر کمر زد پدر تاجور با و فرمودند اینکه از میان تمامی شاهزادگان حیدر قلی میرزا و ملک آرا را انتخاب کردم از آنستکه مادر آنها قوانلو است قاسم خان و سلیمان خان هم قوانلو هستند چون والده تو دوللو می باشد حق داخل شدن در آن جمع را نداری زیرا که شاه شهید مکرر فرمودند همه قوانلو همه قوانلو.

چند عروسی دیگر هم ضمیمه این جشن مسعود گردید از جمله ملکزاده دختر ملک آرا که والده او سرای ملک دختر مرتضی قلیخان برادر شاه شهید است و به سلیمان خان خان خانان داده شد و مرحوم اعتضادالدوله از او بوجود آمد خاقان به قاسمخان امیر امر فرمودند که ترازو بیاور ملکزاده را در کفه ترازو گذارده برابر او اشرفی سنجیده پیشکش بده تا این پسرزادهم را بآن دخترزادهم که پسر تو می باشد بدهم.

بیگم خانم

امیر قاسمخان اطاعت حکم جهان مطاع نمود. دیگر (بیگم خانم) دختر محترمه ولیعهد رضوانمهد همشیره صلبی و بطنی شاهنشاه خلد آرامگاه که ملقبه به جانباجی بود به سیفالملوک میرزا پسر عم اعیانی خود داده شد دیگر دختر میرزا شفیع صدر اعظم که به همایون میرزا عروسی شد میرزا شفیع صدر اعظم قریب هشتاد سال عمر یافت اوقات زندگی خود را تمام در خدمتگذاری شاه شهید و خاقان مغفور بسر برده بود از زمان وزارت تا وقتی که در قزوین خانه شیخ الاسلام آنجا وفات یافت در خدمت خاقان مرحوم مقبولالقول و مسموعالقول و مسموعالکلمه و بدرجه طرف التفات شاهانه بود که در ایام ناخوشی او وقتی که حضرت خاقان به سفر سلطانیته تشریف میبردند از صدر اعظم عیادت فرمودند سرش را بزانوی مرحمت و تلافی گذارده در وداع او گریه کردند و میرزا احمد حکیم باشی را برای معالجه و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی را برای مصاحبت و محمود خان دنبلی را برای پرستاری او در قزوین گذاشتند ولی چند روزی نگذشت که از دار فانی درگذشت.

حالتش این بود که هیچ نمی گذارد خاطر حضرت خاقان آسوده باشد و دلش میخواست که همیشه از یک سمتی صدای انقلابی بلند باشد که سلطنت محتاج به تدابیر وزارت شود یک خلق نکوهیده هم که از او مشاهده شده اهتمامی است که

در تمامی خانواده حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم و سلسله او به
اعلی درجه بکار برد اما حاجی ابراهیم خان در وقار و مکانت اول شخص روزگار
خود بود میرزا شفیع صدر و دیگران نمیتوانستند در خدمت او دم بزنند میرزا
بزرگ قائم مقام محرر اعتمادالدوله بوده ازین معلوم میشد که بچه درجه و مرتبه
بزرگی داشته وقتی یکی از مقربان حضرت خاقان عرض کرده بود که محرمانه
مطلبی میخواهم بعرض برسانم شاهنشاه فرموده بودند بگو عرض کرده بود وزیری
بهتر از حاجی ابراهیم خان نمیشد کسی بهتر از او خدمت نمیکرد چرا مستوجب
عزل شد فرمودند حاجی ابراهیم خان صدراعظم خوب وزیری بود اما برای
سلطنت آقا محمد شاه مثل او صدراعظمی برای سلطنت من فرع زیاده بر اصل
بود .

این سراتنگ بود و مرد بزرگ

منتهای تمجید است که چنین پادشاه بزرگی در حق او همچو فرمایش
بفرماید .

در میان شاه شهید و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بیشتر اوقات
صحبتهای خوب در میان بود از جمله روزی خان مزبور به حضور شهریار نامدار
شرفیاب شده بود فرمودند امروز ناهار چه خورده عرض کرد کبک پلو فرمودند
فورا " جریمه بده زیرا که تو میرزا هستی خوراک میرزا باید شیربرنج و فرنی و آش
رقیق و امثال آن باشد پلو کبک لقمه صاحبان سیف است نه طعمه اهل قلم .

وقتی شاه شهید به حاجی ابراهیم خان فرموده بودند ای حاجی چنان
میدانی که مداخلهای ترا بمن نمیگویند و من نمیدانم امسال پنجهزار قرآن که
پانصد تومان باشد از مال من خورده اعتمادالدوله بهمان شیرین زبانیهای شیرازی
عرض کرده بود گنجشک را گفتند منار بفلانیت گفت چیزی بگوئید که بگنجد من
مردی نیستم که بتوانم پنج هزار قرآن منفعت برده باشم و هکذا .

حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی در مدت وزارت با همان جود و

کرم خدا داده وجود خود را محترم نگاه داشت نمی‌گذاشت کسی از دوست یا دشمن منکر او باشد چه پیشکشها از اصفهان و کاشان و قم که اداره حکومت او بودند در اعیاد از حضور مبارک خاقان مرحوم گذرانیده و چه اشیاء نفیسه از جواهرات و آلات زرین ساخته و تقدیم نموده آثارخیریه از حصار نجف اشرف و مدارس و خانات و سایر ازو مشهور و مشهود است وقتی خاقان مرحوم مخصوصاً "الماس مثلثی از صدر خواسته بودند بقیمت گزافی خریداری کرده نگاه داشته بود که حضوراً" تقدیم کند گویند یکی از فراش خلوت او چندین کرت آن الماس را دزدیده صدر گفته بود هرکس الماس را پیدا کند فلان مبلغ مزدگانی میدهم الماس را آورد صدر نظام‌الدوله در کمال ملایمت به سارق فرموده بود دیگر حق مزدگانی نداری زیرا بقدر قیمت الماس از من بمژده گرفتمای.

کمتر التماس بود که در نزد او اجابت نشده باشد و سائلی از حضور او محروم مراجعت نکرد.

در آخر امر صدارت خود مبلغی باقی دیوان را از امتعه نفیسه اصفهان و کاشان آورده بود که در عوض نقد به صندوقخانه بدهد امین‌الدوله پسرش بحضور شهریار نامدار عرض کرده بود این اجناس باین قیمت نمی‌ارزد از طرف شاهنشاه به صدر خبر دادند که جنس به کار دیوان نمی‌خورد و حق دیوان را نقداً باید داد عرض کرده بود اطاعت می‌کنم فوراً" به محضر علمای شرع اطلاع داد که هر کس را فقیر و مستحق میدانید در حق او برات کنید تا از این اجناس واقمشه موجوده داده شود چیزی از آن نگذشت که مبلغی از آنرا به فقرا بذل کرد بعرض شاهنشاه رسید ناچار شده مابقی آن اجناس را از بابت باقی او قبول کردند.

در سفر خراسان وقتی که شهریار دیندار در کنار شهر مشهد اردوی اعلی را زده و زیاده بر هزار نفر امرای خراسان و افاغنه و تراکمه و غیره در خدمت شجاع السلطنه به حضور شاهانه آمده بودند. حضرت خاقان تمام امرا و خوانین مزبوره را نزد صدر اصفهانی به میهمانی فرستاد چادر و دستگاهی متعدد برای ضیافت آنها مهیا شده پذیرائی بسزا نمود.

گویند یکی از شبهای ضیافت امراء دو نفر سوار ترکمان از کنار چادرهای کارخانه صدر گذر می‌کردند آبی که از مطبخ او خارج شده در زمین پستی مجتمع

بود ترکمانها ندانسته مرکب در آن رانده و در میان آب و گل مانده با اسبهای خود تلف شدند .

عبدالله خان امینالدوله با آنکه به حسب منصب مستوفی الممالک بود مسند صدارت عظمی را در نهایت تسلط متصرف شد بطوریکه در مزاج شهریار ایران دست یافته بود که در آبادی و ویرانی هریک از همکنان اندک تدبیری بکار میبرد کارشان را ساخته بود .

وقتی با حسین علیخان معیرالممالک خصومتی داشت بحضور شهریار عرض کرد معیر مبلغی از وجه خزانه را به شاهزادگان قرض داده مرابحه میگیرد هرگاه بخواهید صدق این عرض مشهود خاطر انور گردد بدون اینکه او اطلاع حاصل کند به میرزا اسمعیل گرگانی و میرزا احمد مازندرانی امر فرمائید بخزانه بروند حساب تنخواه تحویل معیرالممالک و مخارجی که شده در امتداد دو روز معلوم بداند باین شرط که وقت بیرون آمدن از خزانه یک سمت از در صندوقها را آن دو نفر مستوفی مهر نمایند که قبل از معلوم شدن حساب کسی نتواند مبلغی به خزانه وارد یا خارج کند خاقان مغفور عرض او را مقبول و روز حساب را بر او معلوم و معین فرمودند . ضمناً " شبانه حسین علیخان را بدون آنکه امینالدوله خبردار شود به خلوتی خواستند و فرمودند در وجه تحویلی خود چه تصرفی کرده‌ای بدون خلاف بگو معیرالممالک عرض کرد نود هزار تومان بفرمانفرما و حسام السلطنه و سیفالدوله و سپهدار قرض دادام بفلان مبلغ منفعت فرمودند منفعت را از آنکه قرار داده بالمضاعف مطالبه کن و بگو مبلغ را فوراً " خواستند و میبایست بدهم از دادن سود و زیان ناچارم و امشب برو پیش آغا مبارک خواجه تاجالدوله سند بسپار و از خزانه مخصوص که سپرده به تاجالدوله می باشد وجه را گرفته ببر و در صندوقهای خزانه سپرده بخود بگذار که مستوفیها برای تعیین حساب تو می آیند مبادا از جمعی خودت چیزی کم داشته باشی پس از آنکه حساب خود را معلوم داشتی در نهایت درستی پول را که بقرض داده بفرست بگیر تا با منفعتی که علاوه بر آنچه مقرره خودت شده است تسلیم تاجالدوله بکن .

معیرالممالک بدستورالعمل و فرمایش شاهنشاهی رفتار نموده در هنگام حساب او از خزانه نقدی تحویل خود دیناری کم و کاست نداشت او مورد التفات

ملوکانه و امین‌الدوله از گفته خود پشیمان شد و مقصودش بعمل نیامد بعد که دانست میل باطنی شاهنشاه بمنگاهداری اولاد دوست علیخان میباید بنا به مهربانی و معاشات گذاشت دست‌بیچاره چون بجان نرسد چاره بجز سلوک و رفتار خوش نیست مخفی نماناد که خزانه تحویل تاج‌الدوله همان وجوهی بود که از دولت انگلیس گرفته میشد و ظل‌السلطان در جلوس بر تحت سلطنت ابتدا همان خزانه را باز و نیاز کرد.

امین‌الدوله بر علمای عصر وزارت خویش خاطرنشان و معلوم کرده بود که برخلاف شرع‌الهی بمهیج‌کاری اقدام ندارد و برای جلوه‌دادن این مقصود تا دو سه قراش و دربان باحضار او نمیرفت بحضور اقدس نمی‌آمد آنوقت که چند محصل احضار آمده بود می‌گفت پادشاه مقتدر والوالا مراست اگر نروم بیم جانست تکلیف شرعی مقتضی شرفیابی شده.

در انجام امورات تا میتوانست تعلل و تاخیر میکرد گویند وقتی شاهزاده محمد ولی میرزا بخیال حکومت کرمان افتاد شجاع‌السلطنه افراسیاب خان عرب دائی زاده خود را پیش امین‌الدوله فرستاد که پیشکش متقبل شود خیال همایونی را ازین مطلب منصرف نماید فرستاده چند روز صبر کردید که با حالت تعلل و اهمال امین‌الدوله مدعی کار خود را از پیش نخواهد برد ناچار بوسیله دیگر امر راجع بخود انجام داد و به کرمان رفت پس از دو سال همین افراسیاب خان به جهت شب عید نوروز حامل پیشکش کرمان و عریضه شجاع‌السلطنه بود بنابر احترام و بزرگی امین‌الدوله چکمه بپا با همان لباس سفر بخدمت او آمد تا چشم امین‌الدوله باو افتاد متغیر شده گفت با چکمه و شلوار آمده که بطور قهر از من مرخصی حاصل کنی هنوز موقع عرض بدستم نیامده اهل مجلس گفتند این فرمایش راجع به مطلب دو سال پیش است که بتوسط دیگری انجام یافت و حکومت کرمان برای شجاع‌السلطنه باقی ماند حالا افراسیاب خان پیشکش نوروزی آورده. در امتداد ده سال که امین‌الدوله مجاور نجف اشرف بود در موقع عزیمت حجاج سر خود را تراشید و کرایه مال داد و حمال دید و تدارک سفر حج نمود و مبلغ کلی همه ساله از بابت کرایه به ساربانان رسید و تدارکات خسارت بیفایده شد و عاقبت سفر مکه نرفته بدار بقا شتافت ولی با این حالت تانی و اهمال تدابیر عمده و

کیاست از مقبول و مسلم غالب اهل عصر خود بود .

از اسمعیل خان نوه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم شنیدم که در اول دولت شاهنشاه جنت جایگاه محمد شاه غازی انارالله برهانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام مرا نزد امینالدوله باصفهان فرستاده و شرحی در کمال ادب نوشت مختصر مطلب این بود که دولت قاجاریه بر گردن ما اهل ایران خیلی حق دارند آنچه داریم از ایشان است می باید در خدمت گذاری این شاهنشاه جوانبخت دست بدست داده امر دولت را فیصل بدهیم شما در زمان خاقان مغفور بر همه ریاست داشتید چرا در خانه حاجی سید محمد باقر مجتهد متحصن شما بود البتة تشریف بیاورید که در دربار معدلت مدار شما بریاست مسلم خواهید بود در عقیدم آنستکه یار محمدخان ظهیرالدوله هراتی و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی و شما که عبدالله خان امینالدوله اصفهانی هستید و من که میرزا ابوالقاسم فراهانی هستم هرگاه به اتفاق و بدون نفاق کمر در خدمت شاهنشاه جمجاه به بندیم چون لفظ کفر کفر نمیشود میتوانم بگویم تقدیر الهی از تدبیر ماها تخلف نخواهد کرد ازین پیغام و نامه معلوم میشود مقام عقل و کفایت امینالدوله بچه درجه بوده است در جواب گفته بود با خدای خود عهد کردم که اگر بعد از خاقان مرحوم زنده بمانم و بخوام مصدر شغلی از مشاغل دیوانی شوم پیاده بمکه معظمه مشرف شوم این نذر شرعی خود را نمیتوانم برهم بزنم اگر حق برادری بجا خواهید آورد مرخصی مرا حاصل نمائید تا بروم بعثبات عرش سمات مجاورت اختیار کنم همینطور هم شده و بنذر خود وفا نمود .

آنچه شنیدم قائم مقام تدبیرات وزارت را بهمان نوک قلم و ناوک زبان و بیان خود از پیش می برد در برآوردن و پست کردن هر یک از همقدمهای خویش اقدام می نمود آنچه مقصود داشت بجا می آورد چنانچه آصفالدوله را با آن استخوان و بستگی به سلطنت در ابتدای کار وزارت بدو سه فقره گفتگو در خدمت شاهنشاه مرحوم مردود نمود از جمله وقت فرستادن سپاه بدفع سرکشی فرمانفرما و شجاع السلطنه بود که قائم مقام نزد آصفالدوله رفته تمهید مقدمات نمود که با قوام مملکت امروز بوجود تو و رفع این فتنه فارسی منحصر به عزیمت تو می باشد فرمایش شاهنشاه آنستکه شرایط و لوازم این نهضت را بهر اندیشه

شماست بگوئید تا بی‌مضایقتی فراهم شود آصف‌الدوله خواهشهای بسیار نمود مبلغی خطیر مخارج سفر و مالیات فارس را بتیول ابدی برای خود و چندین حکومتها و مناسب عمده برای اولاد و کسان خود خواست و در هر خواهش که اظهار میکرد قائم مقام می‌گفت دولت بیش از اینها تصور مطالب شما را مینماید و در انجام آن حاضر بود بهمین‌طور رشته مستدعیات آصف‌الدوله طولانی و صفحه بزرگی در خلاصه آن تحریر شده بتوسط قائم مقام بحضور شاهنشاه جنت جایگاه فرستاد قائم مقام عنوانی که در خاک پای ملوکانه کرد این بود که خداوند تعالی بهیچکس از سلاطین و اکابر و دیگران چنین خالوی غمگسار و خدمتگزاری نداده است امروز تاج و تخت و نگین شاهی را بقبله عالم واگذار کرد و خواهش ننمود از این سه چیز گذشته هر چه در نظر و خاطرش آمده درخواست کرد تا مصمم فارس شود و فهرست مطالب را از نظر انور شاهانه بگذرانید شاهنشاه مرحوم متغیر شده از خیال فرستادن به فارس صرف نظر نموده محض آنکه مداخله در امور درباری نکند او را بحکومت خراسان فرستادند.

پس از آنکه کوکبه سلطنت محمدشاه جمجاه از گردنه قافلان کوه مانند سیل سیال سرازیر شد و تدبیرات رکن‌الدوله با تقدیر ربانی مطابق نیامده شهریار تاجدار موافق وصیت جد بزرگوار خود بدون هیچ غائله بخمس و قزوین و از آن پس به تختگاه موروث نزدیک شد و شعر نشاطی خان بر سر زبانها افتاد.

با وجود ملک‌آرا ظل‌السلطان شاه نیست لیک او هم مرد میدان محمد شاه نیست
قایم مقام بخالوی شهریار محمد باقرخان بیگلربیگی شرحی نوشت که مبادا ظل‌السلطان فرار اختیار نماید ظاهراً "با شاهزاده پادشاه شده معاشات کن باطنا قبله عالم او را به شخص شما سپرده است بیگلربیگی کامل در جواب بهمین یک بیت اکتفا کرد.

شاه بیدار بخت را همه شب ما نگهبان افسر و کلهم
وقتی که بیگلربیگی دانست موقع اجرای مقصود است و علیشاه اندک یاسی حاصل کرده میخواست محمد باقرخان را میانجی قرار بدهد که مملکت آذربایجان از آن ولیعهد یعنی شاهنشاه مرحوم باشد و بادا ذکر از باب سلطنت ننموده ماجرای گذشته را ماضی ماضی گوید در بین صحبت قاجاریه دوللواولاد جانمحمد

خان و مهدی‌قلیخان و سایر نزدیکان بیگلربیگی ظل‌السلطان را به کلاه فرنگی برده جمعی از مستحفظین بدور آن حلقه زدند. این خبر به حرمخانه خاقان مغفور رسیده پردکیان حرم سلطنت از اعلی و ادنی بی‌پرده به باغ دولتی درآمده از قرار مذکور فریاد و فغان آنها تا سبزه میدان میرفته است حکما و حتما " ظل‌السلطان را از کلاه فرنگی بعمارت فخرالدوله که مسافتی فیما بین نبود بردند و هریک از خادمان حرم که در بیرون حرمخانه منزل داشتند با تمام بنات سلطنت چون دختران نعل به پیرامن جدی بدور علیشاه احاطه کردند زبان حال و مقالشان اینکه تا تمام ما کشته نشویم ظل‌السلطان را از دست نمی‌دهیم پادشاه جمجاه بنگارستان نزول اجلال فرموده تا دو روز ابداداستان ظل‌السلطان را بزبان نیاوردند تا مخدرات سرادق سلطنت اندک آسوده خیال شدند پس از آن آصف‌الدوله بخانه فخرالدوله رفت و اظهار مکارم ملوکانه را بیان نموده احضار ظل‌السلطان را ابلاغ کرد که حضرت شاهنشاه میل به ملاقات عم گرام خود فرموده‌اند پردکیان حرم سلطنتی گفتند جواب عرض کنید که شاهنشاه اجازه فرمایند که چند نفر از ما همراه ظل‌السلطان بیائیم او را تنها نخواهیم گذارد.

شهریار تاجدار حسب‌الاستدعای آنها خازن‌الدوله و سنبل خانم والده شاع‌السلطنه را با فخرالدوله و ضیاء‌السلطنه احضار بنگارستان فرمود ساعتی از شب گذشته این چند نفر مخدرات حرم با ظل‌السلطان روانه نگارستان شدند شاهزاده محمد ولی میرزا هم که در آن هنگام به بعضی توهّمات در خانه محمد باقرخان بیگلربیگی متحصن بود خود را داخل این اجتماع نموده بحضور پادشاهی مشرف شدند.

والده شاع‌السلطنه که همه حرمخانه در آنوقت بملاحظه احترامی که حاصل کرده بود او را خانم می‌گفتند روایت میکرد وقتی که به باغ نگارستان رسیدیم حاجی علی اصغر خواجه و حاجی میرزا علیرضا و آغا بهرام برحسب شهریار انتظار ما را داشتند و ما را با کمال احترام به تالار بزرگ صف سلام نگارستان بردند. شاهنشاه تاجدار در عمارت وسط باغ بود قدری گذشت آصف‌الدوله آمد و با ظل‌السلطان و شاهزاده محمد ولی میرزا صحبت کرد و رفت بعد از لمحّه در خدمت شاهنشاه وارد اطاق شدند من بنا بر عالم مادر و فرزندی

دست به‌گردن شهریار انداخته بوسیدم و بی‌اختیار بگریه افتادم سائرین هم به همین قسم رفتار نمودند و شاهنشاه را گریه گرفت بعد که بنای نشستن شد پادشاه با احترام تعارف به عموی خود کرد که مقدم بنشینید فوراً " من و سایر همراهان دستهای مبارک شاهنشاه را گرفته مقدم نشانیدیم و همه متفق‌الکلمه عرض کردیم مسند سلطنت ایران را آقا محمد شاه شهید بشما واگذار کرده چنانچه کمتر از خاقان مغفور بعضی از فقرات در این باب شنیده‌ایم احدی را یارای آن نیست که بر شما تقدم جوید ظل‌السلطان با نهایت ادب حریمی هم قرار گذارده نشست محمدولی میرزا نشست بلکه ایستاده شروع بدعا و ثنا نمود. شاهنشاه اصرار فرمود تا او نیز نشست آصف‌الدوله هم روبروی پادشاه که محل نشیمن وزراء می‌باشد. نشست بآنطورهایی که میدانستیم تهنیت عرض کردیم شاهنشاه تعزیت را اظهار لطف فرمود و مجلس خاموش شده نه ماها میتوانستیم اظهار برائت ذمه ظل‌السلطان و گذشت و اغماض ملوکانه را از او بمیان بیاوریم نه پادشاه جمجاه فرمایش می‌فرمود بالاخره ضیاء السلطنه عرض کرد.

شکرانه بازوی توانا آزادی صید ناتوانست
امیدوارم عفو و رحمت قبله عالم از تقصیر برادرم ظل‌السلطان هزاردرجه پیش و پیش داشته باشد:

فخرالدوله عرض کرد استدعا داریم در همین مجلس قبله عالم قرآنی مهر بفرمایند و ما ظل‌السلطان را مطمئناً " ببریم بخانه خودش فوراً " خازن‌الدوله یک جلد قرآن کوچک از بغل بیرون آورده روبروی شاهنشاه گذاشت حضرت شاهانه قرآن را برداشته گشودند و فرمودند این قرآن از خطوط بسیار خوب آقا ابراهیم است و معلوم میشود از جمله قرآنهای بسیار ممتاز خزانه می‌باشد ما شنیدیم که به خزانه‌های نقدی دست درازی شد و بخزانه‌های دیگر تصرفی نشده خازن‌الدوله ازین فرمایش اندکی مشوش گشت و عرض کرد بسیار خزانه‌ها هم دست زده شده ولی هرکس آمد و هرچه برده و بهرکس داده شده باسم و رسم قلم بقلم می‌دانم.

(میگویم و می‌آیمش از عهده برون)

شاهنشاه با نهایت شرم حضور صحبت را تغییر داده فرمودند تاج‌الدوله این چه سجع مهریست که بعد از فوت خاقان مرحوم اختیار کرده و این مهر را

به کاغذ من زده بود .

(خاک غم ریخت فلک بر سر تاج)

از بابت افسردگی خودش حق دارد اما من نمیخواهم این مهر را بر کاغذی بزنند شما باصفهان بتاجالدوله بنویسید برای همه شما وفات مرحوم خاقان با وجود حیات من باید ابدًا " موثر نباشد . آنوقت زن با احترام پادشاه بودید حالا جده محترمه پادشاه هستید با آغا بهرام فرمودند برو قائم مقام را بگو بیاید قایم مقام بیای ارسی آمد از پشت پنجره آغا بهرام عرض کرد قائم مقام حاضر است فرمودند قائم مقام بیا بالا میان اطاق . قایم مقام عرض کرد وقتی در رکاب خاقان مرحوم به سفر سلطانیه روانه بودم در بین راه بقدر نیم فرسنگ از جاده دور بودم دیدم خواجه سرایان و غلامان حرم تاخت آوردند فریاد دور شوید کور شوید بلند شد چاکر با آن که کور بودم رو بفرار نهادم و پرسیدم چه هنگامه است گفتند حرم محترم سلطنت می آید و می باید هیچ چشمی به لباس و چادر آنها برنخورد نمیدانم چه شد که باین زودی امثال ما چاکران دولت حق احترام خانواده سلطنت را میخواستیم بشدتی برداریم که در یک اطاق با چند نفر بانوان حرمخانه و بنات محترمت خاقان مغفور زانو بزانو بنشینیم و در حیرتم که اعلیحضرت شهریاری چگونه کیفر اینطور سلوک و رفتار جسورانه ما را بدهد مرد اجنبی فراهانی از کجا بهمچو مجلسی وارد شود .

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب در این نطق قایم مقام تمام نکات و تعریضات راجع بآصف الدوله بود شاهنشاه سکوت فرمودند . ضیاء السلطنه در جواب گفت قایم مقام مقام این سخنان نیست شب گذشت و ما زیاده مصدع اوقات مبارک شدیم خداوند شما و آصف الدوله را بما محرم نموده اجنبی یعنی چه؟ دو همشیره مادر خانه آصف الدوله و شما هستند ما دو خواهر زن و ایندو مادرزن شما هستند قدم بالا بنه و بلای تشویش ظل السلطان را بر حسب فرمان سلطان زمان رفع و جمعی را آسوه کن . قایم مقام گفت چون تحریرات شاهزاده ضیاء السلطنه را خیلی دیدهام ازین تقریرچنان می ماند که فرمایش کنندگان ایشان هستند و باطاق آمده در اول ورود بحضور مبارک این قسم عرض کرد (ارحم من راسمالالرجاء وسلاحهالبکاء و جنودهالنساء) بعد

فخرالدوله مطلب سابق را بمیان آورده استدعای خطامان و مهر به قرآن را کرد . قائم مقام قرآن را گرفت و قلمدان را گشود و بحضور مبارک باین تفصیل عرض کرد که عهد و پیمان اقسام مختلفه دارد شنیدم پس از آنکه سعادتقلیخان در قلعه صفی آباد یاغی و برادرش مرتضی قلیخان در قلعه بام طاغی شد عبدالله خان ارجمند با جمعی مامور تسخیر دو قلعه مزبور شدند هر دو برادر بتوسط محمد قاسمخان امیر دولواز در تضرع با شمشیر و کفن درآمدند و رقم عفو صادر شد روزیکه شاهنشاه پدر بزرگوار شما ولینعمت کل ایرانیان در کنار باروی قلعه بام تفرج می فرمودند محمد نام بغایری شاهنشاه را دید و شناخت فوراً " شمخالی بقصد آن حضرت انداخت گلوله شمخال از پادشاه گذشت در پیشانی یکی از ملازمان خورد و او را کشت محمد نام را که در حضور مبارک آوردند بجای آنکه سزای او را در کنارش نهند حضرت خاقان فرمودند چون قلم عفو بر جرایم تمام یاغیان کشیدم و بامیر قاسمخان در اینخصوص قول دادم بخون این خاین نیز تیغ خون ریز آلوده نمیشود و همچنین شنیدم که حسین خان فیلی و اسد بختیاری را که محمد علی میراز خطامان داده بود وقتیکه در طاق کسرا جان به جان ستان می سپرد دو ساعت قبل آن دو نفر را خواست و گفت به مکان خودتان بروید زیرا عصیان شما در نظر شاهنشاه می باشد و اندیشه آن دارم که پس از من کسی شفیع شما نتواند بود و من به بد عهدی از دنیا رفته باشم هم اکنون باوطن خود بروید آنها مرخصی حاصل کرده رفتند .

ولی بعضی قسمهای به قرآن هم در کمال سستی و نقطه مقابل این عهود می باشد از جمله شاهزاده محمد ولی میرزای حاضر سوگندها یاد کرد و قسمها به قرآن خورد که عبدالرضاخان یزدی را شاهنشاه بمن بسپارد و در حبس من باشد به جان او کاری ندارم مال خودم را از او خواهم گرفت عبدالرضا خان باو سپرده شد فوراً " بحرمانه خود بر دو تمام اهل حرم را با ساطور و کارد مطبخ و چاقو و مقراض قلمدان و قیچی خیاطی بدن او را ریزریز کردند تفصیل تمرد عبدالرضا - خان و جسارت او نسبت به شاهزاده حکمران یزد هرچند بحدی بود که شایستگی همین مکافات را داشت اما خوردن قسم و مخالفت عهد مطلبی جداگانه است و چون داستان عبدالرضا خان و کشته شدن او معروف است محتاج بشرح نیست

تقریر دیگر قایم مقام در حکایت بد عهدی فقره سوگند عباسقلی میرزای جوان بود با خانلرخان پیر که او هم بعهده خود وفا نکرد با آنکه به کشتن آن مرد محترم فاضل هیچ لزومی نداشت تفصیل آن اینست .

عباسقلی خان

پس از آنکه ابراهیم خان ظهیرالدوله مرحوم شد و عباسقلی خان پسرش که دخترزاده حضرت خاقان بود به حکومت کرمان رسید غرور جوانی و اغوای پیشکار او قاسم خان دامغانی مشارالیه را بهوای سلطنت انداخت و لشگری جمع نموده ترانه خودسری نواخت خاقان مرحوم خانلرخان زند را بملامت و نصیحت او فرستاد پند پدرانه پیر دنیا دیده را آن جوان کم تجربه نپذیرفت و خانلرخان گفت تو به طهران رفته از جد تاجدار من اطمینان حاصل کن و بنویس من بدون عذر و تاخیر به آستان مبارک مشرف می‌شوم بهمین عهد و میثاق عباسقلی خان خانلرخان خاطر جمع شده از کرمان برگشت عباسقلی خان چهل نفر غلام گمنام با ارباب حسین نام نوکر خود مامور کرد تا خانلرخان را در بین راه به قتل رسانیدند بعد ازین مقدمه شجاع السلطنه مامور کرمان شده محمد قاسم خان دامغانی را دستگیر و بدارالخلافت فرستاده او را از هردو چشم محروم کردند و مجازات از کردار ناهنجار خود یافت عباسقلی خان جای فرار ندید به مازندران فرار نمود چون پدرش ابراهیم خان برادرگرامی ملک آرا و خود عباسقلی خان داماد او بود شاهزاده ملک آرا شفاعت او را در پیشگاه حضرت کرد و جرایم او بآب عفو حضرت شاهانه شسته شد .

نگارنده گوید خانلرخان مزبور از زندیه و مادرش عمه شاه شهید بود مدت سلطنت آنحضرت در کرمان حبس نظر و سپرده به ابراهیم خان ظهیرالدوله بود بجهت آنکه عمه خاقان شهید بعد از کریمخان زوجه علی مرداخان شد شاه شهید از عمه خود هم رنجیده خاطر بودند ولی ظهیرالدوله با خانلرخان در کمال احترام رفتار میکرد خاقان مغفور باطنا " در آنزمان با عمهزاده خود ارسال

و رسایل و مهربانی محرمانه داشت پس از جلوس سلطنت او را از کرمان احضار فرمودند منصبش غلام پیشخدمتی بود اما در آن اوقات شغل غلام پیشخدمتی خیلی معتبر بود چنانچه جمعی کثیر از امراء و بزرگاه ایران مثل دو سردار ایروان و دو سردار دامغان و غیر آنها بمنصب غلام پیشخدمتی افتخار داشتند شخص خانلرخان در خدمت خاقان مرحوم محبوبیت داشت و احترامش نزدیک به درجه امیر قاسم خان و ابراهیم خان بود در اندرون و بیرون و سفر و شکار بیشتر اوقات عمر او در حضور مبارک مصرف میشد شکارچی و اسب تاز و تیرانداز رشید بلکه در جمیع کمالات ماهر و در مدت توقیف کرمان به تحصیل علوم مشغول بود شعر خوب می گفت و خط خوش داشت این رباعی را در اول جلوس خاقان مرحوم گفته و بعرض رسانیده است .

رباعی

دیدم که گرفتیم جهان را یکسر ز اقطاع زمین ز باختر تا خاور
 بگسسته ز بیم ما دلیران خفتان بگرفته بیاد ما حریفان ساغر
 محمد رحیم خان زند پسر خانلرخان و محمد حسن خان خان حالیه نوه
 اوست و ملک ایرج داماد و تربیت یافته خانلرخانی است بالجمله از نطقی که
 قایم مقام کرد در حضور شاهنشاه به مقام دلجویی ظل السلطان برآمده گفت این
 شاهنشاه مهربان ابداً خیال بدی بجان و مال شما ندارد قسم و قسم نامه لازم
 نیست مقصود استدعای شما از خاکپای مبارک چیست ظل السلطان گفت میخواهم
 در خانه خودم آسوده و محترم بمانم و تدارک سفر مکه کنم که موسم حج می باشد
 اجازه فرمایند بمکه مشرف شوم .

قایم مقام از جانب اعلی حضرت پادشاهی این مستدعیات را مقبول داشته
 باتفاق ظل السلطان و شاهزاده محمد ولی میرزا که او هم در این مجلس آسوده —
 خاطر باشد و مقصودش آن بود که تنخواهی که در زمان فترت از خزانه باو داده
 بودند استرداد نشود با آصف الدوله از حضور مبارک مرخص شدند اهل حرم با
 نهایت تشکر از مهربانی و التفاتهای شاهانه به خانهای خود رفتند مرحوم دارا
 در آنوقت منزل قائم مقام بود که ظل السلطان و آصف الدوله و محمدولی میرزا به

جهت رفع خستگی مجلس ساعتی بمنزل قائم مقام آمدند قائم مقام به دارا گفت ظل‌السلطان است مرخصی زیارت مکه را حاصل کرده دارا بر حسب همان طریقه خود که حرف را در موقع بی‌مضایقه می‌گفت این شعر را خواند .

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو میروی به ترکستان است
واقعا " همانطور شد روز جلوس شاهنشاه در تخت مرمر باب همایون و تدبیرات قائم مقام که پادشاه معزول را سفرای دولتین روس و انگلیس نیز ببینند خفتان مرصع خاقان مرحوم که روی ماهوت گلی دوخته شده بود و از ملبوس خاص شاه شهید بود اکثر اوقات ظل‌السلطان در سلام رسمی باجازه سلطنت او را می‌پوشیده جیقه مرصع که مختص خودش بود بسر می‌گذارد در آنروز نیز خفتان و جیقه را زیب سرو بر کرد و در سلام عام بهمان و تیره که در پدر بزرگوار می‌ایستاد در حضور برادرزاده تاجدارش ایستاد و پس از چندروز با کمال احترام روانه زیارت مکه متبرکه شد صد نفر غلام و قره‌یوزباشی حسب الامر تا یک منزلی همدان در رکابش بودند .

از (آق بلاغ) سه فرسنگی همدان ظل‌السلطان را بمرآغه و از آنجا به اردبیل بردند تا اینکه بتدبیر دو برادر خود رکن‌الدوله و اماموردی میرزا حکم تقدیر از اردبیل به مکانی که امکان فرار نبود مستخلص شده به خاک روسیه و از آنجا به اسلامبول رفته زیارت مکه و مجاورت عتبات عالیات فایز شدند .

احتراماتی که سلطان محمودخان پادشاه عثمانی و محمدعلی پاشا خدیو مصر در حق این سه نفر شاهزادگان محترم و دربارۀ شاهزاده الله وردی میرزا که قبل از آنها باسلامبول رفته بود اگر خواهیم شرح دهیم خیلی مطول خواهد شد این واقعه چون خیلی محل تعجب بود نوشته میشود و قیتکه خواستند شاهزاده ظل‌السلطان را به مرآغه ببرند و معاینه دید که قضیه برعکس مقصود و مقصد کعبه اوتبدیل به ترکستان یافت یک جعبه مقلی را در میان تنور اطاقی که منزل داشت گذارده به صاحبخانه گفت این امانت بدست تو سپرده باشد اگر وقتی شنیدی که من در جایی هستم و دست تو بمن نمیرسد رد امانت نمای .

بعد از پنج سال که ظل‌السلطان به عربستان آمد آنمرد دهقان متدین جعبه را بدون عیب و نقص برد و به صاحبش رسانید آلات جواهر و بعضی اسباب

نفیسه که میان جعبه بود از قسمت ظل السلطان خارج نشده بود .

شاهزاده الله وردی میزای ملقب به نواب حکومت شاهرود و بسطام را داشت و متهم به همدستی تراکمه و عصیان به حضرت خاقان و باین جهت معزول گردید پس از عزل او شاهنشاه جمجاه اسبابی برای کشیک شاهزادگان مقیم دارالخلافه فراهم آوردند که شاهزاده نواب ریاستی بر شاهزادگان اهل کشیک داشته باشد کیومرث میرزای ابوالملوک هم نایب شاهزاده نواب باشد چند نفر از شاهزادگان را منتخب نمودند که شبی پنج تن با یراق و سلاح برای کشیک وجود مبارک پدر تاجدار خود در عمارت چشمه که نشیمن خاقان مرحوم بود حاضر باشند .

اطاق و خدمتکاران متعدد و اسباب راحت شب در کشیکخانه آنها موجود بود بعضی از پسرزاده های شاهنشاه نیز که در آنوقت جوان و موقع جانفشانی را درک کرده بودند بدادن پیشکش و توسط پدرهای خود در سلک عمال داخل اهل کشیک شدند مثل مسعود میرزا پسر محمود میرزا و رضا قلی میرزا پسر محمدرضا میرزا و نصرالله میرزا پسر محمد ولی میرزا و محمد طاهر میرزا پسر ظل السلطان و غیره مجلس اول که به هیئت اجتماعی در حضور مبارک حاضر شدند و شاهزاده الله وردی میرزا آنها را از سان همایونی گذرانید و خاقان مغفور جا و مکان و سان ملکزادگان عظام را دیدند بنابر مناسبت تهمت عصیانی که به الله وردی میرزا زده شده بود این شعر را باو فرمودند .

(شعر)

دانم که بامن دشمنی جای تو در دل داده ام مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام
امان الله افشار و امیر اصلان خان پسرش سفرا و حضرا همه شب در کشیک
حاضر میشدند و بمعیت آنها هر شبی پنج نفر از خواجه سرایان هم حاضر کشیک
بودند اسامی شاهزادگان کشیک که مقیم دربار و حکومت و ماموریتی نداشتند این
است :

(الله وردی میرزا ملقب به نواب) (کیومرث میرزا ملقب به ابوالملوک)
(علیرضا میرزا ملقب به حکیم) (کیقباد میرزا ملقب به شهریار) (ملک ایرج میرزا)

ملقب به رئیس (محمد مهدی میرزا) (منوچهر میرزا) (حاجی شاهقلی میرزا) (کیخسرو میرزا) (هرمز میرزا) (بهرام میرزا) (سلیمان میرزا) (شاپور میرزا) (ملک منصور میرزا) (سلطان مصطفی میرزا) (سلطان ابراهیم میرزا) (جهان شاه میرزا) . اما کیومرث میرزای ابوالملوک وقتی با علی عسگرخان سرایدار در نگارستان نزاعی کرد تغییر خاطر همایون در حق او بمرتبه شد که بعد از خوردن چوب زیاد که احدی جرئت شفاعت نداشت از شدت تغییر خنجر مرصع را از کمر کشیده خواستند به دست مبارک چشمان ابوالملوک را از حدقه بیرون بیاورند که دارا حضورا " فریاد کشید که ای شاه عاقل ای پیر فلک میخواهی تقلید نادرشاه دیوانه را بکنی؟

خاقان مرحوم فورا " از عقیده خود متصرف شده خنجر را در نیام گذاردند بعد از چند روزی اهل قم از کیکاوس میرزا شاکی شدند خاقان مرحوم برای دلجویی از ابوالملوک فرمودند قیمتها را ببر مطالبشان را برس و در تدارک حکومت قم باش ابوالملوک برای اظهار کمال و کفایت خود چند فرد از بابت نقد و جنس و تفاوت عمل ولایتی با صورت مطالب عارضین بخط خود در نهایت خوبی نوشت وقتی که بنظر پادشاه رسانید فرمودند تو میخواهی هم میرزا باشی و هم حاکم نان اهل قلم را قطع نمیکم کسی که فردنویسی کرد بدرد امور حکومت نمیخورد اهل ولایت از پرتو او نان نمیتوانند خورد ماموریت او بهمین بهانه موقوف شد .

ابوالملوک با نهایت کاردانی و کفایت و فضل و فهم در زمان پدر بزرگوار خود بدبخت بود اما در عهد سلطنت ابد مدت پادشاه جمجاه حکومتها و مناسب بزرگ یافت و کارش روزبروز بالا گرفت تا ملک آرا شد .

الله وردی میرزا و کیومرث میرزا گذشته از اخوت یک نوع مودت با هم داشتند پس از آنکه وضع سلطنت ناقص علیشاه برهم خورد شاهزاده نواب با ابوالملوک فرارا " به اریمالروم رفتند ابوالملوک در همانجا بماند زمانیکه فخرالدوله بمکه رفت از جانب پادشاه عطابخش جرم پوش محمد شاه غازی انارالله برهانه او را خاطر جمع و راضی بآمدن طهران کرد بقیه احوال الله وردی میرزا من بعد نگارش خواهد یافت .

چنانکه عرض شاهزاده دارا در موقع تغییر خاقان مغفور به ابوالملوک در خاطر مبارک موثر افتاد در بسیاری از مواقع نیز مقبول افتادن مطالب سایر شاهزادگان که حسن موقعی داشت مسموع شده است از جمله طهماسب میرزای مویدالدوله میگفت هنگامیکه با برادریم محمد حسین میرزای حشمت‌الدوله نقاری حاصل کردم در سلطانیه زمان ماموریت قشون به محاربه روس خدمت خاقان مغفور رسیدم و عرایض خود را رسانیدم حکومت کرمان بمن مرحمت شد جبه پولک دوزی به رسم خلعت میرزا غلام شاه پیشخدمت آورد گفت فردا صبح باید بخاک پای همایون مشرف و مرخص بشوید. برحسب امر رفتار نمودم ولیعهد مرحوم هم چکمه بپا آمدند که مرخص تبریز شوند و با لشگری انبوه در مقدمه اردو عزیمت به ساحل ارس نمایند پای مرحوم خاقان را ببوسیدند و عرض کردند سفر جنگ خصوص با دشمن قوی چنگ خالی از مخاطره نیست میخواهم وصیت خود را بخاک پای مبارک نموده مرخص شوم شاهنشاه فرمودند چه وصیت داری عرض کرد اگر در این سفر تصدق خاک پای مبارک شوم این معامله که با برادریم محمد علی میرزای مرحوم میانه طهماسب میرزا و محمد حسین میرزا فرموده و تخم رقابت و مغایرت در دل‌های آنها کاشته‌اند مابین محمد میرزا و جهانگیر-میرزا نفرومائید. خاقان مرحوم فوراً فرمودند طهماسب میرزا برو به منزلت تا بمنزل رسیدم حامل فرمان آمد و فرمان را پس گرفت و حکومت من سر نگرفت ملتزم رکاب ولیعهد و سپرده بایشان شدم.

پس از آنکه الله وردی میرزا باسلامبول رفت سلطان محمود خان عثمانی مقدم او را محترم شمرده فرمود من با پدرت که بدرود عالم را کرده برای تو فرقی ندارم تمنای خاطر را بگوی و هرچه مرسوم میخواهی خودت تعیین کن تا در آن مضایقت نشود شاهزاده با کفایت عالی طبع عاقل که صاحب کمالات صوری و معنوی بود تیراندازی و رشادت داشت و خط نستعلیق را خوب مینوشت و شعر مطبوع می‌گفت و تخلص او فیاض بود با آنکه دست و دلش باز و بسیار نظیف و آراسته بسر می‌برد و سلیقه کامل داشت در جواب سلطان عرض کرد برادرانم در اردبیل محبوسند استدعا آنکه این پادشاه بزرگ از آنشهریار سترک تمنا کند که نام حبس از آنها مرتفع شده در هریک از نقاط ایران اولیای

آندولت مصلحت دانند این محبوسین اردبیل را حکم اقامت دهند تا عیال و اولاد متفرق خود را جمع‌آوری نموده آسوده باشند هرگاه باین قسم اطمینان حاصل نفرمایند مرخص فرمایند که در عتبات عالیات توطن جسته من نیز ضمانت نمایم که خطا و خلائی از آنها نسبت به سلطنت ناشی نشود همه ما را پدر بزرگوارمان به شاهنشاه ایران محمد شاه سپرد و سلطنت را حق او قرار داد ما را جز اطاعت و چاکری مقصودی نیست دیگر آنکه سلسله سلطنت و اولاد ما را اگر واهمه مستولی شود بجهت جامعه اسلام ناچار فرار بخاک عثمانی خواهند نمود بسرحد داران عثمانی مقرر شود بآنها مهربانی نموده عرض آنها را به باب عالی برسانند و تا خبر رد و قبول نرسیده در آن سرحد محترماً زیست کرده باشند خودم هیچ تمنائی ندارم زیرا که پادشاه ایران برادرزاده و بجای پدر ما بر سریر سلطنت متمکن است ابداً راضی به گمنامی و بی‌نامی ما نخواهد شد هر جا باشیم و هر چه بخواهیم بر ذمه سلطنت شاهنشاه است که مرحمت بکنند و مرحمت می‌کنند.

از این تقریرات و استغنائی طبع شاهزاده نواب سلطان محمدخان را خوش آمده فرمود مهمان محترم هستی و مقام فرزندى بمن داری دو فقره مطلب شما با کمال محبت پذیرفته است شاهزاده هم باین وعده سلطان مستظهر شد ولی شاهزادگانی که استخلاص آنها را میخواست مقارن همین گفتگوها از اردبیل فرار نمودند و سلطان محمد خان وفات یافت. عبدالمجید خان پسرش سالی پنج‌هزار تومان برای شاهزاده مقرری و مرسوم قرار داده نواب با نهایت احترام به بغداد آمده متوطن گردید مثل شاهزاده سلیمان میرزا و اسماعیل میرزا پسر محمدولی میرزا بهمان استعدادی او صاحب مقرری از دولت آل عثمان شدند.

طغیان ثانوی ظل‌السلطان در کاظمین موجب گردید که شاهزاده نواب با لباس مبدل از بغداد بمیان ایل کلهر آمد تا ایلات آنسرحد را به مظاهرت خواهد و برای برادرش خدمتگذاری کرده باشد چون اصل عمده پایه و مایه نداشت وضع ظل‌السلطان و رکن‌الدوله و کشیک چیباشی در عربستان برهم خورد و عجمها بعد از بردن منفعت از دور آنها پاشیدند. شاهزاده نواب به کاظمین مراجعت کرد از جانب دولت علیه ایران به بابعالی اظهار خواهش دوستانه شد که الله وردی

میرزا از آن سرحد بجای دیگر تحویل نماید شاهزاده محترماً " بشامات رفته در بندر بیروت اقامت یافت جمعی از برادرزادگانش در آنجا خدمت او متجمع شدند اسباب راحت خود را باعلی درجه مهیا کرده بود و مدتی با کمال بزرگ - منشی در بیروت نشیمن داشت و روزگارش در آنجا به سرآمد این مطلع از اشعار نواب است .

ای شه حسن مرانم ز درخویش خدا را پادشاهان ز در خویش نرانند گدا را
آقای علی آبادی این شعر خود را بشاهزاده نوشته به بغداد فرستاده بوده است .

نازکن ناز توای غالیه مووالیه کز زلف رونق تبت و آب رخ کشمیر به بردی
نواب این دو شعر را در جواب نوشته :

نه شگفت است اگر غالیه مووالیه از زلف رونق تبت و آب رخ کشمیر به بردی
شور تیمور ز خاطر بر دو قتل هلاکو عمه مقبولو اگر غمزه شبگیر ببردی
والیه و عمه مقبولو معروفند از تیمور و هلاکو مقصود پسرهای فرمانفرما و شجاع السلطنه هست اسامی پسران شجاع السلطنه غالباً " از نام سلاطین مغول است چنانکه وصال شیرازی گوید :

شد ایران دلم از چارترک جنگجو ویران هلاکو خان وارغون خان و اکتای و اباقا آن
اولاد خاقان مغفور با نهایت کثرت یکنوع طرف مهربانی مخصوص و محبت پدر و فرزندی پادشاه تاجدار بودند و در میان خودشان هم بیک درجه احترام و حدود بزرگی و کوچکی داشتند که مزیدی بر آن متصور نمیشود اگر هزار بوک و مکر باطنی بود هروقت بیکدگیر میرسیدند صحبت و محبت و یگانگی و برادری را از دست نمیدادند هریک را در خدمت پدر تاجور خودشان احترامی مخصوص داشتند .
ولیعهد جنت مکان در حقیقت پادشاهی مقتدر بود ولی با آن اقتدار در اجرای مکنونات خاطر پدر بزرگوار و اطاعت و انقیاد و احترامات ظاهری و خوف و خشیت باطنی بر تمام برادران سبقت می نمود بعد از فتح صفحات خراسان و نظم آن سامان ولایتی که از تحت حکومت مستقله ولیعهد مرحوم خارج ماند مازندران و گیلان و استرآباد و فارس و اصفهان و قم و کاشان و عراق و گلپایگان و کرمانشاهان و لرستان و عربستان و ملایر و نهاوند و توپسرکان بود دیگر ممالک از

سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام با اقصی بلاد خراسان و قزوین و خمسه تا منتهای آذربایجان در زیر سم ستوران عسکر و لایت عهد بود عبدالله میرزا و رکنالدوله و بهاءالدوله و اسمعیل میرزا مشعوف بودند که در جاده، دو ایالت بزرگ و برادر بزرگوار خود یعنی آذربایجان و خراسان واقع شده و مشمول مرحمتند اما طهران با وجود حکومت ظل السلطان برادر اعیانی ولیعهد مرحوم مال ولیعهد بود کرمان و یزد که از تصرف شاهزاده محمد ولی میرزا و شجاع السلطنه بیرون رفت بدو برادر زاده و داماد ولیعهد سیف الملوک میرزا و سیف الدوله میرزا تفویض شد بعد از مراجعت از سفر خراسان برای تمام برادرزادگان خود مگر معدودی از کمبلین رقم، مهر فرمود. و این کار را تا آنوقت نکرده بود.

وقتی به برج نوش نقل مکان نموده عزیمت خراسان داشت روزی خاقان مرحوم به علیخان امیر آخور فرمودند که اسب نکار سواری مرا با تاج مرصع و زین و یراق و کوی زرنگار ببر ولیعهد را سوار کرده به باغ لالیمزار بیاور که در نزد من صرف ناهار نماید زمانیکه علیخان ابلاغ امر همایون را کرد شاهزاده علیخان ملقب به ظل السلطان و علی نقی میرزای رکنالدوله و اماموردی میرزا و تمام شاهزادگانی که مقیم دربار بودند خدمت ولیعهد رضوان مهد حضور داشتند. ظل السلطان که به همه جهات بر شاهزادگان حاضر رتبه برتری داشت بنا بر تعلق و تعلق برادری و احترام اسب سواری خاقان مغفور پیاده برکاب افتاد آنجا که عقاب پر بریزد معلوم است از سایر اخوان چه خیزد. همگی متابعت ظل السلطان نموده در رکاب روانه شدند ولیعهد میرور بهمان احترام پادشاهی به خاک پای مبارک شاهنشاهی رسید و بخاک افتاده منتهای فروتنی را بکار برد خاقان مغفور احترام پدران که در حق پسر خود فرمودند مافوقش متصور نبود ولی این فروتنی ظل السلطان گویا باطنا "خوششان نیامد".

شاهزاده محمد علی میرزای مرحوم متخلص بدولت یا (دولشاه) کفایت و کاردانی شخصی خود را بدرجه رسانیده بود که خاقان مغفور هروقت شاهزاده را از کرمانشاهان بطهران احضار میکردند بتمام اهل حرمخانه میفرمودند هر قسم احترامی که در حق من بعمل میاورید محمد علی میرزا مستحق همان احترام است بالاخانه مخصوص در عمارت چشمه برای مرحوم شاهزاده سوای بالاخانه

معروف به بالاخانه فخرالدوله که شاهزادگان می‌نشستند معین بود. پس از وفات دولت شاه تا رحلت خاقان مغفور در آن بالاخانه هیچ باز نشد. وقت شام سر سفره طرف دست راست خاقان مرحوم که خارج از سه سمت سفره بود کسی از شاهزادگان در این سمت نمی‌نشستند می‌نشست.

بعد از شام شاهزاده مغفور خدمت حضرت خاقان میرفت سایر شاهزادگان احضار نمی‌شدند تا محمد علیمیرزا مرخص میشد آنوقت مجلس و اسباب صحبت و قمار فراهم می‌آمد در حقیقت همان اشعاریکه میرزا تقی علی‌آبادی در وفات شاهزاده مرحوم گفته در توصیف ایشان کافی است و هی‌هذا.

جهان‌اطرفه بی‌مهر و وفا بدخو جهان‌بستی همی با مهربانان بی‌سبب نامهربانستی
پس از دوران دولت‌شاه صبا بگذر بکرمانشه همی بینی مدائن را که بی‌نو شیرانستی

بیت شمشیر بدو کمر بسته نمیشود

در سن طفولیت با حضرت خاقان شهید آقا محمد شاه که مردمان شصت ساله آزموده نمیتوانستند تکلم کنند سؤال و جوابی‌کردماند که محل حیرتست شاه شهید وقتی باو فرمودند این شمشیر مرصع را اگر بتو بدهم چه میکنی در نهایت جلادت عرض کرد یک شمشیر بدو کمر بسته نمیشود گردن شما را میزنم و شمشیر را بکمر می‌بندم خاقان شهید بهم برآمدند و در آنروز مادر نوروخان ایشک آقاسی باشی که از نسوان محترمه قاجاریه بود اگر شفاعت نمیکرد مخققاً " شاه شهید آن طفل را میکشت ولی حسب الامر ایشان را با محمد ولی میرزا به شیراز بردند و بحضرت جهانبانی سپردند. محمد قلی میرزای ملک‌آرا هروقت شاهزادگان در حضور شاهنشاه نبودند اذن کشیدن قلیان را داشت وقتی که شاهزاده‌ها مشرف بودند خاقان مرحوم بعد از صرف قلیان به ملک‌آرا می‌فرمودند برو بیرون نفسی تازه کن.

دستخطی که به خط ضیاءالسلطنه برای ملک‌آرا می‌نوشتند عنوانش ابوی مقام بود واقعا " این پدر و پسر را هرکس با هم می‌دید ملک‌آرا به حسب افتادگی

و ضعف بدن مانند پدر بود در سواری بعد از آنکه شاطر قلیان را به شاهنشاه میداد اگر ملک آرا می‌آورد شاهزادگان دیگر این حق را نداشتند. در خدمت شاهنشاه با عصا میرفت سائیرین را این اجازه حاصل نبود بدون مجلس قمار هم به ملک‌آرا اذن جلوس می‌دادند جای ملک‌آرا و شاهزاده علی میرزا و فرمانفرما و شاهزاده علی میرزا و فرمانفرما در سر سفره همان دست راست بود که گفته شد. ولیعهد مرحوم هم آنجا می‌نشستند. از شاهزاده محمد ولی میرزا شنیدم که می‌گفتند در سلام شاه شهید ما چند نفر که شاهزاده آنزمان محسوب بودیم باین ترتیب می‌ایستادیم اول ولیعهد مرحوم بعد از آن ملک‌آرا و فرمانفرما و شاهزاده علی میرزا و زیر دست او من که محمد ولی میرزا هم بودم حسینقلی خان برادر خاقان مرحوم و ابراهیم خان عمو سلیمان خان اعتضادالدوله و همچنین سائیر امراء و بزرگان سلام هریک را جائی مخصوص و معین بود که دخلی باین طبقه نداشتند.

اما احترامات فرمانفرما اینکـه در میان تمام اولاد خاقان مغفور فرمانفرما را مهد علیای بزرگ به فرزندى نگهداشت و وصیت کرد همانطور که اسم شاه‌شهید به پسر عباس میرزا گذارده میشود اسم مرا هم به دختر حسین—علی میرزا بگذارند. ام‌الخاقان دختر فرمانفرما که گویا قریب نود سال عمر دارد و در کربلای معلی مجاور است بنام آسیه خانم والده ماجده خاقان مغفور نامیده شده و خطاب ام‌الخاقان یافت. دیگر آنکه فرمانفرما در مقر حکومت هیکل مروارید حمایل می‌نمود و اسب نکاری که کوی مرصع بر دمش بود سوار میشد سائیرین این اجازه را نداشتند مگر در این اواخر که امتیاز مزبور به سیف‌الدوله حاکم اصفهان هم داده شد که در مقر حکومت این اجازه را داشت اسب نکار سوار میشد و کوی مرصع بر دم اسب میزد اما تعثال مبارک شاهنشاه را سوای مرحوم ولیعهد رضوان مهد از طبقه شاهزادگان بهاء‌الدوله و از طبقه نوکر سپهدار حاکم عراق حامل این نشان و دارای این افتخار بودند بجز آنها بکسی دیگر التفات نشد.

شاهزاده محمد علیمیرزا از طفولیت حاضر جواب بود وقتی خاقان مرحوم ملاطفت فرموده یک کلاه درویشی بدست خودشان بر سر دولت‌شاه گذاشته فرموده بودند این کلاه بر سر تو خیلی خوب می‌آید در جواب عرض کرده بود بعد درویشی

اگر هیچ نباشد شاهی است از طبقات اواسط و اواخر چند نفر از شاهزادگان را خاقان مغفور خیلی دوست می داشتند به مناسبت طفولیت برای آنها لباسهای مروارید دوز و کمرها و جیقه‌ها و بازوبندها و خنجرهای مرصع ممتاز بعضی اسباب تجمل دیگر التفات شده بود که سائرین این وضع را نداشتند و در خدمت پدر بزرگوارشان گستاخ بودند التفاتهای مختلف می دیدند اسامی آنها از اینقرار است (فتح الله میرزای شعاع السلطنه) (کیکاوس میرزای بهاء الدوله) (سلیمان میرزا که در رشادت و حسن صورت شهره آفاق بود) (سلطان احمد میرزای عضدالدوله) (کامران میرزا) (یحیی میرزا) شاهزاده یحیی میرزا از نمره بهاء الدوله و سیف الله میرزا شمرده میشد جای او هم در سلام میان اطاق بود از طرف مادر احترام مخصوصی داشت پس از آنکه منوچهر خان معتمدالدوله بوزارت او نامزد شد و حکومت گیلان به یحیی میرزا رسید این فقرات هم بر اعتبار و احترام شاهزاده افزود.

معقوده محترمه مرحوم محمد حسن شاه قاجار دو تن بیش نبودند و والده شاه شهید خاقان ملقب به جهانسوز شاه و همشیره سلیمان خان قاجار قوانلو ملقب به اعتضادالدوله بود والده مرتضی قلیخان و مصطفی خان هم از بزرگزادگان دولو و با حسنخان جد جانمحمد خان دولو نسبت قریبه داشت و بهمین جهت بود که مصطفی خان عمو به جانمحمدخان و سایر کملین دولو قاقا خطاب میکرد گویا قاقا در اصطلاح ترکان آنزمان به معنی برادر و همسلسله بوده این دو زن معتبره به جهت یوخاری باش و آشاقی باش یک عداوت ایلیت داشتند. سایر پسرهای محمد حسن شاه که تصویر ایشان در اطاق صف سلام عمارت سلیمانیه کرج است که یکی از بناهای صدر اصفهانی می باشد و باسم داماد خود شاهزاده سلیمان میرزا ساخت و مخارج آنرا بخاقان مرحوم پیشکش کرد صاحبان آن تصاویر تماما از منقطعه بودند. محمد حسن شاه آنچه زر و جواهر داشت سپرده به والده مصطفی خان بود بعد از آن که شاه شهید به سلطنت متمکن گردیده و مرتضی قلیخان به ممالک روسیه رفته و پناهنده شد و مصطفی خان از دیده نابینا گشت جواهر و زرهای آن زن محترمه در نهایت بی احترامی ماخوذ داشتند بنابر نفاقی که در میانه دو طایفه دولو قوانلو بود دولوها با زندیه

از در یگانگی بدر آمدند و در شهادت محمد حسن شاه با دشمن او همراهی کردند این دو برادر بجهت آنکه مادرشان دولو بود محترم ماندند و مانند آقا محمد شاه در بدر شیراز مثل جهانسوز شاه باغواي کریمخان در دست تراکم جرعه نوش شربت شهادت نشدند. بعد از آنکه آقا محمد شاه و برادرش حسین-قلیخان از استرآباد آواره مانده و به کرد رفتند روزگار والده خاقان مرحوم و فتحعلیخان پسرش که گویا در عنفوان شباب و به سن ده یا دوازده ساله بود منتهای پریشانی را حاصل کرده بحدی که روزی طبع مبارکش به قانون اهل دارالمرز بشکار جنگل مایل بود از بابت آنکه تفنگ نداشتند خدمت والده مصطفی خان رفته وجهی از برای خریداری تفنگ خواسته بود او بطور تعریض گفته بود اگر خیلی رشید بشوی مثل محمد حسن خان جد خود شهید خواهی شد تفنگ لازم نداری.

دل شکسته خدمت والده خودشان رفته اظهار مطلب کرده بودند چون در بساط چیزی نبود دستمال ابریشمی بزرگی که قدما بر سر می پیچیدند و سر قجری می نامیدند ده تومان زیاده قیمت داشت به پسر نامور خود داده بود که از قیمت آن تفنگ خریداری فرمود از خاقان مرحوم شنیده شده که اول شکار من سه قرقاول بود در حالتی که با کمال خوشوقتی مراجعت از شکار کرده به منزل می رفتم سه نفر درویش دیدم که در کنار آتش نشسته اند به خیال خود گذرانیدم که این نخستین شکار خود را نیاز قفرا کنم پس از آنکه قرقاولها را در خدمت آنها گذاردم بصورت من نگار کرده گفتند جوان باین شمایل و ادب و صورت نیکواز چه مکان و کدام دودمانی گفتم پسر زاده محمد حسنخان قاجارم روزگار غدار با ما اینگونه رفتار نموده هر سه نفر بیکبار دو دست بدعا برداشته گفتند خداوند آب رفته شما را به جوی باز آرد و بخت بلند و تاج و تخت نصیب تو باد یکی از آن صیدها را تصرف و دوتای دیگر را بخودم رد نمودند.

خاقان مغفور باطنا " به بزرگان سلسله عرفا ارادت کامل داشت بلکه با جمیع طبقات طوری رفتار می نمود که وقتی اهل ملایر و تویسرکان بعبادت مالوفه و رسم دیرین از مرحوم شیخ الملوک در اصفهان عارض شدند و حاجی سید محمد باقر مرحوم واسطه عرض آنها بود خاقان مرحوم به سپهدار فرمودند شیخ الملوک

که از معتبرین شاهزادگان بود به خدمت سید برده و گفت پادشاه جمجاه شیخ — علی میرزا را معزول فرمود با آنکه ملایر خانه اجداد مادری اوست از دستش گرفت هروقت در خدمت شما از کرده پشیمان شد و آنچه بتعبدی از رعیت گرفته رد نمود و شما شفاعت کردید حکومت ملایر باو داده میشود والافلا عاقبت هم بمنظور شد و شیخ الملوک را که مرحوم سید بقال گذاشت و قیل و قال ملایریها رفع شد آنوقت حکومت را باو مرحمت فرمودند بعد از آنکه شاه خلیل الله پیشوای اسماعیلیه را اهل یزد بقتل رسانیدند حضرت خاقان باعلی درجه خونخواهی و مواخذه قتل سید مزبور را فرمودند و بجهت دلجوئی آن سلسله دختر خودشان را باقاخان پسر شاه خلیل الله داده که آن سلسله دل شکسته و گسسته نشوند و به مرحوم میرزا محمد اخباری کمال خلوص را داشتند چنانچه در جنگ روس میرزای مزبور مشغول ریاضت شده سرایشچندر سردار روس را در روزیکه تعهد کرده بود به درگاه شهریار آوردند که بدست ابراهیم خان بادکوبه کشته شده بود .

پس از آنکه شیخ احمد مرحوم در سن بیست سالگی اجازه اجتهاد و تصدیق فقاہت از مرحوم سید بحر العلوم گرفته بعزم زیارت مشهد از بصره به یزد آمدند خاقان مغفور میرزا محمد ندیم را که یکی از رجال آستان و مردی دانشمند و محترم بود نزد شیخ فرستاده نامه در کمال احترام نوشتند این بیت از خود مرحوم خاقان است که به شیخ نوشته شده .

محرمی خواهم که پیغامی برد نزد جانسان نام گمنامی برد
ایشان را بدارا خلافه دعوت فرمودند با کمال عزت باتفاق میرزا علیرضای
مجتهد معروف یزد به طهران وارد شدند و قدرشان محترم شمرده شد حضرت
خاقان به شیخ مرحوم اظهار فرمودند که شما باید در دارالخلافه مقیم باشید هر
نقطه که مایل باشید محل توقف شما تعیین شود شیخ متعذر شد که با ملاحظه
التفات پادشاه مردم مرا در شفاعت و توسط کارهای خود مجبور میکنند و آن
توسطها موجب نقصان اعتبار در حضرت سلطان خواهد شد بالجمله قبول این
معنی را ننموده به مشهد اقدس مشرف شدند و پس از مراجعت شاهزاده محمد —
علی میرزا شیخ را به کرمانشاه برده در مدت توقف در آنجا نهایت تمجید را از

ایشان بعمل آوردند. در طفیان آخر مرحوم حسین قلیخان برادر خاقان مغفور که با لشکر انبوه از بروجرد آمدند و خاقان خلد مکان با جمعیت کثیر از طهران عزیمت فرمودند و خبر بمرحومه مهد علیا والده خاقان رسید از بیلاق نوا بامعدودی بطور چاپاری بحدود کاشان که رزمگاه دو سپاه بود رسید هردو پسر رو بمادر آوردند و آتش حرب فرو نشست و پسرها را باتفاق بقم آورده به دستیاری مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی شفاعت مهد علیا در حق حسین - قلیخان مقبول افتاد شبی مهد علیای مرحومه میرزای قمی را به بقعه مبارکه حضرت معصومه علیها سلام خواسته هردو پسر را نیز حاضر فرموده به میرزای مرحوم گفتند درین روضه مقدسه دعائی میکنم و توقع دارم شما آمین بگوئید خداوند رحمی باهل ایران بفرماید و یکی از ماسه نفر زودتر ازین نشاء برویم تا مردم آسوده شوند و این لشگرکشیها مرتفع شود تا من زندهام فتحعلیشاه نمیتواند برادرش را مجازات دهد برادرش هم دست از هنگامه و سودای سلطنت برنمیدارد بیچاره مردم گرفتار کار این دو فرزند من ماندهاند.

بعد باتفاق بطهران آمدند حسینقلیخان مغضوب نظر شده در دزآشوب (دزآشوب شمیران) منزل گرفت بطو احترام قراول و مستحفظ داشت آن دعای تحت قبه حضرت معصومه علیها سلام زود باستجابت رسید و مهدعلیا رحلت نمود و خاقان مغفور برادر خود را از دیده نابینا نمود ولی بعد از کور شدن مهربانی زیاد از حضرت خاقان نسبت باو میشد.

حیات مرحوم حسینقلیخان بعد از کوری به دو سال بیشتر امتداد نیافت محمد صادق خان بیگدلی که در آنزمان منادمت و مصاحبت او را داشت بسیار با کمال خوشخط و صاحب طبع موزون بود و معروف است که این دو سال ابدا "سخنی راجع به چشم و بینائی نگفت که مبادا حسین قلیخان از شنیدن آن متأثر و دلتنگ شود در آخر عمر اجازه زیارت مشهد خواست و پس از مراجعت به رحمت آلهی رفت مشهور است که پس از اصلاح و عفو تقصیر او نوشتجاتی که دیگران به حسین قلیخان نوشته بودند برای برائت ذمه خود بمهد علیا داد که به خاقان مرحوم بدهید و باولیای دولت بگوئید که بزرگان طایفه قاجار مرا باین حرکت واداشتند.

مهد علیا خاقان مرحوم را خواستند و منقلی پر آتش گذارده به پسر تاجدار خود فرمودند برادرت چندان مقصر نبود این راهنمایی از امراء و اعظم ایران شد اما نخواهم گذاشت این نوتشجات را بخوانی که جمعی از تو و تو از جمعی بدگمان شوید و تمام آن مراسلات را روبروی پادشاه به آتش سوزانید مقصود از ایراد این حکایت احترام میرزای قمی بود که مهد علیا با آن جلال او را در شفاعت با حسینقلیخان با خودش همدست و همداستان نمود.

به طبقه حکما خیلی اظهار ارادت می فرمود مرحوم ملاعلی نوری و امثال او در نهایت احترام بودند با این که در میان این طبقات منافرت بود ابتدا "دخلی بعالم سلطنت نداشت و برای روسای هر سلسله احترامی بسزا ملحوظ میشد بلکه در مجلس اگر گفتگوی علمی بمیان می آمد حضرت خاقان با هریک از آنها در مسلک خودشان طوری سؤال و جواب می فرمود که گویا سالها در آن فن تحصیل فرموده بودند ولی این اطلاع از تحصیل و درس نبود بلکه از بسیاری معاشرت و صحبت با اهل فضل و استفسار مقالات و مقامات آنها از ادبای انجمن حضور شاهانه ضبط خاطر مبارک شده بود این اشخاص غالبا " در خدمت خاقان مرحوم صحبت تواریخ و اشعار و سایر علوم را میداشتند و هریک علی قدر مراتبهم احترامی داشتند (فخرالدوله حاجی محمد حسینخان قاجار مروزی) (معمدالدوله) (میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص به نشاط) (محمد صادق خان دنبلی) (محمودخان دنبلی) (فاضل خان گروسی) (ملک الشعرا فتحعلیخان متخلص به صبا) (آقا میرزا محمد نعیم) (حاجی علیمحمد متخلص به قرقی) (میرزا صادق وقایع نگار) (میرزا جعفر حکیم الهی) (آخوند ملا علیمحمد کاشانی) (آخوند ملا عباس عرب) این سه نفر علاوه بر مصاحبت و منادمت طرف مزاح و شوخی هم واقع میشدند چنانچه وقتی ملاعلیمحمد کاشی در حضور مبارک مسئله طهارت را میگفت عرض کرد محل تطهیر را بقدری باید شست که صدای چینی بدهد.

خاقان مرحوم فرمودند من بقدری می شویم که صدای کاشی بدهد.

در زمان شاه شهید حضرت خاقان بمنصب ولایت عهد و لقب جهانبانی مفتخر و در شیراز حکومت داشتند روزی از بازار کفش گران عبور فرموده جوان خوش سیمائی را دیده قلب مبارک بصورت او مایل گردیده خواستند در دستگاه

خلوت حکومت باشد چون کمال واهمه را از شاه شهید داشتند که مبادا کسان پسر بنوکری او تن درنهند. و شکایتی بعرض پادشاه برسانند حصول مقصود را به عقده اشکال دیده با ملا عباس عرب وصف شمایل بچه کفشدوز و میل خاطر خودشان و واهمه از آوردن او را به لباس نوکری شرح میدادند :

آتش اندر پنبه کی پنهان شود

بالاخره فرمودند اگر تدبیری میشد و من طرف محبت را بقدر ساعتی از نزدیک میدیدم و صحبتی میکردم منتهای آمال بود ملاعباس عرض کرد اگر این خدمت را بطوری که احدی نداند مقصود چه و میل باطنی جهانبانی چیست صورت بدهم چه التفات خواهد شد ؟

فرمود صد تومان نقد و یکطاقه شال می دهم ملا عباس رفت و پسر را دید و شناخت و پای خود را برای اندازه ایشان داد که یک جفت کفش برای او بدوزد . پس از چند روز رفته کفش را گرفت و پوشید و یک هفته آن کفش را مستعمل نموده پس از هفته بدر دکان آمده کفش را بتغیر پیش آن طفل انداخت و گفت این اندازه پای من نیست پول مرا پس بده جوان تظلم کرد که اندازه نبود روز اول می بایست نپوشی حالا که نیمدار شده کفش رامیدهی و مطالبه پول می کنی دون مروت است آخوند سیلی بروی طفل زد و از دکانش بزیر آورد کفاشان طفل را برداشتند و بدارالحکومه آمدند فریادکنان که همچو حرکتی از دستگاه حکومت عادلانه جهانبانی و مثل آقا محمد شاه پادشاهی خیلی بعید است تا بعرض ما نرسید و ملا عباس را کیفری بسزا ندهید ساکت نمی شویم و عرض حال بدربار معدلت مدار خواهد شد مامور حکومت برای احضار ملا عباس رفت ملا عباس به جهت آنکه خدمت مرجوعه خود را کاملاً صورت داده باشد دو سه ساعت از آمدن طفره زده که جهانبانی عارض را بدقت تماشا کرده باشد جهانبان هم پسر را در پای تالار نگاهداشته مشغول نظربازی بودند .

دیده را فایده آنستکه دلبر ببیند ورنه نبیند نبود فایده بینائی را در این بین ملا عباس نعره زنان آمد که صنف کفشدوز سراپای مرا شکسته اند و می باید حکومت آنها را تادیب نماید دارالحکومه ملو از اجماع شد که به بیند حکومت با کمال تقریبی که ملا عباس دارد چه حکم خواهد فرمود بقدر دو ساعت

و نیم جهانبنانی مشغول استنطاق و ضمنا " مشغول نظربازی شدند بعد فرمودند چوب بیاورید چوب آوردند بفرایشان غضب امر شد ملا عباس را به چوب ببندند ملا عباس از بابت اطمینانی که داشت تبسم می کرد و این حکم را شوخی می شمرد حضرت جهانبنانی اهدا " بروی او نگاه نمی فرمودند که دیده از دیدار جانان برگرفتن مشکل است ملا عباس به چوب بسته شد جهانبنانی فرمودند که به چه جرئت همچو بی حسابی را برعیت پادشاه کرده می باید بسزای خود بررسی ملا عباس بعد از چوب خوردن زیاد از زیر فلکه فریاد کرد نه پول می خواهم نه شال اگر جهانبنانی چیزی هم دستی می خواهد بندگی می کنم او را رها کردند و فرمودند این جوان کفشدوز بسیار طفل محجوبی هست با شما قچی حکومت باشد .

حاجی محمد علی قرقی تخلص از نجبای خوانسار است در جوانی بسیار خوش سیما بوده شعر خوش می گفته شخص ادیب صاحب جمال و کمال شمرده میشد داخل چند نفر پیشخدمتان مخصوص بود این شعر از او است :

حسن اگر دادی دگر ریشم چه بود ریش چون دادی زحد بیشم چه بود
به عبدالله خان امین الدوله اخلاصی نداشت بعضی اشعار در حق او گفته از آنجه اینست :

ای امین شه امان از دست تو نیست یکدل شادمان از دست تو

از فلان شد دین پیغمبر تباه حالیا گو اینزمان از دست تو
بضمیمه اهل خلوت بودن لله عضدالدوله شد چون منتهای محرمیت را
خدمت خاقان مرحوم داشت چند نفر پیشخدمتی که جواهر پوش بودند بامر شهریار حاجی لله از آنها توجه میکرد اول این طبقه محمود خان شیرازی بود که گذشته از حسن صوری و طنازی محسنات معنوی داشت جوان با جمال و کمال بود شعر بسیار خوب می گفت در عین جوانی و تقرب متهم باین شد که قصد جان پادشاه را داشته میل به چشمش کشیدند در کوری اشعار خوب میگفت از جمله اشعار او اینست :

تماشای گل خوش بمرغان گلشن که بستند ما را نظر از تماشا
بعد از (محمودخان) میرزا غلامشاه نوه میرفندرسکی که منتهای صباحت و ملاحات را بانضمام نجابت و سیادت داشت لباسهای فاخر مزین به جواهر

می پوشید کمربندها و قممها و شال مروارید دوز که باصطلاح آنزمان سلامه داشت می بست بدامادی شاهنشاه افتخار یافت. بعد فرخ خان غفاری که از نجبای کاشان و شاهرخ خان که از اهل رستم آباد شمیران است رخت جواهر می پوشیدند که زن از حرمخانه با اثاث و تجمل زیاد باین هردو مرحمت شد زن فرخ خان خاله شاهزاده عیال حاجی میرزا موسی خان زن شاهرخ خان خاله کامران میرزا بود. فرخ خان را خاقان مرحوم در سفر خراسان به ولیعهد مغفور سپرد نجابت ذاتی و کاردانی او را به لقب امین الدوله و مسند وزارت رسانید.

دیگر از جواهر پوشان ابراهیم خان گرجی و جهانگیر خان گرجی بودند که ابراهیم خان سپرده به فخرالدوله و جهانگیر خان سپرده بتاج الدوله بود برای هردو دو شاهزاده خانم از اندرون نامزد فرمودند ولی روزگار فرصت این وصلت را نداد در سلام عام جهانگیرخان و ابراهیم خان دو شمشیر مرصع به گردن حمایل می کردند و در اطاق می ایستادند سپر و دبوس مرصع هم حق سپهدار بود که بر میداشت و در سراسر (میانداری) اطاق جای او بود دیگر بجز دو شمشیر که بگردن این دو نفر و سپر و دبوس که در دست سپهدار بود کسی شمشیر بگردن نمی انداخت و دبوس را هم احدی بدست نمی گرفت در زمان شاهنشاه جنت مکان سپر و دبوس در دست خانباها خان سردار داده شد. و تا آخر دولت شاهنشاه مزبور بهمین قسم مقرر بود فقره حمایل انداختن شمشیرهای متعدد و مفصل به نظامات جدید در این دولت جاوید آیت مرسوم شد.

در سفر اصفهان وقتی خاقان مغفور به قم رسید و مقبره که برای خود ساخته بودند دیدند و تربتی که از عتبات عالیات خواسته بودند در قبر خودشان گذاردند و به حاجی علیمحمدلله حضور فرموده بودند قرقی اگر تو بعد از من زنده باشی خدمت مقبره مرا باید بکنی آن بود که پس از آوردن جنازه شهریار به قم چون این وصیت و فرمایش را ملتزمین رکاب وقت عزیمت به اصفهان شنیده بودند بعد از دفن جسد شهریار و خواندن این شعر آقای علی آبادی.

بسی ناسزاوار و نادلکش است جهانی که فتح علی شهکش است
حاجی علیمحمد را بر سر مقبره گذاردند چند سال حاجی لله و بعد میرزا محمد برادر او که در فضل و فهم هم برادر کوچک قرقی بود مشغول خدمت تولیت

مضع خاقان مغفور بودند گویند حاجی لله در زمان جوانی ایام شکار و شباها نیز برای خاقان خلد مکان تاریخ میخواند آواز پست را بطوری میخواند که صدایش از اطاقی باطاق دیگر نمیرفت و معهذا تمام نکات و مقامات و الحان را بکار می برد در علم موسیقی مهارتش باعلی درجه بود ولی جزاوقاتی که خیلی خلوت بود این هنر خود را در خدمت خاقان جلوه نمیداد گویا کمتر کسی میدانست که حاجی علی محمد بعلاوه سایر کمالات دارای این فن شریف نیز هست .

خاقان مغفور با کمال اقتدار و سلطنت و اجلال فقراتی چند از حسن اخلاق و تجمل و حلمشان شنیده شده پند نیکخواهانه هرکس را با کمال میل قبول می فرمودند چند حکایت از این باب ایراد خواهیم نمود .

وقتی در شکارگاه برای سراغ کبک از ملتزمین رکاب دور مانده بودند یکنفر شکارچی مازندرانی هم بشکار رفته بود در میان کوهی شاهنشاه را دید و شناخت با کمال تغییر روبرو شده عرض کرد ای خانه خراب ما بیچارگان هنوز از خستگی و قصه عمویت آقا محمد شاه بیرون نرفته ایم چرا تنها باین کوه و دشت برای شکار یک کبک میگردی و نمیدانی که قضا و قدر کسی را خبر نمیکند اگر دشمنی در این بیابان برسد چه خواهی کرد برو بسواران و تیپ خودت برس و بجان و مال ما رحمت آور . خاقان مرحوم بهمان زبان مازندرانی به صیاد اظهار مهربانی نموده فرمودند راست میگوئی و فوراً " عنان مرکب را بسمت ملازمین رکاب برگردانیده بود .

در سفر مازندران از پهلوی شخصی قاطرچی عبور فرموده بودند که قاطرش به گل مانده بود و باران شدیدی میآمد هرچه میخواست مال خود را از گل بیرون بیاورد کار مشکل بود از شدت اوقات تلخی فحش بیادشاه میداد که این چه سفاست شاهنشاه آنچه گفته بود شنیدند و بیکی از ملتزمین فرمودند امداد بکن تا مال و بار از میان گل و پرتگاه مستخلص شود ملتزمین آن قاطرچی را خلاصی داه مال و بارش بمنزل رسید در منزل هم اسم و رسم صاحب قاطر را معلوم فرموده مبلغی انعام التفات کرده فرمودند در سفر نمی باید اوقات شخص تلخ شود چرا اینقدر دست و پایت را گم کرده بودی و یاوه میگفتی .

دیگر از آنجمله قوش طرلان بسیار ممتازی که با هزار بازو شاهین برابر بود و تلکها کرده و در شکار همیشه در دست مبارک شهریار بود. وقتی او را به صید کبک رها کردند و فوراً "قراقوش قوش او را زد شاهنشاه از اسب فرود آمده فرمودند تا قاتل قوش مرا نیاورند از این سرزمین برنخواهم خاست یکی از ملتزمین رکاب بجهت دست آوردن قراقوش را زد و بحضور آورد حضرت خاقان به کفاره این حرف که قراقوش را حتماً "میخواهم سه هزار تومان بتوسط علما بذل فقرا فرمودند مکرر می فرمودند عجب خطائی کردم که پرنده را بحکم خواستم این غرور و نخوت در درگاه آلهی مایه شرمندگی و خجلتم شد.

گویند وقتی خاقان مغفور به میرزا شفیع صدراعظم فرموده بودند نمیدانم در طبقه نوکر کسی باشد که بعد از من مثل صادقخان شقاقی که پس از شاه شهید با من روبرو شد و بخیال خود سری و سودای سلطنت افتاد اوهم با ولیعهد من این معامله را بمیان آورد صدراعظم عرض کرده بود سردارهای سمنان و دامغان مدتی میشود که در تدارک اینکار هستند از شدت اعتبار آنها کسی جرئت عرض ندارد خیال ملوکانه بقدری از این حرف پریشان شد که در چله زمستان به خیال سفر دامغان افتاد. اعتبار عیسی خان و ذوالفقار خان و مطلب خان و طایفه آنها بمرتبه رسیده بود که شبی خاقان مرحوم یکی از خواجه سرایان را برای مطلبی نزد ذوالفقار خان فرستاده بودند بعد از مراجعت پرسیدند سردار چه میکرد عرض کرد تنها نشسته مشغول خوردن شراب بود فرمودند چهار نفر از زنانی را که جزو عمله طرب هستند الان مطلقه کردم با تمام جواهرآلاتی که دارند خودت پیش ذوالفقارخان برده بگو شاهنشاه فرمود روا نمیدارم بر تو بد بگذرد حال که مشغول میگساری هستی بنابر مضمون.

اسبی که صفیرش نرنی می نخورد آب نمرد کم از اسب و نه می کمتر از آب است این چهار زن مطربه بتو بخشیده شد که شبها اسباب و لوازم عیشت مهیا باشد. سایر اوضاع ملک و مال و دولت و قلاع محکمه سرداران دامغان و قورخانه و آذوقه قلعه داری آنها بدرجه بود که در تمام ایران احدی بآن و تیره اسباب تجمل و اوضاع بزرگی نداشت با الجمله پس از ورود موکب خاقان بدامغان شبی زوجه ذوالفقارخان طبقی از انگور زمستانی که باصطلاح رساتیق و ده نشینان انگور

آونگ می‌گویند بحضور مبارک آورد پادشاه دنیا دیده پست و بلند روزگار سنجیده دید که در فصل انگور باین صفا و طراوت خیلی تازگی دارد فرمودند این تحفه منحصر بخانه شما می‌باشد عیال سردار عرض کرد بیشتر خانه‌های دامغان در زمستان انگور خانگی دارند فرمودند از هر خانه بیک بهانه بفرست و انگور بیاور حسب الامر اطاعت نموده از پنجاه شصت خانه بل زیاده انگور بحضور آوردند حضرت خاقان بدقت ملاحظه فرموده دیدند هیچیک مثل انگور خانه ذوالفقار خان نیست صدر اعظم را خواسته فرمایش کردند هنوز خداوند عالم عزت و اقبال این جماعت را خواسته است یقین می‌دانم عیال فلان کدخدا و دهقان اوقات خود را در نگاهداشتن انگور زمستانی زباده بر اهل خانه مطلب خان و ذوالفقارخان و علیخان مصرف می‌دارند یک شهر و یک خاک و یک هوا ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا دور نیست که اگر باین خانواده آسیبی برسانم برای خودم خوش نباشد منتهای التفات را بسردارها کرده و زود مراجعت کردند. اندکی نگذشت که اردوی فتحی خان سر از افغانستان بدر کرده جمعی از لشکریان مامور بدفع او شدند از جمله ذوالفقارخان بود که در آن جنگ مثل نهنگ حرکت کرد و جمعی کثیری را از مردم فتحی خان با سپاه بسیار قلیل خود یعنی همان قشون سمنانی و دامغانی شکست فاحش داد آنها فرار کردند و کشته شدند و دولت گزافی بدست لشکریان افتاد پس از چندی که باز بعضی فقرات از حضرت گوش زد و معروض پیشگاه شهریاری افتاد و ستاره اقبال آنها رو به زوال نهاد روزی ذوالفقار خان را بیکی از درختان دیوانخانه بسته و امر شد او را با درخت با اره دو نیمه کنند حضرت خاقان بالمشافه عطای خودشان را با خطایای سردار مزبور تعداد می‌فرمودند از آنجمله فرمودند بدرهای شال عظیمخانی گرانها که هر طاقه زیاده بر سیصد تومان خریداری میشود از غنایم جنگ فتحی خان بدست افتاد یک طاقه آنها بحضور من نیاوردی ذوالفقارخان عرض کرد فتحیخان را از من خواستی شال عظیمخانی نخواستی اگر شال عظیمخانی میخواستی در نهایت سهولت از دکان یک بازرگانی میخریدم و میدادم پادشاه فوراً از قتل او اغماض فرموده مبلغی جریمه سردار را بهمین عرض صادقانه چاکرانه ببخشود اگر چه آن برادرها از آن اعتبار افتادند ولی ملاحظه حال و

خدمتشان از نظر مبارک فراموش نمیشد.

شاهزاده عالییه سلطان خانم که والدماش شهربانو خانم از بزرگ زادگان خوانین خدا بنده بود برای علیخان عروسی کردند و منصب امیر آخوری که موروثی علیخان و عیسی خان بود تا وفات شاهنشاه مرحوم در دست او بود. شخص علیخان در بذل و بخشش و سلیقه و پاکی فطرت و سیمای خوش و قامت موزون با وجود دامادی شهریار و این منصب بزرگ در فروتنی و تواضع اول شخص روزگار محسوب میشد. مولود سلطان خانم را هم که از بطن ملک جهان خانم اصفهانیه بود به رضا قلی خان پسر اسماعیل خان دامغانی دادند مقصود شهریاری از این دختر دادن‌ها نگاهداری خانواده سرداران دامغانی بود

در سیرت اخلاق شاه شهید

خاقان شهید با آن که در حفظ مراتب سلسله جلیله و ملاحظه حقوق هر یک از امراء نهایت اقدام را داشتند معهذا به مضمون الملک عقیم در مقامی که احتمال میداد یاسای مقرر و او راه خللی پیدا کند از انواع سیاست فروگذار نمیکرد به جعفر قلیخان برادرش نهایت میل را داشت جعفر قلیخان هم بسیار مرد رشیدی بود در همه جا خدمات عمده برای برادر تاجور خود کرده بود معاندین بتدریج خاطر پادشاه غیور را بر برادر آشفته ساختند شبی در مجلس شرب لوطی صالح شیرازی که در عهد کریمخان در شیراز اظهار چاکری بلکه جاسوسی بجهت شاه شهید می نمود بعضی مطالت بطور مضحکه در خدمت جعفر قلیخان گفته بود که خلاف احترام سلطنت بود خبر باقا محمد شاه رسید و باطنا "نهایت تغیر را بهم رسانید در وقت خواب بقانون معمول یکنفر شاهنامه خوان برای شاه مشغول خواندن شاهنامه شد چنانچه در عهد سلطنت خاقان مغفور هم عبدالحسین خان ملایری در هنگام سواری در پهلوی رکاب عالی باواز بلند شاهنامه میخواند بالجمله شاهنامه خوان در خدمت شاه شهید این بیت را خواند.

بهرجا سرفتنه جوئی که دید ببرید و بر رخنه ملک چید
 حضرت پادشاهی بمجرد شنیدن این حالش منقلب شده در همان شب یا
 شب دیگرش جعفر قلیخان بطناب افتاد بعد از قتل برادر به برادرزاده خود جهانبانی
 می فرمود برای تدارک سلطنت تو ببین چها کردم یک برادرم بخاک روسیه
 فراری شد برادر دیگرم از دیدگان نابینا ماند این یکی را هم باین حالت
 می بینی مقصود از آن دو برادر دیگر مرتضی قلیخان و مصطفی خان بود پس از
 این قضیه علیخان برادر شهریار مشوش شده به جهانبانی پیغام کرد که به
 شاهنشاه عرض کنید شنیده ام وقتی بیکی از محارم خود فرموده بودید تا پسرهای
 محمد حسن شاه را از صفحه روزگار بر ندارم سلطنت خود را پایدار نمی بینم
 اکنون این مطلب را معاینه می بینم و میدانم از من نخواهید گذشت هرچه می کنید
 زودتر بکنید شاه شهید در جواب به جهانبانی فرموده بودند به علی قلیخان
 عمومیت بگو آنچه شنیده صحیح است در حق پسرهای پدرم این خیال را کردم
 نه در حق دخترانش من ترا دختر محمد حسن شاه میدانم بعد بر حسب امر
 علی قلیخان را در مازندران حبس نظر فرمودند و به جهانبانی فرمایش شد که
 برادرم علی قلیخان تا من زنده ام دختر محمد حسن شاه است وقتی نوبت
 سلطنت به تو میرسد او پسر محمد حسن شاه خواهد شد خیلی زود او را از
 دیده نابینا کن تا بزرگان قاجار و روسای ایران به بینند که تو برادر من و پسر
 محمد حسن شاه را کور کرده مایه قوت و قدرت تو خواهد شد خاقان مغفور هم
 وصیت عم تاجدار را در اول جلوس سلطنت معمول داشتند .

روزی شاه شهید بشکار تشریف می برد قدری از دروازه دولاب دور شده
 بود شخص رعیتی عرض کرد رستم قلیخان برادرزاده شهریار از شکار برمیگشت
 یک مرغ از روی بار من بعنف برای طعمه قوش خودش برد فوراً "مراجعت بشهر نموده
 حسین قلیخان را بطوری تادیب کرد که فرموده بود یقین دارم مرده است یا
 خواهد مرد ببرید بدست مادرش بدهید تا مردم بدانند که رعیت من بی صاحب
 نیست .

وقتی جهانبانی پلو را در حضور عم بزرگوارش میل فرمود فوراً "قاب پلوزا
 از تغیر بر سر بردارزاده خود شکست و فریاد میکرد ایران من طاقت و وسعت

خوردن خورش با پلو را ندارد خورش با چلو بخور پلو با خورش تفریط مال میود.

زمانیکه در شیراز برسم کروی بود پادشاه مهربان کریمخان زند همیشه به ایشان پیران ویسه خطاب میکرد و اکثر اوقات در پیش خود می‌نشانید و طرف مشورت خود قرار میداد وقتی که خبر اغتشاش خراسان رسید کریمخان وکیل به آقا محمد شاه گفته بود نمیدانم خود بسفر خراسان بروم یا سردار و لشکر بفرستم آیا چه مصلحت میدانی جواب گفته بود که البته تشریف بردن وکیل زودتر رفع انقلاب مملکت را خواهد کرد وکیل گفته بود ای پیران ویسه میخواهی به استرآباد خودت نزدیک بشوی اگر کار از پیش رفت کفایت خود را بمن معلوم داشته باشی اگر از پیش نرفت خودت را با یل و قبیلہ خود برسانی این مصلحت خودت بود چیزی که خیر و صلاح من در آن باشد بگو.

رافت کریمخان وکیل وقتی مقتضی آن شد که مرحوم آقا محمد شاه را به حکومت استرآباد بفرستد فرمان و خلعت داده مرخص نمودند همینکه شاه شهید را براه روانه شد میرزا جعفر وزیر کریمخان عرض کرد شیر را به بیشه فرستادی و این پستی است که رویش را دیگر نخواهی دید فوراً " وکیل از کرده پشیمان شد و آقا محمد شاه را مانع از رفتن گردید. پس از آنکه پادشاه جهان‌دیده به سلطنت رسید میرزا جعفر را خواسته مقرری و مرسومی التفات فرمودند و فرمودند برو در خانه خودت آسوده بمان سه سال سلطنت مرا بدو کلمه حرف عقب انداختی چون به ولی نعمت خود خیانت نکردی روا نمیدارم که ترا بیازارم.

لوطی صالح بعد از فقره قتل جعفر قلیخان برادرش لوطی صالح را که آشنای قدیم خودش بود در خلوت خواست فرمود بجهت مسخرگی و صحبت‌هایی که در مجالس اجزای سلطنت زندیه و در حضور خود وکیل میکردی سرمایه و مکنت ترا میدانم باید راست و بی کم و کاست بگوئی و تقدیم کنی تا جان تو به سلامت بماند لوطی صالح عرض کرد راست میگویم و تقدیم هم میکنم اما خداوند عالم در وجود تو گذشت خلقت نفرموده میگیری و باز جان مرا تلف میکنی فرمودند تو نگفته من میدانم چه داری از ملک و مال و پولی که پیش تجار سپرده قریب پانزده هزار تومان داری لوطی صالح عرض کرده بود بخدا قسم

زیاده بر هشت هزار تومان ندارم و میدهم فرموده بودند این مبلغ ازو گرفته شود روز دیگر او را خواسته فرمودند می باید در حق تو رفتاری شود که دیگر روی رفتن مجالسرو صحبت مضاحک را نداشته باشی حکم شد دماغ او را بریدند بعد از بریدن دماغ چون لوطی صالح آشنای ایام گرفتاری بود باز جرئت نموده عرض کرد دیدی که خداوند تعالی در وجودت گذشت نیا فریده آقا محمد شاه فرمودند آنچه ازو گرفته شده بود رد کردند و فرمودند برو بعتبات مجاورت اختیار کن زیرا می ترسم باز طرف غضب من واقع شوی و حرف تو راست شود لوطی صالح بدون اینکه دیناری ضرر مالی تحمل کند با همان دماغ بریده و کمال تردماغی رفت و در مشهد کاظمین علیهما السلام تا زمان وفات مجاورت داشت .

آقا محمد خان با قلم تراش فرشهای اطاق سلطنتی کریم خان زند را می برید

هرچند وکیل باقا محمد شاه منتهای مهربانی را میکرد اما پدر کشتگی و دشمنی کریمخان از خاطر پادشاه قاجار نمی رفت گویند هروقت در اطاقهای سلطنتی تنها میماند فرشها را با چاقوی خود پاره میکرد و میگفت حالا همینقدر را از دستم برمی آید و میکنم تا وقتی که خداوند برایم بخواهد و بدانم با این طایفه چکنم پس از آنکه خدا خواست تا هرجا توانست در تادیب آن طایفه خودداری نکرد چنانچه غضبهای مختلف در حق لطفعلی خان زند فرمودند و کرمان به جهت شدت تغییر با و قتل عام شد .

چگونه استخوانهای کریمخان زند را از خاک بیرون آورد

رحمن خان یوزباشی بیات را فرمودند سر و استخوان کریمخان در شیراز بقول حکیم انوری .

همچو ریواج پروریده شده وقت از خاک بر کشیدن اوست
 برو استخوانهایش را بیاور در کریاس محل عبور من دفن کن که هروقت از
 روی آن میگذرم روح او بیادم بیاید رحمن خان بفرموده عمل کرد وقتیکه شاه
 شهید به مشهد مقدس مشرف شد بعد از زیارت حضرت رضا صلواالله و سلام علیه
 همین که از حرم مطهر بیرون آمد از اهل آستانه پرسید قبر بهرام قلی آقای
 عزالدینلو کجاست نشان دادند شهریار بکنار قبر نشسته سرش را ساعتی بر سر
 قبر گذاشت و برداشت و بروسای قاجاریه خطاب فرمود که بهرامقلی آقا میگوید
 حالا سلطنت به سلسله خودتان رسید قصاص مرا از بیک جان اوزبک اگر نکشید
 نامردی کرده‌اید تمام قاجاریه عرض کردند تا هرجا بفرمائی در رکاب شاهانه
 هستیم و قصاص خون بهرامقلی آقا و خلاصی متعلقان او که اسیر هستند هر قسم
 که بفرمائی حاضر و منتظریم فرمانی برای بیک جان شد و مامور مخصوص رفت که
 اگر کسان بهرامقلی آقا را مرخص و هرچه از آنها گرفته‌ای رد نمائی فبها والا
 منتظر آمدن شاهنشاه باش بیکجان بمجرد زیارت فرمان بطوریکه امر شده بود
 اطاعت نمود و باین عبارت باعیان و کسان خود گفته بود.

اخته خان هرچه گوید کند مرا طاقت مقاومت با وی نیست

محمد حسن آقا پسر بهرامقلی آقا را با سایر متعلقان او و اموالی که از آنها
 گرفته بود رد نمود این محمد حسن آقا مردی نداشت و زنهای فراوان داشت .
 حاجی محمد حسن خان ملقب به فخرالدوله سابق الذکر است که از بزرگان
 قاجار موزوری و از طایفه عزالدینلو و با مهد علیای اول والده خاقان مغفور
 منسوب می‌باشد . چنانچه سابقا " شرح داده شده شاه شهید شب زنده‌دار بوده و
 در نماز شب زیاد گریه میکرده است از پوشیدنی و نوشیدنی و سایر فقرات لذتهای
 دنیا به چیزی مقید نبوده جز نگاهداری رعیت و افزونی مملکت با آنکه عضو
 مردی نداشت زنهای متعدد در حرمخانه او بودند هرزنی را که بخلوت میخواست
 از شدت شوق او را با دست و دندان زیاد اذیت میکرد و هروقت حالت خوشی

از برایش دست میداد و دماغی داشت دو تا رکه زدن این ساز در میان تراکمه معمولیست میزد .

زند ولی نه بقهر و نوازدهش نه بمهر نوازده و زند از بهر صوت جان پرور در مدت عمر خود مطلبی نگفت که بآن وفا نکند حتی جان خود را به راه درست قوی گذاشت که هنگام تغییر بیهوشی خود فرمود امشب ستارگان آسمان را وداع کنید که دیگر چشم شما بر آنها نخواهد افتاد . آنها بخیال قتل آن پادشاه بزرگ افتادند زیرا میدانستند که بقول بیک جان هرچه گوید کند و قتیکه سان لشکر قراچوخی مازندرانی را میدید مازندرانیها که عموماً " با سلاطین قاجار از بابت همجواری یکنوع فدویت مخصوص داشتند یکنفر پیش آمده سر بگوش پادشاه گذاشت و عرضی کرد خاقان شهید به میرزا اسدالله خان وزیر لشکر نوری که از نوکرهای مقرب نمره اول بود فرمودند امروز حالت دیدن سان ندارم بماند به روز دیگر پس از مراجعت به عمارت شاهانه فرستادند چند نفر صاحب منصب و تابین نوکر قراچوخی را خواست مدتی در خلوت با آنها مشغول سؤال و جواب بودند بعد جهانبانی را احضار فرموده فرمایش کرد فلان نوکر قراچوخی بمن خبر داد که فلان شخص در فلان دسته اسلحه آتش در کمر پنهان و قصد کشتن پادشاه جهان را دارد از دیدن سان امروز طفره زدم و اشخاصی را که لازم بود با خود آوردم و تحقیقات بعمل آمده معلوم شد باین بیچاره تهمت زده بودند میانه آنها یک خصومت ولایتی در میان بوده دختری که اسم نامزدی او را داشته بدیگری داده اند باین واسطه کینه ورزی میکند و چندین بار اسباب تلف کردن طرف مقابل را فراهم آورده بوده است و این عرض خلاف امروز که بمن کرد محض غرضی باطنی بود حکم این را چگونه باید کرد جهانبانی عرض کرد در صورت عدم تقصیر و تهمت محض آنکه خلاف عرض کرد باید به سزای خود برسد و آنکه بی تقصیر بوده مورد التفات شود فرمودند حکم به عدالت کردی نه حکم به حفظ وجود سلطنت بود برو بیرون بمان تا ترا بخواهم خاقان خلد آشیان می فرمودند حسب الامر بیرون آمده در دیوانخانه نشستم ساعتی نگذشت که عارض و معروض و سامع و قائل بی تقصیر و مقصر را فراشان غضب قطار کرده و به طناب انداخته و نعش آنها را از خلوت بیرون کشیدند بعد مرا

احضار کرده فرمایش کردند خطا کردم که طرفین را حضورا " بمقام سؤال و جواب آوردم وقتی ملتفت شدم که پنج ساعت آنها روبروی من می‌گویند ما قصد کشتن پادشاه را نکردیم تو بغلان جهت تهمت زدی و گوینده" مطلب می‌خواهد بطور های مختلف می‌خواهد اشتباه کند تمام آنها را مستحق قتل دانستیم . زیرا گویی که در حضور من بشنود میتوان قصد کشتن پادشاه را نمود باید کشت دیگر نمی‌باید سرش زنده بماند آن بود که بی‌تقصیر و مقصر در تحت یک حکم محکوم شدند .

(در احتراز حضرت شهریار از جزع و بیقراری و اهتمام در ثبات و برادری)

پس از آنکه خیر وفات ولیعهد جهان مکان از خراسان رسید و شاهزاده علیخان ملقب به ظل‌السلطان مطلع شد دو شبانه روز از خانه بیرون نیامد وقت شام و نهار حضرت شهریار جویای حال او میشد می‌گفتند تکسر مزاج دارد خبر ناخوشی ولیعهد هم مدتی بود بعرض رسیده (حکیم کارمل) بتعجیل برای معالجه ارض اقدس شده بود روزی تمام اولیای دولت در دیوانخانه جمع شدند که این خبر وحشت اثر را بعرض برسانند وقت عصری بود که حضرت خاقان به قاعده معمول در اطاق سراری رو به قبله خلوت کریمخان نشستند عضدالدوله و کامران میرزا که خدمت پدر بزرگوارشان اکثر اوقات باید حاضر باشند در همان اطاق ایستاده بودند سه نفر عمله خلوت در راهرو اطاق بودند معتمدالدوله و چند نفر از خواجه سرایان دم دری که رو به اندرون می‌رفت نشسته بودند چون علی‌الرسم هروقت خاقان مرحوم در خلوت کریمخان تشریف داشتند اگر کسی را از دیوانخانه بحضور مبارک می‌خواستند یکی از خلوتیان میرفت و خبر میکرد آنکه احضار شده بود وقتی وارد میشد کفش خود را همان درب اول میکند و دوجا تعظیم میکرد تا بدر ارسی بیاید بعد از ورود او دربان در بزرگ را که وارد خلوت میشوند فوراً " می‌بست تا وقتی که برای مرخصی آن شخص در را باز میکرد و ثانیاً " می‌بست شاهنشاه فرمودند الله یارخان بیاید آصف‌الدوله بهمان قاعده که شرح

داده شد از در ارسی آمد خاقان مرحوم فرمودند چاپار خراسان آمده است یا نه عرض کرد میرزا علی نقی آمده است که مقصود میرزا علی نقی برادر میرزا تقی ملقب به علما از دائی زادگان آصف الدوله است خاقان مرحوم فرمودند پنج هزار تومان به حکیم کارمل انگلیس انعام دادم و او را با میرزا علی نقی پیش عباس میرزا فرستادم از حکیم چه خبر شد احوال عباس میرزا چطور است عرض کرد حالت ولیعهد خوب نبوده از قضای آسمانی حکیم صاحب در منزل میامی جهان فانی را وداع گفته شاهنشاه فرمایش کرد الله یارخان پس بگو عباس میرزا مرده آصف الدوله بگریه افتاد عرض کرد خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سر اهل مملکت کم نفرماید جان همه ما چاکران تصدق خاک پای مبارک باشد بحمدالله در هر ولایتی یک نایب السلطنه دارید شاهزادگان عظام و بازماندگان آن مرحوم انشاءالله در زیر سایه مبارک زنده باشند آصف الدوله بی اختیار گریه میکرد و اشک از ریش او میریخت ولی حضرت شهریار خیم بابر و نیلوفر همینکه عرض آصف الدوله تمام شد شاهنشاه فرموده الله یارخان انصاف نکردی که گفتی در هر ولایت یک عباس میرزا داری می بایست عرض کنی بعد از هفتاد سال عمر با این کثرت اولاد و چهل سال سلطنت دیدی که از دنیا بی اولاد و بلاعقب رفتی اما بهیچ قسم جزع و گریه نمیکردند و برسم همیشه فرمایشات را بلند می فرمودند آصف الدوله دستش را بروی عصا گذاشته بود و اشک می بارید بعد فرمودند عبدالرحمن خان و میرزا تقی آقا بیایند آنها هم بحضور مشرف شدند فرمودند بروید بنشینید دو طغرا فرمان برای محمد میرزا ابوالقاسم و دو طغرا برای فریدون میرزا و محمد حسن خان زنکنه بنویسید از بابت فوت مرحوم عباس میرزا اختلال و اغتشاشی در امورات نشود سایه مبارک پادشاه کم مباد هریک در کار حکومت و پیشکاری خود در نهایت اقتدار باشد تا بعد تکلیف شما در آذربایجان و خراسان مفصلاً معلوم شود و فرمایش کردند آغا سعید خواجه برود و مهر من از پیش خازن الدوله بیاورد به میرزا تقی خان فرمودند طول مده در تحریر و زود فرامین را با امین الدوله بیاور و مهر کن .

چون فرامین و نوشتجاتی که به مهر شاهنشاه میرسید و در حضور مبارک مهر میشد در مجموعه طلائی گذارده در میان کیسه مروارید دوز می گذاشتند و

سر کیسه مهر میشد و باندرون برده به خازن‌الدوله میسپردند آنها برای نوشتن فرامین رفتند میرزا حسین حکیم باشی بملا علیمحمد کاشی ندیم شاهنشاه گفته بود قبله عالم بردباری میکند و می‌ترسم بغض گلویش را گرفته خدای نخواسته فجاء کند حتماً " برو باطاق و بدون واهمه مطلبی عرش کن که شاهنشاه بگریه بیفتد گریه تسلی قلب را می‌نماید ملا علیمحمد کاشی وارد شد و بدون واهمه عرض کرد ای پادشاه بزرگ پیر گویا اسفندیار روئین تنی در ماتم مرحوم محمد علی میرزا حق داشتی که هیچ گریه نکردی مثل نایب‌السلطنه داشتی حال چرا آسوده نشستهای و خودش شروع به گریه کرد. یک سماور بسیار بزرگی در میان طاقنمای خلوت کریمخانی بود که همیشه آب گرم برای وضو و حاجت موجود باشد شاهنشاه در نهایت آرامی فرمودند آخوند گریه پدر برای پسر مذموم است اما اگر یک مخبر صادقی حاضر بود و خبر میداد که اگر من در میان این سماور بنشینم و این آب بقدری بجوشد که تمام بدنم تحلیل رود و فنای صرف شوم عباس میرزا پسر من از دار بقا بدار دنیا رجعت خواهد کرد بسر مبارک شاه شهید باشد رضا تن بقضا درمیدادم این فراقی که ابداً امید وصال در آن نیست و کواه قول من شعر حافظ شیرازی است.

فرصت شمار صحبت کز این دوراه منزل چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن البته بسیار سخت خواهد بود فردا میگویم آخوند طالقانی بیاید شهادت حضرت عباس را بخواند گریه بر آن بزرگوار برای عباس میرزا هم خوب است کاری که حاصل دنیا و آخرت در آن نیست آدم عاقل چرا مرتکب شود گویا رسم بود که خاقان مرحوم در مطالب عمده بسر مبارک شاه شهید قسم یاد می‌فرمودند اما یاد کردن این قسم بسیار کم بود بیشتر اوقات می‌فرمودند بسر مبارک شاه که مقصود سر مبارک خودشان بود در اطاقی که صورت شاه شهید بود هر وقت وارد میشدند تعظیم میکردند بالجمله بعد از آنکه فرامین را آوردند و خواندند و به مهر مبارک رسید آصف‌الدوله را خواسته فرمود از شاهزادگان و طبقه نوکر کسی حاضر است عرض کرد برای عرض این خبر دلسوز امروز از اول ظهر تمام شاهزادگان و روسای قاجاریه و سایر طبقات نوکر و روسای آنها بدیوانخانه اجتماع کرده و هستند فرمودند از نیامدن علیخان شاهزاده در این دو روز نزد من همچو

می‌فهمم که مرگ برادرش را فهمیده است بهیئات اجتماعی بروید خدمت باو بگوئید قبله عالم می‌فرماید در عزای محمد علیمیرزا من صاحب عزا بودم زیرا که برادری از مادر خود نداشت در قضیه عباس میرزا تو صاحب عزا هستی از علماء و اعیان و شاهزادگان و بزرگان طبقه نوکر سه روز مرخص هستند در دیوانخانه باید رسوم تعزیه داری بعمل بیاورند و قاجاریه خودمان بهمان طریق ایلیت رسوم تعزیه‌داری کنند ترکمانها را هم خبر کنید آنها هم در عزای ما عزادار هستند و ایل ما محسوب میشوند آغا سعید خواجه به تمام اهل حرمخانه اطلاع بدهد که درین سه روز مرخص هستند بخانه علیخان شاهزاده بروند مجلس تعزیه‌داری عباس میرزا مردانه و زنانه در همانجا میبایست منعقد شود شاهزاده‌ها و شاهزاده خانمها در آنجا جمع باشند بفرموده شاهنشاه عالم این مجلس عزا در خانه ظل‌السلطان فراهم آمد می‌گویند در آن مجلس انائیه خانواده سلطنت زیاده برهزار زن از خادمان حرم و خانواده سلطنت و بزرگان انائیه سلسله قاجار سرها برهنه کرده بودند بانک ناله و آه بماء می‌رسید مجلس زنانه که باین تفصیل باشد مجلس مردانه معلوم است چقدر گریبانها باز و کلاهها بر زمین افتاده بود اما حضرت خاقان پس از این فرمایشات و مرخص شدن حضرات و معلوم داشتن تکلیف عزاداری باز در نهایت بردباری خواجه‌ها برسم معمول دوازده شمعدان طلا را روشن کرده پیشاپیش کشیدند تا به حیاط چشمه که تا خلوت کریمخانی سه حیاط بزرگ فاصله است تشریف بردند به نمازخانه رفتند مشغول نماز شدند.

حاجیه استاد جده جناب ایلخانی که اطاق نمازخانه و جانماز قرآن و دعا در دست ایشان بود روایت کرده که وقتی رفتم جانماز را برچینم دیدم مهر نماز از گریه شاهنشاه مثل آستکه در آب افتاده باشد این سه شبانه روز احدی از شاهزادگان بحضور نماندند از زنها و دختران و عروسها هیچکس را احضار نفرمودند آخوند طالقانی که مردی فاضل و معلم دخترهای شاهنشاه بود و هروقت استخاره قرآن مجید میخواستند باو رجوع می‌فرمودند در این روزها کتاب میخواند و ذکر مصیبت میکرد و شبها بجز والده شعاع السلطنه و حاجیه استاد جده ایلخانی و از دخترها ضباء السلطنه که بعضی نوشتجات رامحرمانه

می‌باید بنویسد و با چاپار دوم فرستاده شود کسی در حضور مبارک شاهنشاه نبود اما هیچکدام آنها هم گریه شاهنشاه را ندیدند مگر آنکه جانماز صبح و ظهر و شام را می‌انداخت و برمیچید گفته است از شدت اشک مهر که سهل است تمام جانماز تر بود.

چشم گریان چشمه فیض خداست

بعد از این تعزیه‌داری محمد باقرخان بیگلربیگی خالوی شاهنشاه جهت آرامگاه با صد بسته جامه خلعتی به خراسان رفت که از تعزیه مرحوم ولیعهد رضوان مهد ولیعهد ثانی و سایرین را از لباس سیاه بیرون آورد و سالار پسر آصف‌الدوله به آذربایجان روانه و بهمین تفصیل حامل خلاع شد شاهزاده خسرو میرزا به بعضی خیالات واهی و واهمه از بی‌التفات و ولیعهد ثانی از خراسان فرار اختیار نموده به منزل ظل‌السلطان فرود آمد. شاهنشاه جمجاه او را احضار نفرمود در خدمت عم خود بود ولیعهد ثانی و قائم مقام احضار بدربار شدند و شاهزاده قهرمان میرزا برادر شاه مرحوم بحکومت خراسان و محمدرضاخان فراهانی به پیشکاری آن مملکت برقرار شد.

خزانه اصفهان را بختیاری بغارت برد

در اینمدت که در حقیقت زمان پریشانی جمیع خیالات بود شاهنشاه تاجدار سر بر بستر بیماری نهاد بسیاری از حدود مملکت هرج و مرج شد خزانه اصفهان را بختیاری به غارت برد و بعضی فقرات دیگر رویداد همانقدر که حالت شاهنشاه بهبودی حاصل نمود امنیت حاصل آمد. حضرت ولیعهد با قائم مقام در نهایت احترام وارد دارالخلافت شدند. امین‌الدوله مستدعی شده بود که ولایت عهد را به فرمانفرما تفویض کنند. ظل‌السلطان بنا بر حرمت مادر این

منصب را از خود میدانست پادشاه بیهمال خیال خود را قوت میداد و گوش بآن مقالات نمیداد. شبی آصف‌الدوله را خواسته فرموده بودند تو در فقره ولایت عهد چه مصلحت میدانی آصف‌الدوله چون از خط سیر خیالات پادشاهی اطلاعی نداشت عرض کرده بود ولیعهد جنت مکان تا جان به جان آفرین داد دست از جان نثاری نکشید و زحمت‌ها در راه دین و دولت کشید کسی باید درین مسند متمکن بشود که اولاد او را مثل اولاد خود بداند و آن کس ظل‌السلطان است خاقان مرحوم فرموده بود وقتی که از شیراز به جهت شرفیابی خدمت شاه شهید می‌آمده روز ورود به طران لله تو ترا جلو خود سوار کرده بود باستقبال من آورد چرا باید من ترا طرف مشورت قرار بدهم که نفهمی دو ماه قبل فتحعلیخان کاشی فراش باشی و احمدخان سیورساتچی مردند و پسرهای صغیر آنها بجهت قدمت خدمت پدرانشان صاحب همان منصب موروث شدند عباس میرزا آیا بقدر فتحعلی خان و احمد خان هم نشد که پسر او بجای پدر بنشیند؟ آصف‌الدوله که خالوی شهریار بود منتهای آرزوی خود را مکنون ضمیر پادشاه یافت و با نهایت خوشنودی خیال ملوکانه را تحسین و تمجید کرده بود صاحبقران میرزا حامل خلعت ولایت عهد شد در عمارت نگارستان خلعت پوشان با شکوهی بعمل آمد تمام شاهزادگانی که در تهران بودند بجز ظل‌السلطان در آن باغ مجتمع شدند تمام امراء و اعیان بودند صاحبقران میرزا حامل شمشیر و کمر و خنجر مرصع و قبای مخمل مروارید - دوز بجهت حضرت ولیعهد بود عصر همانروز ولیعهد در اندرون بحضور مبارک مشرف شد ظل‌السلطان حاضر بود همینکه ولیعهد آمد بخاک افتاد شاهنشاه ظل‌السلطان را مخاطب کرد و فرمود ولیعهد پیری از دست ما رفت ماشاءالله ولیعهد جوانی بدست ما افتاد و در همان وقت فرمود خسرو میرزا را بیاورید خسرو میرزا مشرف شد به ولیعهد فرمودند محمد میرزا بعد از این حق تونگاهداری اولاد مرحوم عباس میرزا معین است خسرو میرزا را نزد خودت ببر و مهربانی کن چون ظل‌السلطان ازین فقرات بسیار دلتنگی حاصل کرده بود فردای آن روز بمنوچهرخان معتمدالدوله ایچ آقاسی باشی فرمودند با محمد میرزا برو پیش ظل‌السلطان بگو تو و برادرت عباس میرزا یکی مشغول زحمات سرحدات آذربایجان و دیگری مشغول خدمات حضوری دارالخلافه من بودید حالا برادرزاده بجای

برادر است میل داری تو برو مشغول خدمات سرحدی باش و بجای عباس میرزا خدمت کن محمد میرزا بجای تو در طهران مشغول خدمت بپاشد بعد از این دلجوئی ظل السلطان اندک از کسالت بیرون آمد و عرض کرد ولیعهد از برای خدمت آذربایجان بصیرتش از من بیشتر است من دوری از خاکپای مبارک بر خود نمی توانم به پسندم بعد از این کار شاهنشاه کمال اهتمام را در زود روانه شدن ولیعهد به آذربایجان فرمودند این فقره محل شک نیست که در حوادث مرحوم ولیعهد رضوان مهد حضرت خاقانی به ولیعهد ثانی در خولت بعضی فرمایشات محرمانه می فرمودند که در حقیقت وصیت بود و اولاد و عیال خود را سفارش می فرمودند و با می سپردند باو خبر سلطنت بعد از خودشان را باو می دادند.

در مکارم اخلاق شاهنشاه رضوان جایگاه محمدشاه غازی انارالله برهانه

شاهنشاه جنت مکان حق پدری خاقان خلد آشیان را بقدر سرسوزنی فروگذار نفرمود در بزرگی و بنده نوازی و مراعات حال بازماندگان جد بزرگوارش ذره مضایقه نداشت از تمام عیال و خادمان حرم خاقان مرحوم که هریک صاحب جواهر نفیسه و صرهای زر و اثقال و تجملات دیگر بودند هیچ نخواست و نگرفت مگر وقتی که دختر بهاء الدوله را بشاهزاده قهرمان میرزا برادر شاهنشاه دادند به توسط آغا بهرام خواجه بخازن الدوله فرمودند جواهرهای خود را باید به پسرزاده خودت ببخشی خازن الدوله اطاعت کرد چهارپاریه جواهر و یک رشته تسبیح زمرد که از جواهرهای دولتی و به ننه خانم ملقبه به مهد علیا التفات شده بود دریافت شد و جواهر تاج الدوله در همانروز حرکت از هفت دست اصفهان باطلاع دو نفر از امراء عظام بسرقت رفته بود بعد از مدت دو سال به اهتمام میرزا نبی خان امیر از سلطان آباد عراق پیدا شده و زیاده بر سه کروار قیمت آن بود پادشاه خاتم خدم تمام آن جواهر را برای تاج الدوله فرستادند و

فرمودند مال خودتان است تصرف کنید تاج‌الدوله بدون آنکه یک پارچه را تصرف کند تمام آنها را پیشکش کرد و عرض کرد بر تمام خانواده سلطنت همچو معلوم شده بود که این جواهر پیش منست به سرقت بردن آنها را دروغ میگویم همینقدر که رفع تهمت از مثل من که دست پرورده آن پادشاه بزرگوار بودم شده برای من باهزار کرور برابر است این جواهر نفیسه برای کسی از خادمان حرم خوبست که حالا منظور نظر و طرف التفات و محبت شاهنشاه واقع باشد.

هنگام جلوس شهریار خلد قرار تمام زوجات خاقان مغفور در حرمخانده سلطنتی بودند الا تاج‌الدوله که پس از رحلت خاقان جنت مکان در اصفهان مکین شد چون پسرش در آن مملکت حکومت داشت به طهران نیامد شاهنشاه جمجاه حاجی میرزا رحیم پیشخدمت‌خوکی را که در آنوقت از معتبرین عمله خلوت بود باصفهان فرستاده دستخط بتاج‌الدوله نگاشتند باین عبارت (والده مکرمه نهایت شوق را بملاقات شما دارم با کمال احترام می‌باید بدارالخلافة بیائید) تاج‌الدوله اطاعت امر نمود وقت ورود طهران از مستقبلین و یدکهای سلطنت و آنچه لازمه احترام آن محترمه بود بعمل آمد عمارت مخصوص که تاج‌الدوله در زمان خاقان مغفور در آن منزل داشت ظل‌السلطان در ایام جلوس خویش‌آنجا را برای خود اندرونی قرار داد تمام اثاث و دستگاه تاج‌الدوله که چشم روزگار آنهمه مایه تجمل را کمتر دیده بود بضبط خادمان حرم علیشاه رفت و شاهنشاه عادل با ذل هم در همان عمارت منزل فرمودند ولی تمام اموال روی هم چیده درهای اطاق را بستند تا ورود تاج‌الدوله عمارت چشمه را که نشیمن خود خاقان مغفور و بهترین عمارت بود برای او معین فرمودند.

بعد از چند روزی قایم مقام به تاج‌الدوله پیغام فرستاد که اعلیحضرت شهریاری تا ده روز به باغ لاله زار تشریف می‌برند اسماعیل خان فراشباشی با فراشان همایونی حسب‌الامر تمام اموال و اسباب شما را از حیاط قدیم شما درین چند روز می‌باید بعمارت چشمه که حالا بشما مرحمت شده نقل نمایند تاج‌الدوله هم خواجهای خود را فرستاد آنچه بود آوردند ازین اموالیکه صد نفر فراش تا ده روز حمل و نقل میکردند احدی ابداً چیزی توقع نکرد ولی از کتاب و قرآن و بعضی اسبابهای بسیار ممتاز خود تاج‌الدوله بحضور مبارک شاهنشاه پیشکش و به

عموقزی پادشاه و والده ملک‌آرای حالیه تعارف نمود .

(عموقزی پادشاه) دختر اماموردی میرزا و مادرش دختر محمد خان قاجار بیگلر بیکی ایروانست والده ملک‌آرا از بزرگ زادگان اکراد سرحد آذربایجان و خاک عثمانی هستند بجهت کثرت قبیله و عشیره و احترامی که داشتند رحیمه خانم همشیره یحیی خان ایل بیکی را ولیعهد جنت مکان برای شاهنشاه مرحوم بزنی خواستند چندی نگذشت که او وفات کرد همشیره او خدیجه خانم بعقد شاهنشان جمجاه درآمد و والده شاهزاده عباس میرزای ملک‌آرا می‌باشد پس از رحلت خاقان مرحوم از طبقه اهل حرمخانه پادشاهی معدودی ملاحظه شئونات خود را نموده از حرمخانه بیرون نرفتند چون حالاتشان نگارش یافته است فقط بذکر اسامی آنها اکتفا میشود .

(خانم کوچک برادرزاده کریمخان زند) (طهران خانم دختر الله یار خان قلیجلو) (بیگم خانم دختر حسین قلیخان ارومیه) (خیرالنسا خانم دختر مجنون خان پازکی) (مهرالنسا دختر شهباز خان دنبلی) (سنبل خانم ملقبه بخانم) (گلبدن خانم خازن‌الدوله) (طاوس خانم تاج‌الدوله) (ننه خانم ملقبه بهماستاد) (ننه خانم ملقبه به مهد علیا) (شاه پرور خانم) (هما خانم) (گل پیرهن خانم) این اشخاص که از حرمخانه سلطنتی بیرون نرفتند بر حرمت آنها بقدر مراتبشان افزوده شد .

و شاهنشاه خلد آرامگاه آنها را با خادمان حرم خود ابداً "فرقی نمیگذاشت و منتهای توجه ملوکانه را مبذول میداشت لیکن آنهائیکه از اندرون رفتند و در خارج خانه و عمارتی گرفتند یا در خانه پسرها یا دخترهای خودشان مسکن نمودند احترامشان بقدر طبقه سابقه که از عمارت سلطنت خارج نشدند نبود آنهائیکه شوهر اختیار کردند دیگر آن احترامی که باید داشته باشند از آنها مسلوب شد ولی مواجب و جیره و مقرری در حق همگی بفراخور احوالشان برقرار بود از خادمان حرم خاقانی که گفته شد در خانواده سلطنت ماندند و خارج نشدند مهرنسا خانم در سال دوم سلطنت شاهنشاه غازی مجاورت کربلای معلای را اختیار و دو مرتبه به زیارت بیت‌الله مشرف شد در کربلا خیلی با احترام زیست نمود خانه و کاروانسرا و دکانین خریداری بسیار داشت و در همان سرزمین

مبارک وفات یافت .

تاج‌الدوله در سال چهارم سلطنت شاهنشاهان مبرور بزیارت عتبات رفت و دومرتبه به حج بیت‌الله مشرف شد و مجاورت نجف اشرف اختیار نموده سالها در نهایت احترام در آن سرزمین فیض آئین مجاور بود عمارت خوب و بعضی املاک در نجف خرید و هم‌اکنون در دست اولاد اوست مقبره‌ای که در زمان حیات خود ساخته در نجف اشرف معروفست .

حاجیه استاد جده ایلخانی هم در سال دهم سلطنت مجاورت کربلا را اختیار نموده با نهایت احترام در آنجا اقامت داشت و همانجا وفات یافت و همچنین ملک سلطان خانم همشیره ظهیرالدوله و بعضی دیگر نیز از خادمان حرمخانه حضرت خاقان مجاورت عتبات عالیات را اختیار کردند که از معارف نبودند و ذکر اسامی آنها موجب اطناب است .

هرچند شاهزاده‌گان را باقتضای مصالح ملکی از حکومت ولایات معزول فرمودند لکن رعایت حرمت و شئونات آنها در دارالخلافت از دست داده نمیشد در سلام خاص و عام هریک از پسران خاقان جنت مکان شرفیاب حضور مبارک میشدند آنها را در نهایت احترام نوازش می‌فرمودند و اگر عرض و خواهشی داشتند در خاک پای مبارک مقبول بود ظل‌السلطان را از همدان بطوریکه سمت نگارش یافت به‌مراغه بردند و چیزی نگذشت که از مراغه به اردبیل بردند اسامی شاهزادگان محبوس اردبیل از این قرار است (علیشاه) (علینقی میرزا) (محمدتقی میرزا) (محمود میرزا) (اسمعیل میرزا) (امام وردی میرزا) (شیخعلی میرزا) (حسین علی میرزا) و از پسرزاده‌های خاقان مغفور محمد حسین میرزای حشمت الدوله پسر مرحوم محمد علی میرزا سلطان بدیع‌الزمان میرزای صاحب اختیار پسر ملک آرا مادر حشمت‌الدوله دختر احمد خان بیگلر بیکی ارومیه بود و مادر صاحب اختیار دختر شاهرخ شاه این پسرزاده‌ها در کفایت و مناعت و شجاعت خیلی حکایت داشتند .

محمد میرزا شاهزاده فاضل و منجم و از اغلب علوم با خیر بود در تحریر و تقریر با مزه بلکه بی‌نظیر بود وقتی حضرات ملک‌زادگان به قزوین رسیدند شاهزاده محمد به قائم مقام نوشته بود معنی تقی بگیر و نقی بگیر را در گرفتاری

خود فهمیدم مقصودش محمد تقی میرزا و علی نقی میرزا بود. ظل السلطان بسیار با رافت و رقت قلب و مقدس و خوش نیت بود. رکن الدوله با عقل و آرام و درویش مسلک بود. کشیکچی باشی غیور و تندخو بود اسمعیل میرزا بمناسبت مادرش که ترکمان بود اسب تاز و تیرانداز و رزمی بود شیخ الملوک اهل بزم بود حسام السلطنه بقدری میانه روی و مال اندیشی داشت که پدرش او را کدخدای کل عراق خطاب می فرمود. خیلی به امساک معروف بوده وقتی واعظی در حضور شاهزاده بالای منبر مشغول دعا بود عرض کردند الهی دولت حسام السلطنه را بقائم آل محمد علیه السلام برسان ابوسعید میرزای پسرش بواعظ گفت ضرور دعا نیست: (این دعا ناکرده باشد مستجاب)

دولتی را که نه خودش صرف کند نه بما بدهد معلوم است تعلق بقائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیه خواهد گرفت.

از طبقه اولاد خاقان مغفور شجاع السلطنه از دیده نابینا شد و شاهزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا هم که از پسرهای محترم ولیعهد جنت مکان بودند و از طرف مادر نسب آنها بطایفه تراکمه جهانشاهی میرسید و از زنهای محترمه حضرت نایب السلطنه بود هر دو برادر فاضل و کاردان و زبان آور بودند پیش از ورود اعمام به اردبیل محبوس و از دیده نابینا شدند. مکرر از پادشاه رحیم کریم شنیدم که می فرمودند در کور کردن عمویم شجاع السلطنه فلان باعث شد و سبب کوری دو برادرم فلان من هرگز راضی باین فقرات نبودم بعد از آنکه سه شاهزاده چنانکه گفته شد فرار اختیار کردند حکومت اردبیل بسایرین سخت گرفت آنها ب خاکپای همایونی تظلم کردند امر شد که امیرزادگان یعنی پسرهای مرحوم ولیعهد را مغزرا به توپسراگان آوردند معین الدوله و مصطفی قلی میرزا برادرهای بطنی جهانگیر میرزا هم در اردبیل بودند بعد از آمدن به توپسراگان احضار دارالخلافه و مورد منتهای مرحمت شدند سایرین را محترما " به تبریز بردند تماما " صاحب موجب و مقرری بودند شاهزاده بهمن میرزا به عموها و عموزادهها نهایت احترام را مرعی میداشت.

حسام السلطنه و شجاع السلطنه در دولت ابد مدت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه صاحب قران خلدالله ملکه و سلطانه بدارالخلافه احضار شدند شجاع —

السلطنه در طهران وفات یافت و حسام السلطنه مامور بحکومت مشهد مقدس شد ولی هنوز از طهران بیرون نرفته بود که جهان فانی را وداع نمود.

محمد علی میرزای ملکآراء مقیم همدان شد پس از مدتی اعلیحضرت شهریار به میل خاطر عم خود را احضار به دربار نمود و در زمان ورود لوازم احترام او بعمل آمد در دیوانخانه دولتی منزل برایش معین شد هر وقت شرفیاب حضور میشد اذن جلوس داشت تا مزاج مبارک شاهنشاه علیل نشده بود وقت ناهار از پسرهای خاقان مغفور ولیعهد مبرور هر روزی چند نفر در سر سفره حاضر میشدند ملکآراء در دفعه نخستین که در خدمت شاهنشاه ناهار صرف نمود بملاحظه آنکه اگر برای دست شستن بیرون برود منافات با عالم شیخوخیت او دارد لهذا هیچ دست به مطبوع نزد.

عبدالله میرزای دارا بهمانطورها که شاهنشاه را به صحبت و خنده وامیداشت گفت سرکار ملکآراء اگر میخواستند بشما آش قجری بدهند در همدان هم اسبابش فراهم بود چرا میترسی و غذا نمیخوری؟ شاهنشاه خندیده فرمودند نمی ترسد گویا جهت دیگر دارد فردا که به ناهار حاضر میشوید رفع آن علت خواهد شد.

روز دیگر که شرفیاب حضور مبارک شدند ملکآراء نشسته و سایر ایستاده بودند سفره انداخته شد آفتابه لکن که رسم است پیش از صرف غذا میآوردند آوردند شاهنشاه مغفرت پناه دست شستند و به پیشخدمت فرمودند ببر ملکآراء دست بشوید و با دارا زیاد صحبت و خنده فرمودند پس از آن مجلس ملکآراء که با ضعف بنیه بسیار اکول بود آسوده مشغول خوردن غذا میشد.

شاهزاده جهانگیر میرزا در زمان پدر والاگهر خود در هریک از ولایات آذربایجان حکومت کرده هنوز اهل بلد برای او طلب مغفرت می نمایند. خسرو میرزا در زمان جد تاجدار خود به ماموریت بطرزبورغ رفته تشریفاتی که از دولت روسیه برای این شاهزاده بعمل آمده است در تواریخ قاجاریه مشروحا " مندرج است شدت فطانت و ذکا در زمان نابینائی چیزهائی ازو دیده شده است که بهیچ عقلی درست نمی آید نشانی می گذاشتند و تفنگ بدستش میدادند و میگفتند لوله تفنگ مقابل هدف است غالبا " تیرش خطا نمیکرد. با آن

حالت در اسب اندازی چابک بود و شطرنج را خوب بازی میکرد در نرد کسی حریف او نمیشد هردو برادر در زمان کوری به مکه معظمه مشرف شدند .

جواهر ملک سلطان خانم از جواهرهای خوب مرحوم سلیمان خان بود که از امیر قاسم خان مرحوم بدست سلطنت افتاد حاجی علی اصغر به ملک سلطان خانم همشیره، ظهیرالدوله گفته بود جواهرهای شما را موافق ثبتي که خازن الدوله داده اعلیحضرت شهرباری میخواهد ملکزاده دختر ملک سلطان خانم به سن پنجاه ساله بود والدهاش جعبه جواهر را با او بحضور مبارک فرستاد شاهنشاه بزرگ که عمه کوچک خود را دید جعبه جواهر را باورد فرموده ایدا " تصرفی در آن ننمود و به بیگم خانم جانباجی همشیره، محترمه خود فرمودند در جعبه را مهر به ملک سلطان خانم بنویس چون تو بعد از خاقان مغفور بعقد پسر عمویت محمد امین خان نسقچی باشی دلو درآمدی بملاحظه اینکه مبادا این جواهر نفیسه در خانه شوهرت تلف شود خواستم جعبه ممهور باشد و سپرده بخودت هست تا دخترت بزرگ شود و به شوهر بدهیم این جواهرها حق عمه منست جعبه مزبور همانطور که فرمودند توقیف شد تا وقتی که ملکزاده را به محمودخان فومنی دادند و جواهرها باو داده شده. بکده مرصعی مال کامران میرزا بود خبر دادند که بکده را شاهنشاه میخواهد والده کامران میرزا بکده را بدست پسر خود که نه ساله بود داد و بحضور مبارک فرستاد شاهنشاه از شرم حضور بکده را تصرف ننموده در نهایت مهربانی و تطف به کامران میرزا فرمودند من توصیف این بکده را شنیده بودم میخواستم به بینم و بدهم قدره بهمین قسم بسازند حالا که دیدم بردار و ببر مال خودت است ازین قبیل فقراتی دیگر هم روی داده که شاهنشاه جم از آن گوهرهای بسیار نفیس پوشیدند و به صاحبانش که خادمان حرم خاقان مغفور بودند بخشیدند .

صبیه شاهزاده، اماموری میرزا که یکی از زنهای معقوده، محترمه، نجیبه شاهنشاه مرحوم و مشهور به عموقزی شاه بود روایت کرده که زنی بود دلاله معروف به ننه گلابتون وقتی آمد پیش من و گفتم دیشب بیموقع به خانه فرخ - سیرمیرزای نیرالدوله رفتم دیدم عیال نیرالدوله دختر مهر علیخان عمو برادرزاده شاه شهید با دو بچه کوچک آتش کرسی آنها منحصر به خاکستر

دکان نانوائی بود و شام شبشان قدری نان و ماست بمن التماس کرد که مبادا حالت پریشانی ما را بکسی بگوئی زیرا وضع ظاهر خود را نوعی نگاه داشته‌ایم که احدی گمان فقر بما نمی‌برد اما بجهت حکومت گلپایگان و خوانسار پیشکش گزافی دادیم مرتضی قلی بیک قراباقی وزیر شوهرم را در دیوان مقصر کردند بخش علیخان یوزباشی قراباقی مامور شد ما را معزولا و محبوسا آوردند مرتضی قلی بیک را پادشاه به طناب انداخت آنچه ما داشتیم بغارت بخشعلیخان رفت با این حال شوهر جوان من باقی دیوان که زیاده بر هفده سال در دست محصل است شش هزار تومان نقد و مقداری غله ازو می‌خواهند ننه گلابتون بحالت گریه این فقرات را به عمو قزی شاه نقل قول کرده بود و او بنا بملاحظه عموی خودش نیرالدوله و عیال او دختر مهر علیخان عمو شبانه در وقت خلوت و خواب تفصیل را بعرض حضور مبارک رسانده بود شاهنشاه رؤف مهربان بمجرد شنیدن برخاسته در رختخواب نشسته و فرموده بودند تف بر دنیا بعد این شعر را خواند.

گفت پیغمبر که رحم آرید بر کل من کان غنیا و افتقر
بعد فرموده بود وقتیکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام از ولیعهد جنت مکان رنجیده شد و پناه بدربارمعدلت مدار آورد تاجالدوله واسطه کار او بود و من حاکم همدان بودم معزول شدم نیرالدوله را بسن چهارسالگی حکومت همدان دادند قائم مقام را خاقان مغفور به لقب اتابک اعظم خطاب فرموده وزارت نیرالدوله را باو دادند بانهایت جلال وارد همدان شد و من باستقبالش رفتم حال باین حالت است که میگوئی و من میشنوم فوراً "یک کیسه" که سیصد اشرفی در میانش بود از طاقچه برداشته بمن فرمودند عجالتاً "این مبلغ را فردا به توسط ننه گلابتون به دختر مهر علیخان برسانید تا بعد در حق شوهرش بدانم جد باید کرد فردای آن روز میرزا موسی مستوفی که حساب گلپایگان و خوانسار در عهده او بود احضار شد و باو فرمایش کردند کتابچه حساب نیرالدوله را بیاور ببینیم چه باقی دارد کتابچه را میرزا موسی از نظر مبارک گذرانیده بود شاهنشاه به خط مبارک نوشته بودند تمام این مبلغ و مقدار را بخشیدم بعد از آن نیرالدوله را احضار فرموده فرمایش کردند موجب تو چقدر است عرض کرد

دو هزار تومان ولی برات میدهند نمیرسد فرمودند از کجا تیول میخواهی عرض کرد چون برادرم سیفالدوله بید گل کاشان را تیول دارد اگر از کاشان مرحمت شود مناسبتر است به میرزا نظر علی فرمودند امروز فرمان شاهزاده را بگذران و تیولی از کاشان باو داده شود خود نیرالدوله را هم بتو می سپارم هروقت عرضی داشته باشی بمن بگو حسن آباد کاشان همانوقت تیول نیرالدوله شد رفع پریشانی او بهمان مختصر توجه ملوکانه گردید .

رسم شاهنشاه جنب جایگاه این بود که جمعه سلامی داشتند باین تفصیل که روزهای جمعه تمام نسوان قاجاریه از منتسبین سلطنت بار عام در خدمت شاهنشاه داشتند همگی شرفیاب می شدند هریک عرض و استدعائی بود عریضه می کردند تمام عرایض را خانم والده شجاع السلطنه بدست پادشاه جمجاه میداد و جواب میگرفت و تسلیم آغا بهرام خواجه که در آنزمان امین دیوان بود میشد که به حاجی میرزا آقاسی برساند بعرض عارض برسند مبلغی بذل و عطیه در آنروز می فرمودند از پسران ولیعهد هرکس در طهران بود به جمعه سلام می آمد از پسرهای خاقان مرحوم عبدالله میرزای دارا که طرف صحبت شاهنشاه بود و محمد رضا میرزا که آنوقت شاهزاده باشی بود حاضر میشدند اعتضاد السلطنه و عضدالدوله و کامران میرزا و عباس قلی میرزا و جلال الدین میرزا و جهانسوز میرزای امیر تومان و اورنگ میرزا چون والده های خود در حرمخانه بودند و خودشان هم نزد مادرهای خود بودند در جمعه سلام حاضر میشدند شاهنشاه جنت مکان از مهربانی و صله ارحام بهیچوجه مضایقه نمی فرمودند زنانی که در خدمت شاه مرحوم اذن جلوس داشتند از جده های خودشان یعنی زوجات خاقان مغفور باین تفصیل بودند (خانم کوچک نوه کریمخان زند) (طرلان خانم دختر الله یار خان غلیجلو) (بیگم خانم دختر صادق خان شقاقی) (دختر حسین قلیخان افشار ارومی) (مادر عبدالله میرزای دارا که سیده بود) (ننه خانم ملقبه باستاد جده ایلخانی) (نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند مادر قمرالسلطنه) (خیرالنساء خانم مادر منجم باشی رشتی) اینها در یک سمت می نشستند و در سمت دیگر که جای دخترهای خاقان مغفور بود اول سنبل خانم والده شجاع السلطنه بعد خازن الدوله والده بهاء الدوله بعد تاج الدوله والده

سيف الدوله می نشستند بعد از این ۳ نفر خانم محترمه مزبوره شاهزاده خانمهای که عمه شاهنشاه مرحوم دختران خاقان جنت مکان بودند می نشستند اسامی عممهای شاهنشاه خلد آرامگاه که اذن جلوس داشتند باین تفصیل است (نواب متعالیه همشیره حسینعلی میرزای فرمانفرما) (شاه بی بی همشیره ولیعهد جنت مکان) (حاجیه شاهزاده خاله ایلخانی مادر مهدی قلیخان امیرالامراء) (حاجیه شاهزاده همشیره حسام السلطنه زن آصف الدوله) (هر دو همشیره مرحوم ملکآرا) (فخرالدوله) (ضیاء السلطنه) (نواب عالییه همشیره شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا) (عصمت الدوله والده صدرالدوله) (خورشید خانم زن عباسقلی خان مشهور به شاهزاده خمسه) (شاهزاده سادات زوجه حاجی میرزا موسی خان) از عروسهای خاقان مغفور این اشخاص اذن جلوس در حضور شاهنشاه مرحوم داشتند (نواب حاجیه زوجه شیخالملوک که خاله شاهنشاه بود) (زوجه محمد رضا میرزا خاله شاهنشاه) (حاجیه رقیه خانم) و (حاجیه سرای ملک و دختران مرتضی قلیخان برادر شاه شهید و از همشیرههای خود شاه مرحوم بیگم خانم ملقبه به جانباجی که خواهر بطنی شاهنشاه بود و سلطان خانم همشیره فریدون میرزای فرمانفرما می نشستند از زوجات محترمت ولیعهد مرحوم دختر علی قلیخان برادر شاه شهید که زوجه معقوده بود. والده معزالدوله که از اهل اصفهان و از زنان محترمه ولیعهد جنت مکان بود خدمت شاهنشاه مرحوم می نشستند از اناثیه اشخاصی که خدمت شاه شهید می نشستند اول مهد علیای نخستین بود که بعد از شهادت جهانسوز شاه بعقد شاه شهید درآمد دیگر والده مصطفی خان که از بزرگزادگان قاجار دولسو و زن پدر شاه شهید محسوب بود سیم عمه شاه شهید که زن کریمخان زند و والده خانلرخان سابقالذکر است زنان محترمه که در خدمت خاقان مغفور اذن جلوس داشتند یکی مرصع خانم همشیره اعتضادالدوله بود که هنگام رفع کدورت طایفه دولسو قوانلو و خویشاوندی میان آنها این قاجاریه محترمه را به ابراهیم خان سردار پدر محمد ناصرخان دادند و آسیه زمان خویش آسیه خانم دخترفتحعلیخان همشیره امیرخان سردار قوانلو را برای مرحوم خاقان آوردند که والده مرحوم ولیعهد جنت مکان است دیگر والده خانلرخان سابقالذکر که در خدمت

حضرت خاقانی می‌نشست خاقان مغفور هروقت خدمت مهد علیا طاب ثراها والده ماجده خودشان می‌رسیدند منتها تعظیم و تکریم را می‌نمودند و بی‌اجازه نمی‌نشستند. شاهنشاه جنت مکان هم در احترامات مهد علیای ثانی که در حشمت و عصمت اول شخص روزگار بود نهایت مراقبت را می‌فرمودند بعد از آنکه صادق و عباس و خدا داد قاتلین شاه شهید دستگیر شده و آنها را در کریاس خلوت کریمخانی حاضر کردند خود مهد علیای مرحومه والده حضرت خاقان با مرصع خانم همشیره سلیمان خان اعتضادالدوله و والده خانلرخان عمه شاه شهید با خنجر و گارد در عمارت مزبور بودند و امر شد که چهار نفر از خواجه‌سرایان آن سه نمک بحرام را یک یک بخلوت کریمخانی آوردند و این سه نفر قاجاریه محترمه بدست خودشان آنها را قطعه قطعه کردند در حین مجازات و قتل آنها با گریه و زاری می‌فرمودند خون شاه شهید بجاها می‌رسد تا بدست خود از قاتل او انتقام نکشیم دل‌های ما آرام نخواهد یافت.

عمر خاقان مرحوم به هفتاد نرسید سلطنت ایشان قریب چهل سال امتداد یافت پسر و دختر خودش زمان خاقان مرحوم یک صد نفر بودند و با آنکه زیاده بر دویست تن از اولاد امجادش در زمان حیات آن حضرت وفات یافته‌اند بعد از آنکه به سرای رضوان رحلت فرمود قریب هفتصد نفر پسر و دختر و پسرزاده و دخترزاده داشت زنهای دائمه و منقطعه آن حضرت که سر بر بستر خاقانی گذارده بودند از نجبا و غیره گویا از پانصد زیاده باشند هرچند سپهر در تاریخ قاجاریه تا هزار نفر به تخمین نوشته است از طبقه اول اولاد خاقان مغفور اکنون که آخر سال ایت ثیل سنه ۱۳۰۴ هجری است زیاده بر نوزده نفر که پانزده دختر و چهار پسر باشد باقی نمانده ولی اگر بخواهند عدد اشخاصی که نسبت آنها باین پادشاه غفران جایگاه میرسد معلوم بدارند که پسرزادگان و دخترزادگان از نوه و نتیجه و نبیره در مملکت ایران و سایر ممالک چقدر خواهند بود و عدد آنها معلوم شود خیلی مایه تعجب خواهد شد که تعداد اولاد باین درجه برسد تعیین آنهم گویا اشکلی نداشته باشد به حکام هرولایت امر شود بدقت برسند و باسم و رسم نوشته صورت آنها به دربار معدلت مدار بفرستند از تعدا کل نفوس که مکرر معلوم داشته شده مشکل‌تر خواهد بود و

طبع و نشر آنهم در جراید و روزنامه‌ها یک مطلب غریب و عمده است در حقیقت این طبقه بر انتساب به سلطنت عظمی یکنوع مزیت بر سایر طبقات دارند وقتی در حکومت قزوین خواستم معلوم کنم اشخاص که نسبتشان به خاقان مغفور می‌رسد در قزوین چند تن خواهند بود ظاهراً " قریب سیصد نفر در همان یک شهر به تعداد آمد اگر چه در هندوستان و روسیه هم از شاهزادگان قاجاریه هستند ولی در مملکت عثمانی خصوص عراق عرب جمعیت کثیری مجاورند. از دخترها و پسرهای خاقان مرحوم جمعی در آن سرزمین بهشت آئین مجاورت اختیار نموده و رکن‌الدوله و اماموری میرزا و سلیمان میرزا که در منازعه با اعراب غنیزه بعد از آنکه چهار نفر را کشت خودش کشته شد. از دختران حضرت خاقان حاجیه شمس‌الدوله اول کسی است که ازین سلسله رجالا" و نساء مجاورت اختیار نموده و اکنون شصت سال میشود که در نجف اشرف مشرف است اسامی سایر دختران خاقان مرحوم که مجاور عتبات شده‌اند این است (حاجیه ضیاء السلطنه) (حاجیه شاه سلطان‌خانم) (حاجیه مولود سلطان‌خانم) (حاجیه شاهزاده والده ایلخانی) (حاجیه شاهزاده خاله ایلخانی) (حاجیه شاهزاده شمس بانو خانم) از پسرزادگان و دخترزادگان خاقان هم که مجاور بودند جمعی کثیر بدار بقا رفتند و جمعی از طبقه ثانی و ثالثه و رابعه هنوز شرف مجاورت دارند.

حضرت خاقان از خوبی اندام و پیشانی گشاده و چشم و ابروی ممتاز و محاسن مشکین بقدری خداوند جهان آفرینش خوب آفریده بود که اگر در میان هزار نفر میشدند هر چشمی که بروی چهره مبارک می‌افتاد می‌دانست که این پادشاه است اولاد امجادشان هم در سیما و اندام بقسمی بود که هرکس میدید میگفت ثمره همان شجره هستند بلکه در غیر طبقه اول هم در سایر طبقات از همان سیما و چهره نموداری هست دخترهایی که بعد از فوت خاقان مرحوم در حرمخانه ماندند شاهنشاه جنت مکان آنها را به نکاح اشخاص مفصله درآوردند و به تمام عمه‌های خودشان از تدارکات جوهرآلات و غیره آنچه لازم بود عنایت فرمودند و از سرای سلطنت برای شوهرهاشان فرستادند اول حاجیه ضیاء السلطنه بود که تفصیل مزاجت او با حاجی میرزا مسعود انصاری وزیر امور خارجه سمت تحریر یافت سائرین با اسامی شوهرهای آنها از قرار تفصیل

است (جهان سلطان خانم) که بعقد حاجی محمد باقرخان دولو بیگربیگی خالوی شهریار درآمد (مرصع خانم) بعقد حاجی محمد قلیخان آصف-الدوله ثانی خالو زاده شاهنشاه درآمد (سارا سلطان خانم) بعقد بیگربیگی ارومیه پسر دانی خودش درآمد (ماه باجی) همشیره بطنی ایضا " درحباله" محب علیخان ماکوئی درآمد (خرم بهار خانم احترام الدوله) با صاحب دیوان میرزا فتحعلیخان مزاجت یافت (ماه تابان خانم قمرالسلطنه) بعقد حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله صدر اعظم درآمد (رخساره بیگم خانم زینت الدوله) بعقد محمد خان سردار ماکوئی درآمد (مهر جهان خانم) بعقد زین العابدین خان پسر قاسم خان قوللر آقاسی باشی درآمد (ملک زاده) بعقد محمودخان فومنی رشتی درآمد (خاور سلطان خانم) بعقد میرزا نظیر علی حکیم باشی درآمد پسرهای خاقان مغفور که شاهنشاه جنت آرامگاه همایون آسای جد بزرگوارش اسباب عیش و مجلس عروسی برایشان فراهم فرمودند از جواهر و اسباب آنچه در زمان پدر تاجدارشان رسم بود میدادند از صندوقخانه دولتی با تمام مخارج عروسی حتی قیمت خانه التفات شد عموهای خودشان را که به چشم فرزندی ملاحظه می فرمودند بدست مبارک خودشان با زنهای آنها دست بدست دادند.

چون حسب و نسب گلین خانمها یعنی عروسهای خاقان مرحوم سابقا" ذکر شده تکرار آن لازم نبود اسامی شاهزادگان از اینقرار است.

(نیرالدوله پرویز میرزا) (امان الله میرزا) محمد هادی میرزا (جلال الدین میرزا) کامران میرزا.

این چند نفر شاهزادگان هم که میل به گرفتن زن معقوده نکردند باز هم تدارک و مخارج عروسی آنها بخودشان التفات شد (جهانسوز میرزای امیر تومان) عباسقلی میرزا (اورنگ میرزا) سلطان حسین میرزا ولی در تدارک و التفاتی که در حق اناث و ذکور مرحمت شد ملاحظه شان شوهرها در خصوص اثاثیه و ملاحظه شان شخصی خود شاهزادگان و زنهایی که برای ایشان گرفته شده می فرمودند صاحبان اطلاع از اسامی داماد و عروسها معلوم خواهند داشت که

از مرحمت شاهانه کدامیک بیشتر قسمت بردماند معلوم است جواهر و تدارکی در آنوقت به شاهزاده متعلقه محمدباقرخان بیگلربیگی خالوی شاهنشاهی خالوزاده یا صاحب دیوان که هریک وزیر ابن‌الوزیر بودند التفات شده با تدارکات شاهزاده متعلقه بفلان و بهمان تفاوت از زمین تا آسمان داشت.

این عروسی‌ها اکثر با عروسی دختران و پسران ولیعهد جنت مکان توام انعقاد یافته بود بنام اولاد مرحوم ولیعهد که در حیات ایشان عروس و داماد نشده بودند همه را شاهنشاه جمجاه مانند عموها و عمه‌ها چنانچه شرح داده شد باز علی‌قدر مراتبهم آنچه لازم بود از سیم و زر و دروگره مرحمت فرمودند. در آخر این کتاب که در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در بمبئی چاپ شده است چنین نوشته شده است.

الحمد لله تعالى والمنة که در این اوان میمنت بنیان این نسخه شریق موسوم بتاریخ عضدی و مشحون بعبارات دلنشین و لالی رنگین از تالیفات درخشنده گوهر دریای معرفت و سخندانی و فروزند اختر آسمان معدلت و جهان‌بانی سر و گلستان انش و هنروری و شمس فلک ایالت و سروری مقرب الخاقان و معتمدالسلطان شاهزاده آزاده عضدالدوله دامت شوکته و اجلاله در شرح احوالات زوجات و بنین و بنات محترمت خاقان مغفور انارالله برهانه حسب - الفرمایش بندگان معلى مکان نواب فلک بواب شاهنشاه زاده جلیل و سلاله و دودمان حضرت خلیل نتیجه الخواقین و السلاطین المسمى باسم جده خاتم - النبیین و سیدالمرسلین صلوات‌الله و سلامه شما بسماء العظمتہ والشوکتہ و الجلال اعنى علیه و على‌اله طاهرین اجمعین شما بسماء العظمتہ و الشکوه و الجلال.

اعنى حضرت سلطان محمد شاه کز جود و سخا

هر که را بینم بود شرمنده احسان او

جاه او شایسته آنست کز فرط جلال فخر

بر قیصر نماند هندوی دربان او

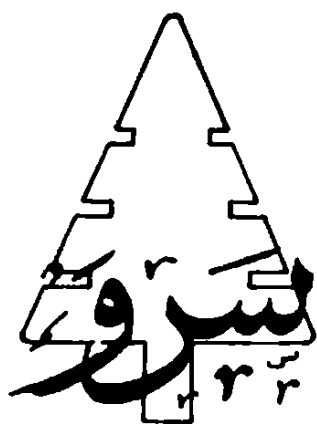
ادم‌الله عمره و اقباله و زادالله عزه و اجلاله بسعی و اهتمام عالیشان

عزت و سعادت توامان عمده الاعاظم والا غیان جناب اشرف الجاج و العمار

حاجی محمد کریم صاحب شیرازی الشهیر بنمازی بخط اقل الفقراء میرزا علی اکبر شیرازی المتخلصه جدری در مطبع احمدی واقع بمبئی بزیور طبع آراسته گردیده است.

بتاریخ هفتم شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۰۶

شرکت تازه تاسیس انتشارات سرو . ناشر ارزنده‌ترین نسخ
گمیا ب تاریخی و علمی



گوهر دشت (رجائی شهر) کرج - کتابخانه دهخدا



شرکت انتشارات سروش - کرج - کوهر دشت کتابخانه دهخدا



قیمت ۳۰۰ ریال

✓ ۳۰۰